

این نسخه کارآمد خوب شایقین مولفہ جناب سے لانا محمد بن شیخ محمد رجائی مفید و عظیم ہے



۸۳۰

تاریخ تالیف این کتاب

تاریخ طبع ۱۳۱۳

پایں نیکین

1668

اہتمام بہ ذرگاہ رب جمیم قاضی عبدالکریم بن قاضی نور محمد صاحب جوم پینداری تاجر کتب بمبئی

در مطبع نامی کریمی واقع بمبئی نوب طبع یافت

قد اعنتی بطبعہ طبعہ جدیدہ بالأوفست
حسین حلمی بن سعید استانبولی

IŞIK KİTABEVİ

Darüşşefaka Cad. No: 72

FATİH — İSTANBUL

TURKEY

1977

این نسخہ کارآمد خوب شایقین مولفہ جناب لانا محمد بن شیخ محمد ربجانی مفید و عظیم ہے

تاریخ تالیف این کتاب
تاریخ طبع ۱۳۱۳
ایں کتاب

باہتمام بنیہ درگاہ ربیم قاضی عبدالکریم بن قاضی نور محمد صاحب جمہوریت پبندی تاجرت بیہی

در مطبعہ نامی کریمی واقع بمبئی نوب طبع یافت

قداعتی بطبعہ طبعہ جدیدہ بالآؤفت

حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المکتبہ ایشیق بشارح دارالشفقہ بفتح ۷۲

استانبول - ترکیہ

۱۳۹۷ ہجری ۱۹۷۷ میلادی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذي تورق قلوب العارفين بأثمار اشعاع انوار الجمال وحير عقول الكاملين عن ادراك الغبطة والكبرياء
والجلال وعطر مشام ارواح الوالدين بتفحات ثنائيم نسيم الانس والوصال هو المعروف بالجوهر والاحسان والالطف
والنوال الموصوف بصفة الرحمة والكرم والافصال المنزه عن الزوج والولد والشريك والمثال المقدس عن الموت
والقوت والتقصان والزوال فبحان من سبح له السموات السبع والارضون مع البحار والجبال وشهداء ان لا اله الا الله
الموحد المهيمن المتعال وشهداء ان محمدا عبده ورسوله خير العالمين بكل الكمال صلى الله عليه وعلى آله واصحابه الهادين
المهدين من الضلال خصوصا على الصديق الاكبر عتيق الله ومعتق البلال وعلى الفاروق الذي ظهر به الاسلام في الوهاد
والنلال وعلى ذي النورين جامع القرآن بالانقال والافصال وعلى المرتضى قاسم الشرك والطينان والكفر
والنجبال وعلى جميع متابعم ومجيبهم بالغدو والاصال وسلم كثيرا تسليما كثيرا كثيرا حميدا وسپاس بي قياس مرصع
عليم ومبدع حكيم را که نقشند قدرت وچهره کشای ارادش به یک اشارت کن هزاران هزار عجايب مبدعات
وغرايب مخترعات از خلوت خانه عدم بفضای صحراي وجود آورد و تسفت نگار خانه علوی را بصورتی با اجرام نیره فلكی
و ارواح طیبه ملكی بیار است یعنی صفحات طبقات سموات را بر مقتضی ان فی خلق السموات والارض واختلاف
النیل والنهار لایات بر صیلت لالی کواکب نیرات و دراری ثواب و ستیارات مرصع ساخت و صحن زینت
سرای مرکز سفلی را بتضایر خوب پیکر و تاشیل پاکیزه منظر و اوت ظاهره و نفوس کامله مقدسان خاکی مسکن مزین
گردیدند قطعه نوک مستقیم منع نور مبدار فطرت به ایچته بر صفحه کن صورت اشیا به سجاده نشینان نه ایوان فلك را به
حکم تو فووزنده قنایل زوایا به فسبحان الذي بید مملکوت کل شیء وایله ترجعون واز زمره موجودات و

جمله مخلوقات نوع انسان را خلاصه آفرینش گردانید و آدمی صفتی را صلوات الرحمن علیه در زمین خلیفه آفرید که انی
 جاعل فی الارض خلیفه و بتشریف خیرت طینه آدم بیدی اربعین صباحا مشرف گردانید و کبریاست
 و لغت فیہ من روحی کرم گردانید و تخم محبت و شوق در زمین دل انسان برویانید و رقم دوستی بر ناصیه دولت
 ایشان کشید و ندای کنت کفرا محفیا فاجبت ان اعرف بعالم در او و آوازہ بجهنم و میخونہ در ملکوت
 اقا دو این ہمہ نواخت و کرامت که از حق تعالی درباره انسان ست از برای نفع و فائدہ ایشان ست والا حضرت
 وی منزه است از زیان سود چنانکہ در بعضی از کتب آسمانی مشرودہ یابنی آدم ما خلقتکم لاربح علیکم انما
 خلقتکم لترضوا علی و از جنس انس انبیاء معظم و رسولان کرم را کہ ہر یک موصولان خطاب و الہام و حاملان
 کتاب و کلام و رسانندگان او امر و احکام و داورندگان نامہ و پیغام اندر گزید صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین و بازار
 جمع انبیاء سلطان رسل و ہادی سبل و آفتاب جہانتاب آسمان نبوت و رسالت و ماہ درفشان کیوان فتوت و جلال
 محض و بجز عالم گوہرکان آدم مخرب و عجم شاہ شیرب و حرم صاحب راز قاب قوسین محرم سر کونین مقصود و خلاص
 وجود ناصب اعلام کرم وجود صاحب مقام محمود و مدبر صفا بدر فلک اصطفی محمد مصطفی اصل اللہ علیہ وسلم اختیار
 کرد و در حق وی فرمود لولاک لما خلقت الافلاک

در حق تو گفتم ایزد پاک لولاک لما خلقت الافلاک
 ای اصل وجود آفرینش اوی چشم و چراغ اہل بیتش
 و است صیب خود را بہترین امتان خواند و در کلام مجید

خود از ان حال خبر داد قوله تعالی کنا نرید امة اخرجت للناس تا مرون بالمعروف و تنہون
 عن المنکر و توؤمنون باللہ و صحابہ محترم را کہ ہر یک در مرتبہ اصحابی کالنجور یا ہم اقتدی بقرآنتد پیروز
 بودہ اند خیر امت گردانید صلوات اللہ علیہ و علیہم اجمعین و علی اولادہ و ازواجہ و اصحابہ و اعقابہ
 و احبابہ و اتباعہ و اشیاعہ الی یوم الدین و علی کل و سائر الصالحین و الحمد للہ رب العالمین

در سبب تالیف کتاب

چنین گوید مقرر این کتاب و مقرر این خطاب بندہ گنہگار و غاصی پریشان روزگار الراجی الی رحمۃ اللہ الحامی محمد بن
 سید محمد رحمانی غفر اللہ ذنوبہ و شر اللہ عیوبہ علی غریب ابی حنیفہ رحمہ اللہ کہ بعد از ان کہ این ضعیف را دولت قرأت
 و کلام بعضی از کتب فقہ و حدیث دست داد و در حضرت شیخنا الاستا والاجل الامام العالم الکامل علامتہ العصر
 و فرید الدہر جامع الفروع و الاصول کاشف العقول و المنقول ابو محمد جلال بن العالم البارعم نجم الدین محمد
 بن العالم الناسک عبید القاینی مولد او البخاری محتدا و الہروی مکسبا و مسکنا ادام اللہ ظلال بقا الی یوم الدین
 من اولاد الامام الہام مفتی الفریقین نجم الدین عمر النصفی رحمہ اللہ و از ہر اسے این ضعیف اجازت روایت حدیث
 و صحیح مرویات و مجازات و مستحازات و مسوحات و مقررات خود نوشتند و این کبینه را وصیت فرمودند کہ علم
 نافع است کہ باو عمل کنند و مقصود از علم عمل است پس با پنچہ دانستی عمل کن و اخلاص با او یار کن و کوشش

از برای کارکن و من بعد نصیحت و موظت مسلمانان مشغول باش که ثمره شجره علم این دو چیزست یعنی عمل کردن و نفع رساندن بر موجب اشارت غالبه این گدای بی بضاعت گاه گاه بر عظمت عباد الله مشغول می بودم و چون سکه آن نفوذ از دار الضرب درس آن بزرگ دین بود خاص و عام در شهر و عوام بهماع آن اهتمام تمام می نمودند تقاضای علوم و صرافان هر معلوم نظر قبول در آن مبذول میداشتند و عوام تخم انابت و عبادت در زمین دل میکاشتند فی الجمله روزی یکی از برادران که در ارادت با وفاق و در محبت بی نفاق بود ازین فقیر حقیر کتابی در تذکیر باخواند کثیر التماس نمود هر چند ملتئم آن دوست واجب القبول بود اما خاطر از جهت بی استعدادی طول بود چند آنکه قدر آوردم نشنوداگرچه این کمینه را قوت تصنیف و تالیف نبود اما بحکم ربانی و نمانه سبحانی شروع نمود آنجا که فرمود

قوله تعالى ان الذين يکتمون ما انزلنا من البينات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون و بر موجب کلام نبوی و حدیث مصطفوی که فرموده است من کان کافر

علما عنده الجحیم یوم القيمة بلجام من النار و قوله علیه السلام بلغوا منی ولو اید و بعد از استخاره از الله تعالی در جمع کردن این کلمات این معنی در خاطر خطور میکرد که دیباچه این کتاب بر چه پنج توان نهاد و باب این سخنان از چه نمط توان کشاد چون تامل نمودم دیدم که استاد بزرگوار این ضعیف سلطان المدرسین برهان المحققین امام المفسرین قدوة المحدثین قطب السالکین تلج الواعظین سید القرائین فضل العلماء اکمل الفقها شاعر بے نظیر جهان بعلم و عمل پدافندای زمان علی الاطلاق پد زینت شیخ رونق اسلام پد مرشد دین حق باستحقاق پد محمد جلال ملت دین پد قطب عالم یگانه آفاق پد این بزرگ دین بحکم شققت و یکجواهی بر عوام چند رساله در فرایض و واجبات اسلام بنیشته بودند اگرچه ایشان را در هر فن از فنون علم تصنیفات و تالیفات جمیل بسیارست اما اهتمام تمام و التفات مالا کلام در جمع کردن فرایض دین و واجبات اسلام می نمودند زیرا که دانستن فرض و واجب از اهمیت بهات و معظم امور دین است و عمل کردن بآن موجب رستگاری است در دنیا و آخرت لاجرم چون همت عالی برگذاشت و دوران نیت خیر و عزیمت خالص داشت ثمره آن ظاهر شد و بر که آن شهر با و ولایتها رسید و بسیاری طالبان را ازین کارخانه سررشته دین داری بدست آمد و تشنگان علم ازین سرچشمه سیراب علم و عمل گشتند الحق از میان آن سائل رساله تحریر فرایض موجب پذیر و مختصر بے نظیر اقداده است و آن رساله به تیبیه حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بنیشته اند و سبب تالیف آن رساله آن بود که یکی از صلحای طلبه ایشان حضرت رسالت را علیه السلام در واقعه دیده بود که فرمود ایان را بر هفده بخشه بر بیاید کرد و آن طالب علم سوال کرده بود که تحریر یا رسول الله یا تقریر رسول علیه السلام فرموده بودند که تحریر بس خدمت مولانا رحمه الله بحکم این تنبیه آن رساله در قلم آوردند و اساس آن بر پنج قسم نهادند یک قسم در اعتقادات و یک قسم در اعمال و یک قسم در اخلاق و یک قسم در تفک و یک قسم در علم باین اقسام خمس و تمام احکام دین و ایزیرین پنج قسم است و ازین بیرون نیست و در هر قسم از اقسام اربعه هفده مسئله یاد کرده اند که آن چهار هفده بر سهیل اجمال مشتمل است مرجمع روس مسایل فرض و واجب را بهتمام و کمال پس این کمینه از جهت

تبرک اقتدا بان بزرگ دین کرو وقاعد این کتاب برہمان پنج قسم ہنہاد وچین حوام الناس محتاج اند بہ استن
سائل فرایض و واجبات اجمالاً و تفصیلاً در اول ہر فصل یک مسئلہ از ان رسالہ آوردم جہتہ تمییز را و بعد از ان
باقی مسائل فرض را و واجب را ذکر کردم مفصلاً و از عقاید و تفسیر و قرات و حدیث و فقہ و کلام اولیا و حکمت حکما
و مواعظ و نصایح لایقہ از منظوم و منثور و غیر آن آنچه مناسب بود داخل کردم تا رسول از کرم ہر صاحب قبول آنکہ
اگر بر سہوی و خطائی و عزنی و ذلتی عنور ما بندد ہر آئینہ یا بند قولہ تعالیٰ ولو کان من عند غیر اللہ لوجدوا فیہ
اختلافا کثیرا شرف اصلاح ارزانی فرمودہ عفو فرماید و عیب نکند کہ صفت کریمان خطا پوشیدن ست و کار
سفیہان خطا جستن آتا دانم کہ دانا نادانی نکند و نادان ہرچہ کند از دانائی نباشد بس امید آنکہ اہل خورد خردہ نگردد

نی ترسم از خردہ پیش بزرگان	کہ در بجز پیدا نیاید خراول	پیش ازین گفتہ اند اہل سلف	عذر من صنف قد استندف
من خودچہ کسم کہیم چیم حیرانم	کشتی سخن بچشک در میرانم	فالمہر جہنم کان لہ الاضاح	سجیۃ والمدول من الاعشاب

طریقہ اندو عشر علی سہوان بستر بذیل العفو فالی للخطایا المعترف وبالغفور والعجز المعترف و فقنا اللہ بسبیل الرشاد طریق التوا
طین نسخہ از چہار صد چہل و چہار کتاب معتبر مشہور در اصول و فروع دین جمع کردہ شد از اصول کلام و عقاید و اصول
قرات و فروع و سے و اصول و فروع حدیث و اصول و فروع فقہ و اصول و فروع طب و اصول و فروع فرایض
محدث را بقدمی راہ نیست حکایت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمۃ اللہ علیہ میگوید علمای امت متفق اند کہ خدا را بعقل توان
شناخت و ابوالحسن بعقل نگزیت اورا نایا دید تا خداوند اورا بینائی و دانائی ندہند بنید و نداند و ما بسیار کس را از غرور عقل
باز آور و بیم ریاضے

بدانکہ حضرت اورا نمیتوان داشت	از ذات و بجز اسما نمیتوان داشت	ہر آنچه ممکن دانستن ست و دانستنم
-------------------------------	--------------------------------	----------------------------------

وے حقیقت اورا نمیتوان دانست و از نیجاست کہ رسول علیہ السلام فرمود تفکروانی لا تہ ولا تفکروانی ذاتہ یعنی
اندیشید در نعمتہای خداوند تعالیٰ و میندیشید و ذات وی تا از فکر کردن در نعمتہای وی شکر بخور و واجب بنید و از فکر نا کردن
ذوات او تعالیٰ و تقدس عقل و ایمان شما سلامت ماند کہ دانستن حقیقت ذات غیر او را محال باشد لاجرم فکر او را ذات
بیچون و بیچگونہ او محال نباشد شعر

فکر در ذات حق روا نبود	کا بچہ معلوم شد خدا نبود
ذرہ نیست در ہر عالم	کہ بہستی او کو اہنہ بود

حضرتے را کہس نہ آتش فکر آنجا بجز خطا نبود
بلانکہ اگرچہ بعضے جایز شمرود اند و گفتہ اند کہ پیشاید حق تعالیٰ بندہ را بحقیقت ذات خود داننا گرداندا ما ہیج کس نشان باز نداد و
اگر دانست خود را دانست شعر

ای حضرت عزت تو والا	از گفت بکو سے لا والا	ای کون و مکان ز پای تافوق
---------------------	-----------------------	---------------------------

در بحر محیط مشیت غرق اما حق معرفت حق سبحانہ و تعالیٰ اوحد شناخت وی کہ شرع بجان ناطق و بطن بان و بر دست
است کہ ذات پاک او را بدواز دہ صفت شناسی کہ دہ از ان صفات ثبوتی ست یعنی آن صفت ذات او را است و ثابت
و دو صفت تنزیہی اگرچہ صفات تنزیہی کہ ذات او تعالیٰ و تقدس از ان منزه و پاک ست بسیار ست اما کل آنہا درین دو صفت
داخل ست بس در بیان این معانی درین باب ہیج فصل یاد کنیم

فصل اول در ہستی و یگانگی خداوند تعالیٰ

بدانکہ

بدانکہ ہمہ صفات خداوند قدیم است برابرست کہ صفات ذات باشد یا صفات افعال و صفات ذات میت حیثہ است و تقوا و علم و قدرت بہ بصیر سمع کلام است و ارادت بہ و این ہمیشہ صفات ذاتست و صفات افعال بچون خلق و رزق و احیاء و انات و مثل آن و قدریہ صفات فعل را محدث میگویند و آن خطا و غلط است زیرا کہ ذات او محل حوادث نیست ازین وہ صفات نبوتی اول ہستی خداوندست جل و علا باید کہ بزبان مقرر آئی و بدل اعتقاد کنی کہ خداوند تعالی است نہ چنانکہ مطلقہ گفتند عالم را صانع نیست و دہر یہ ہستی حق را منکر شدند پس بشناسی و باورداری کہ صانع ہست این بساط اغبر و این قبہ انخضر برافراشتہ و نگاہ داشتہ اوست و او نیست جز حضرت معبود مطلق و پادشاہ بحق کہ مقدر بے علت و مصور بے آلت است یعنی خداوند عزوجل حکایت در کتاب عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات می آرد کہ از اعرابی در باد یہ سوال کردند کہ بچہ شناسی و بچہ داننی کہ عالم را صانع ہستی اعرابی نظر کرد در ان صحرا بحر ہای شتر دید آنگذہ و نشان قدم رزندہ گفت کہ البعرة قد تل علی

البعرة اثار القدم تدل علی المسیر و وہیکل العلو ی ہذہ اللطافہ و وہیکل السفلی ہذہ الکثافہ اما تدلان علی الصانع الخبیر شغرفنی کل شیئ لای تہ تدل علی انه واحد و میت ہرچہ بینی بیان قدرت اوست بہ و ہرچہ یابی نشان حکمت اوست بہ حکایت در زادالمقونین می آرد کہ در زمان مامون خلیفہ رسولی از روم با مومن و تہاؤ و مروی ہمیب دیدار با او و نامہ بود با آن رسول و مضمون نامہ آن بود کہ این مرد کہ بشما فرستادیم دہریت و صانع را منکر است فاما طیب بس حاذق است شرط میکند کہ اگر کسی بر ہستی صانع دلیل تواند گفت من معزول شوم و از دعوی گری بیزار شوم و اینجا ہمہ اطبا کسے روم در کار او حیراند و علا در مناظرہ کردن با او عاجز و سرگردانند آنجا اگر کسی بود کہ با او مناظرہ تواند کرد و لازم تواند دل و پس خوب باشد خلیفہ علا و اہل مشورت راجع کرد و با ایشان مشورت کر گفتند ای خلیفہ اول او را در طب تجربہ کنیم آنگاہ در عمل بنگریم تا چہ توان کرد روز دیگر بیامندی صد کس ہر یک فارورہ برداشتہ آنگین زید را عمرو برگرفت و از ان عمر و رازید برگرفت و ہر یک طلسمی کردہ و ہمہ را بیاورد و ندور پیش وی بہادند و او در آنگینہا نظر میکرد و در رویہای ایشان نگاہ میکرد و راست بیرون سے آورد کہ این از ان زید است و این از ان عمرو و بچنانکہ طلسم کردہ بود ہمہ را راست بیرون آورد و بگفت این بول زید و عمر و است کہ مختلط کردہ اند و علت و داروی ہر یک را راست بگفت ہمہ در کار او حیران و عاجز آمدند آنگاہ گفتند کہ در بغداد سچکس ندانیم کہ با او بحث تواند کرد یکی گفت خواجه احمد حرب نیشاپوری دوش رسیدہ و بچ میرو او تواند کہ با وی مناظرہ کند خلیفہ کس فرستاد بنزدیک وی و او را از ان حال خبر داد و خواجه فرمود کہ شما مجلس مناظرہ بیاراید و سرای خلیفہ و او را بسخن مشغول میدارید من ہر تہر آیم چون برسم مرا سوال کنید کہ چسراویر آمدی تا من جواب گویم بچنان کہ روند چون خواجه در آمد و نشست خلیفہ سوال کرد کہ خواجه چسراویر آمدی خواجه گفت بلبل جلد رفتم کہ طہارت کنم عجبی دیدم بنظر آہ آن دیر ماندم گفت چہ دیدی گفت دیدم کہ درختی از زمین بر آمد و بی آنکہ کسی او را ببیدد بیفتاد و در زمان تختہا شد و در یکد گیر بستہ شد و بے درودگری کشتی شد و بے تلح بر روی آب روان شد بدین نظارہ دیر ماندم دہری این سخن بشنید گفت این پیرنریان گوی آمدہ کہ با ما مناظرہ کند این دیوانہ است مناظرہ را نشاید خواجه گفت ہدیان گوی و دیوانہ چو آیم گفت زیر کہ حال میگوئی ہرگز درخت خود بر آید و خود افتد و تختہ شود و در یکد گیر بستہ شود و کشتی شود

و بی ملاح در آب روان شد و حاجت بسای نا جوان هر دو وقتی که در یک کشتی این مجال آمد که بے صانع در آب روان نشود
 عالمی بدین آراستگی چگونه بی صانع تواند و این آسمان بدین مرتضی و این زمین بدین محکم و این چندین هزار صورت بدین زیبایی
 بخود چون موجود شوند و ایشانرا هیچ صانع نباشد کسی که عالم را بے صانع گوید نه بریان گوی و دیوانه او باشد و پیری متخیر شد لفظ
 در اندیشید پس سر بر آورد و گفت بر خود مکابر نتوان کرد و انگشت بر آورد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و مسلمان شد
 و حاجه این سخن را از برای الزام حجت گفت نه آنکه او را اراده کذب بوده باشد و بعضی گفته اند از امام غزالی رحمه الله علیه
 مثل این مرویست پس چون هستی خداوند جل جلاله بدلیل عقلی و نقلی ثابت شد بدانی و باورداری که خداوند یکی است نه چنانکه
 معان گفته دو است آهر من و بزدان و نه چنانکه ترسایان گفته ثبات ثلاثه زیرا که او یکی است امانه از روی عدو بلکه یکی است
 در خدائی و میظیر در بادشاهی نه ذات وی قسمت پذیر تا کم از ان شود که هست و نه جز پذیرد تا پیش از ان گردد که هست یعنی
 احد حقیقی آن بود که هست از وی و وضع بر وی جائز و ممکن نبود زیرا که هر چیز که برف از وی و وضع بر وی جائز بود آن چیز مرکب بود مرکب احد
 نبود چون بدیده عقل تامل نمائی احدیت صفتی است که جز ذات مقدس و پیرا نرا نیست و دیگر هر موجود که در عالم است چون نظر تفکر
 در وی کنی یکی نیست مثلاً یک آدمی را چون تخصص کنی دست و پای و اجزا و اعضا ظاهرا و باطنی یکی چگونه بوسی صد و شصت رنگ
 و دو لیست چهل پاره استخوان یکی چگونه بود و چندین هزار تار موی اگر همه یک تار مویست که سرش دیگر بود و پیاپی دیگر و
 این جانب دیگر و آن جانب دیگر است آن خداوندی که هر تار موی را کشاده کرده و بالماس قدرت سفته گردانیده تا بخار از وی
 بیرون میرود و یکی چگونه بود و اگر بمثل جوهر فرو و لای تجزئی تصور فرمائی اهم یکی نبود زیرا که در حال وجود یا ساکن بود یا متحرک اگر
 ساکن بود سکون در وی دو بود و اگر متحرک بود حرکت با وی دو شود پس ثابت شد که بحقیقت یکی ذات پاک و سیت جسم نئے
 و جوهری و عرضی در مکانی بی و چیزی بی بتخری بی متبعض بی عبارت از وی بین آمد که قل هو الله احد یعنی بگوی و
 برسان ای محمد که خداوند یکی است و لافرق بین الواحد والاحد عند اکثر اصحابنا بعضی میگویند در نفی احد بلیغ ترست و در اثبات
 واحد عظیم تر پس احدا اشارت بهمتی دارد و واحد اشارت بیگانگی بعضی میگویند احد آنست که بود و همتیها بود و واحد آنست که
 یکی بود و دو نبود جنید میگوید الاحد بذاته واحد بصفاتیه یکی است بذات یگانه است در صفات شملی میگوید الاحد
 بالفضل والواحد بالعدل بعضی میگویند وقت آفرینش احدست و عفار و وقت نگاهداشت واحدست و تار شملی
 میگوید واحد ترا بسنده است از کل اما کل ترا بسنده نیست از واحد سلطان العارفين میگوید یگانگی او بسیار مردانرا عاجز گرداند
 و بسیار عاجزان را بگردی رساند پیر برات خواجه عبدالله انصاری میگوید توحید آن نیست که او یگانگانه گوی توحید آنست که او را
 یگانه باشی جنید میگوید یکی از اهل علم را پرسیدند که توحید چیست گفت یقین تو سائل گفت بیان کن گفت آنکه شناسی که جنیدش و
 آرایش خلائق همه بفضل خداوندست و کس با وی شریک نیست قوله تعالی و ما کان معه من اله اذ الذهب کل اله
 بمخلوق الا یه این است و جز این نیست که خداوند یکی است قوله تعالی انما الله واحد و کتب کلامی در مدارک
 و غیر آن از تفاسیری آرد که خداوند یکی است بدلیل آنکه اگر خلق را دو خالق بودی و عالم را دو صانع بودی حال از وی بیرون
 بودی یا هر دو را فریدن اشیا موافق بودی یا مخالف اگر موافق بودی موافقت دلیل عجز هر دو بودی یا دلیل عجز یکی

از هر دو از برای آنکه فاعل مختار موافقت نکند غیر خود را در امور الا انظر دعاء جز خدائی را نشاید و اگر هر دو مخالف یکدیگر باشند مثل آنکه یکی خواهد که چیزی را بیاورند و آن دیگر خواهد که صد آن بیاورند در آن محل مثلاً یکی خواهد که حیوة بیاورند و در شخصی و دیگری خواهد که موت بیاورند کار از دو بیرون نباشد یا هر دو حاصل شود و این محال است یا هر دو هیچ یک حاصل نشود و این دلیل عجز هر دو بود و یکی حاصل شود و از دیگری حاصل نشود و این دلیل عجز یکی از هر دو بود و دعاء جز خدائی را نشاید پس ثابت شد که خداوند یکی است و این را دلیل مانع گویند قوله تعالی لو کان فیها الهة الا الله لفسد قانس و لایتی زد و شخنه فساد میبگیرد و خود خدای که میند صلاح در عالم حکایت در شرح اسما الشمی آرد که شبلی در بازار بر ققاعی بگذشت که آواز میداد و بلا کجایید که یکی بیش نماند در رقص آمد و میگفت خواجه دو کی بوده است او آن یگانہ است که اگر یار تو باشد از خصم اولین و آخرین باک نداری حکایت ہم از شبلی نقل است که در بازار بغداد میگذاشت در بد و ارادت خود بازار گانی حساب قماش خود بر میداشت بجای محتاج بود شبلی را دید و گفت خواجه بنشین و حساب قماش من برگیز بزرگان بر شبلی مبالغی از اعداد بر شمرد چون با آخر رسید پرسید که چند است شبلی گفت یک بازرگان گفت تو مگر دیوانه شبلی گفت تو مگر یگانہ ندانستی که آنچه حقیقت باشد یکی است و باقی مجاز قوله تعالی قل هو الله احد بعضی میگویند سبب نزول این سوره آن بود که مشرکان عرب بت می پرستیدند روز نبرد یک رسول علیه السلام آمدند و گفتند ای محمد تو خدایان مارا می بینی و ما خدای ترا نمی بینیم از صفت او چیزی بگویی تا ما بدانیم که ما را بخداوند که میخوانی و بعبادت که میفرمائی این سوره نازل شد که قل هو الله احد یعنی بگویی و برسان ای محمد که آن خداوندی که من رسول و موم و شمارا بعبادت و سے بخوانم الله است که آفریننده جهان است و روزی دهنده آدمیان است و او یکی است در خدائی و بی نظیر در بادشاهی الله الصمد الصمد پناه نیازمندان است بزرگواری که خلق حاجتها بدو بردارند قول دیگر الصمد الباقی آن خداوند یگانہ که بقاصفت اوست قوله تعالی کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذو الجلال و الاکرام و قوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه عکره گوید الصمد الذی لیس فوقه احد صدر اولیاء محمد علی حکیم ترندے میگوید صمد ازلی است بی عدو و قائم است بی عمر و باقی است بی مدد بعضی میگویند تفسیر صمد آنست که حق تعالی میفرماید لم یولد و لم یولد یعنی صمد آن خداوند است که کس از وی نژاد و این نفی پدر است و وی از کس نژاد و این نفی فرزند است و لم یکن له کفو احد و این نفی جفت است که جفت کفو باشد و ویرا کفونست جفت نبود اهل تحقیق میگویند هر کس این سوره را بخواند و عقاد دارد از همه علت های کفر بیزار شود زیرا که معطله میگویند عالم را صانع نیست فلاسفه میگویند هست اما ویرا نام نیست ثنویان میگویند شریک دارد و مشبهه میگویند بخلق ماند و جهودان و ترسایان سے گویند زن و فرزند دارد و معان میگویند مثل و کفو دارد چون بنده مومن گوید بنو از معطله بیزار شود چون گوید الله از فلاسفه بیزار شود چون گوید احد از بت پرستان بیزار شود چون گوید الصمد از مشبهه بیزار شود چون گوید لم یولد و لم یولد از جهودان و ترسایان بیزار شود چون گوید و لم یکن له کفو احد از همه معان بیزار شود چون این سوره بخواند خالص و مخلص و موحد شده باشد محققان میگویند در هر کلمه ازین سوره اشارت نیست و الیهان را خطاب کرد و گفت بنو با ارواح گفت الله باد لها گفت احد با عقول

گفت صد باتن و شخص گفت لم یلد ولم یولد بانفس گفت ولم یکن له کفوا احد والها من خطاب کو گفت هو عالم از گفت الله مشتاقا من گفت احد محتاجا من گفت الصمد عاقلا من گفت لم یلد ولم یولد عامه خلایق را گفت ولم یکن له کفوا احد هر که نیست که هوا شارتست بوی والد بود هر که شناسد که الله است عالم بود هر که داند که احد است مشتاق بود هر که معلوم کند که صمد است عاقل باشد هر که یقین گردد که لم یلد ولم یولد صفت است مؤمن باشد هر که باورد او که ولم یکن له کفوا احد است موجد مطلق باشد در حقایق التقابیری آرد از واسطی که گفت اصل توحید طیر است در میدان تجربه و استقامت نزدیک احکام او تفریب و قطع خوف در جوار قریب و بعید و تسلیم امر بسوی حق لیکن کیفیت یابد و توحید خداوند را جل جلاله یکی گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن است و توحید جزو ایمان است چون در ایمان آوردن بخداوند سه چیز فریضه است چنانکه شیخ ابوالعین در تبصره گفته است ایمان بخداوند سه قسم است ایمان بوجود وی ایمان بوحدانیت وی و ایمان بصفات وی و روایت تبصره نیست

والرکن الا هم من الارکان الخمسة التي هي الاعتقادات المفروضة هو الايمان بالله تعالى وهو منقسم

الى اقسام ثلاثة احدها الايمان بوجوده ليس له عن التعطيل ثم الايمان بوحدايته ليس له عن الشرك ثم الايمان بصفاته ليس له عن التشبيه وقد نطق الكتاب بجميع ذلك ^{في} تفسير حقایق می آرد از شبلی که گفت تولد اسلام از ایمان است و تولد ایمان از معرفت و تولد معرفت از هدایت و نصرت و هدایت و نصرت نمی باشد الا بشرح و توفیر قول تعالی ان من شرح الله صدره للاسلام در سنوری آرد از امام ابو منصور ما تریدی رح که گفت

المعرفة معرفة الله بلا كيف ومحل الصدر والايمان معرفة الله بالالهية ومحل القلب وهو داخل

الصدر والمعرفة معرفة الله بصفاته ومحل الفؤاد وهو داخل القلب والتوحيد معرفة الله بالوحدانية

ومحلها السر وهو داخل الفؤاد وهذا معنى قوله تعالى مثل نوره كمشكاة فيها مصباح الایه فاذا نعتقوا اربعة

ليس بواحدة ولا بمتغايرة فاذا اجتمعت صارت دینا از شیخ ابوسعید ابو الخیر سوال کردند که معرفت چیست

وتوحید چیست و ایمان چیست و اسلام چیست گفت شناخت بدل بیستی معبود معرفت است و اقرار زبان یگانگی او توحید

است و گردیدن بدین هر دو ایمان است و استقامت با این هر سه اسلام است و استوار داشتن این هر چهار بدین است الهی

همه را برایمان و توحید میران و برضا و تقای خود برسان یا اکرم الاکرمین

فصل دویم در ثبات حیوة و علم قدرت حق

بدانکه حضرت او تعالی و تعظم موصوف است بصفه حیوة و علم و قدرت وحی است بحیوة که موت و فوت گرد سردقات

کبریائی او نگردد و فنا بر فناى حضرتش نگذرد و شعر هو المحی المدبر کل امرة هو الحق المقدر ذو الجلال و عالم است و علم

او محیط است همه اشیا قول تعالی وان الله قد احاط بكل شیء علما و قوله تعالی وهو بكل شیء علیم از علی تاثری بیج

چیز بر علم او پوشیده نیست نه چنانکه معتزلیان گفتند او عالم است اما او را علم نیست بلکه هر چه رود از علم او رود و از قدرت او

پدید آید عدد در یک بیابان و برگ درختان و ذره های زمین و آسمان و اندیشه دلها و موسی چهار پایان در علم وی همچنان یکشوست

وعدو آسمانها و ملک ملکوت در قبضه قدرت و دست قولہ تعالیٰ بتبارک الذی بیده الملك وهو على كل شیء قدير صاحب کشفان میگوید معنی آنست که بزرگوار است و پاینده است و باخیر بسیار است آن خداوند که ملک در قبضه قدرت اوست و او بر همه چیز قادر و تواناست و قدرت وی بر کمال است که هیچ ضعف لا بدان لایه نیست هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند هفت آسمان و هفت زمین و عرش و کرسی و هر چه هست در قبضه قدرت وی مقهور و سخر است و بدست محکس جزوی هیچ چیز نیست و و پرادر آفرینش یار و باز نیست دلہای بندگان تبصرن اوست و حدیث صحیح بدان ناطق چنانکہ در صحیح مسلم سے آید

برایت عبد اللہ ابن عمر و از رسول علیہ السلام کہ فرمود ان قلوب نبی ادم کلها بین اصبعین من اصابع الرحمن کقلب واحد یصرف حیث یشاء یعنی ہر سنیکہ ہمہ دلہای نبی آدم میان دو صفت از صفات حضرت رحمن است همچون ل یک کس کہ میگردد اندازہ چون کہ خواهد و در شرح صحیح مسلم و در شرح لمعات نیز می آرد کہ از صبعین صفت لطف و قہر اوست ہر کرا اوراہ نمود و سچکس اورا گمراہ نتواند کرد و ہر کرا و گمراہ گردانید کیست کہ اورا راہ راست تواند نمود قولہ تعالیٰ من یدل اللہ فلا مضل لہ ومن یضللہ فلا ہادی لہ حکایت سفیان ثوری رضی اللہ عنہ میگوید پندہ باشد کہ اوست می پرستد و عاقبت او دوستی از دوستان حق خواهد بود چون درازل حکم وی بسعادت وی رفتہ بود و با شد کہ از بت پرستی باز آید و خدا پرست گردد برین حضرت کس را چون و چرانی رسد یغفل اللہ ما یشاء بقدرتہ و یحکم ما یرید ان اللہ لیس بظالم للعبيد قولہ تعالیٰ اللہ لا الہ الا هو الہی القیوم یعنی معبود سزا و موجود بے ہمتا کہ جز او خدای دیگر نیست سزای پرستش الہی زندہ ہمیشہ القیوم پایندہ بی ہمتا و جو حقیقی و پراست کہ از اول و آخر مبراست حجتہ الاسلام غزالی در کیمیای آرد کہ این کہ ہمہ وی است خاصیت الہیت است کہ بست بحقیقت و دست و بر در وجود جزوی با وی هیچ چیز دیگر نیست و ہر چه هست نور ذات و دست بس تنوع وی بود نہ با وی بود چنانکہ نور آفتاب شمع آفتاب بود و موجود دیگر نبود در مقابل آفتاب با وی ہم چون دوئی پیدا آید نقصان باشد در تفسیر نقلی می آرد از شاہ مفسران عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما کہ گفت یا حی یا قیوم اسم عظم خداوند است در فردوس الاخبار می آرد کہ ابوامامۃ الباہلی رضی اللہ عنہ روایت میکند از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود اسم عظم حق تعالیٰ در سورہ البقرہ و آل عمران و طہ عمر بن ابی سلمہ میگوید نظر کردم دین سورہ و دیدم اسمی کہ نبود در غیر این سورہ در قرآن و البقرہ اللہ لا الہ الا هو الہی القیوم و در آل عمران اللہ لا الہ الا هو الہی القیوم و در طہ و عننت الوجوه للہی القیوم و در اصول الامشی می آرد کہ فضیلت نیست بعضی اسماء اللہ تعالیٰ را بر بعضی از بزرگے آنکہ مسی کل خداوند است بس مراد زیادتی ثواب باشد بگروی از اسم عظم نہ زیادتی فضیلت مرادات وی قولہ تعالیٰ لا تأخذہ سنۃ ولا نوم نگیرد اورا خواب سبک و نہ خواب گران از برای آنکہ خواب تغییر است و تغیر بروی روا نیست و از برای آنکہ خواب قہر است و خداوند تعالیٰ قاہر است نہ مقہور و از برای آنکہ خواب ستراحت است و زرد اورا رنج تا طلب راحت کند و از برای آنکہ خواب برادر مرگ است و خداوند تعالیٰ از مرگ منزه است و از برای آنکہ اگر خواب کند غافل شود و چون غافل شود در ملک و تدبیر او خلل پیدا شود و او پاک است از ہر عیب و نقصانھا و در تفسیر نقلی می آرد برایت ابوہریرہ رضی اللہ عنہ از رسول خداوند تعالیٰ کہ در خاطر موسی علیہ السلام خطور کرد کہ خداوند تعالیٰ خواب میکند یا نی و در روایت دیگر چنان آید

که قوم موسیٰ سوال کردند که میخوایم بدانیم که خداوند تعالیٰ خواب میکند یا نه حق تعالیٰ فرشته بسوی موسیٰ فرستاد که ای موسیٰ شبانه روز خواب کن موسیٰ فرمان بجای آورد بعد از آن فرمان آمد که دو قرابه بدست گیر و نگاهدار موسیٰ علیه السلام آن دو قرابه بدست گرفت چون سه شبانه روز خواب نموده بیدار گشت خواب بروی غلبه کرد و آن دو قرابه از دست وی بقیاد و شکست فرمان حق در رسید که ای موسیٰ تو در خواب شدی و دو شبانه را نگاه نتوانستی داشت اگر ما که خداوندیم خواب کنیم آسمانها و زمینها را که نگاه بیدار و در حدیث می آید که این مثالی بود که حق تعالیٰ بسوی علیه السلام نمود قوله تعالیٰ ما فی السموات و ما فی الارض حضرت جلال در دست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است هر چه هست و هر که هست همه ملوک و ملک و بیت از مکان و زمان و قواعد و ارکان و در مال و جهال و بکار و اینها و اشجار و شمار و سایر و ظایر و قواعد و دراکه و قلیل و کثیر و فقیر و قطیر و جن انس و نوع و جنس و جواهر و لآلی و ایام و لیالی همه از آن اوست و یادگاری از دست نمک زینما که یوسف زبیده بود صورت او بر دیوارها نگاشته بود تا او را بدان آرام بود چون با یوسف در ستم و دولت قرار گرفت آن خانه مصور را ویران کرد آبی جماعتی که نشانه محبت باشد ای این آسمان و زمین جمله کائنات و مصورات یادگاری از ماست تا هر چه از ایشان نگاه کنی یاد ما آری مستثنوی

گر نپردی رنگ از دور لاله زار
کی زدی بسیل بر اینجانه زار | در همه گلزار رنگ پوی از دست | او منزه از صفات رنگ پوست | قوله تعالیٰ من ذی الذی

یضع عنده الالباب ذی کعبت آن کس که شفاعت تواند کرد کسی را نزد وی الالباب ذی کعبت است آن خداوند که نیست هیچ وسیلت بسوی وی که اهل اشارت میگویند جذب کرد این کلمه و لهای بندگوارا جلا و آجلا پاک است آن خداوند که نیست هیچ وسیلت بسوی وی و الالباب ذی کعبت در شرح اسرار الهی آورد که در روشی بجز توبه و وحدت نزدیک بود پیش بر صاحب جمالی افتاد و دلش بر اثر چشم برفت دست خوفاً عشق خرمین صبرش بر باد داد طاقش طاق شد درویشی همت در بست تا آن مقصود جان و مرادش را از پیش برگرفتند اصحاب بلامت با او گفتند کسی با دوست این کند گفت او من هویتعرض لقلبی یعنی او که باشد که پیران دل ما گردای درویش هیچ مخلوقی را استحقاق آن نیست که دلی با وی آویخته شود لایستحق احدان یلتفت الیه القلوب

الا هو قوله تعالیٰ یولین ایدیهما و ما خلفهم کما ید و عطا و سدی مفسر میگوید یعلو ما بین ایدیهما من احوال الدنیا و ما خلفهم من احوال الآخرة ضحاک و کلبی میگویند میدانند آنچه از زمین گذشته و آنچه از پس باید متقاتل و واقعی میگویند میدانند آنچه پیش از آفرین و فرشتگان بوده است و آنچه بعد از خلق ایشانست بعضی گفته اند میدانند آنچه کرده اند از خیر و شر و آنچه ایشان کنند که آندای اسیر نفس و شیطان عیب اگر دانی که میدانند پشیمان شو پشیمان شو و اگر گویانند مسلمان شو مسلمان شو چون علم او محیط است باحوال و افعال و اقوال بندگان و ظاهرو باطن ایشان بر علم او پوشیده نیست و نهان خلق از او مستور نیست قوله تعالیٰ یعلم السر و الخفی مراقب احوال خود باش که می بیند و یک لحظه از قول و فعل غافل مشو که میدانند قوله تعالیٰ ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و انزلوا انما نشئوا کفری از علم و دانش الالباب آنچه او خواهد که ایشانرا اوانا گرداند و اطلاع دهد بران دل خواست که قدرت بر کمالش معلوم کند خیره گشت و زیاد بر آورد که ای عزتور قم ذل بر حبیبه همه عزیزان کشیده و ای صفات تو عقل همه خود مندانرا متخیر گردانیده بنده بچاره با چندین ضعف و تخم فرو مانده کی چه قوت آن دارد که در میدان جبروت جولان نماید آری درین درگاه جز به نیاز و شکستگی راه نتوان برد فرد چون زلف بتان شکستگی عادت کن

تا صید کنی هزار دل در تعنی بدان الله لغنی عن العالمین از برای آن گفت تا تو از دایره فقر و مسکنت خود تجاوز کنی و اگر وقتی حکم آنکه جرعه بر تو ریزند خود را از حریفان مجلس نه پنداری فروای خواهی بدیست بنشینا اینست از حال گدایان سرکوی پیرس بقوله تعالی وسع کرسیه السموات والارض ابن عباس و تجاهد و سعید بن جبیر میگویند کرسی معنی علم است یعنی پر کرده است و محیط گشته است علم وی با سماها و زمینها بعضی گفته اند کرسیه ای سلطان و ابو جعفر محمد حریر طبری در تفسیر خود میگوید وسع کرسیه ای وسع عبادة السموات والارض ابو موسی و مدتی مفسر و غیر ایشان میگویند کرسی بعینه مراد است و آن از یک لؤلؤ است علی و مقاتل میگویند درازی هر پایه از کرسی مثل هفت آسمان و هفت زمین است و او در پیش عرش است و کرسی را چهار ملک برداشته اند هر یکی را از آن چهار روی است و قد های ایشان پانصد ساله راه فرود از سحره است که در زیر هفتم زمین است یک فرشته بر صورت سید بشر یعنی آدم علیه السلام و او رزق آدمیان و باران را از خداوند تعالی در میخواهد از سال تا سال و یک فرشته بر صورت سید انعام است یعنی ثور و او رزق چهار پایان را از خداوند تعالی در میخواهد از سال تا سال و علی وجهه غضاضة

منذ عبد العجل من دون الله و یک فرشته بر صورت سید سباع یعنی شیر است در میخواهد از خداوند تعالی روزی سباع را از سال تا سال و یک فرشته بر صورت سید طیور یعنی کبک در میخواهد از خداوند تعالی رزق مرغها را از سال تا سال و را اخبار آمده است که میان حمله عرش و حمله کرسی هفتاد حجاب است از ظلمت و هفتاد حجاب از نور پری هر حجابی پانصد ساله است اگر آن حجابها نبود حمله کرسی بسوختی از نور حمله عرش حسن رح میگوید کرسی همان عرش است بعینه و بعضی گفته اند کرسی نام فرشته ایست از فرشتگان اصناف کرد او را بحضرت خود از برای تنبیه بندگان بر عظمت و قدرت خود یعنی بدستیک یک خلق از خالقان من پر میکند آسمانها و زمینها بس بندگان بعقل محدث چگونه دریا بند قدرت مرافقه تعالی و لای بوده حفظهما و مانده و اگر انبار نگرداند او را حفظ آسمان و زمین تا بدانی که عرش حامل و بردارنده او نیست بلکه عرش و حمله عرش برداشته لطف او نید قوله تعالی وهو العلی العظیم العلی الرفیع فوق خلقه العظیم فلا اعظم منه بحقیقت همه اوست پس ای برادر باغیروی انس گمیر که هر چه جز حق است درین راه حجاب است رباعی

فردی مجرودی ز نیور ایست | گرده عشق مرزا مینا ایست | یکنار او آنکه عاشقی یکن ایست | حکایت در منزهة النواظر

می آرد که فاطمه عیال گوید ابو علی رو دباری قدس الله روحه در وقت نزع سر بر کنار من نهاده بود گفته یابا علی کیف تجدی الامر کار خود چون می یابی گفت یا فاطمه در آسمانها کشاده اند و منازل ملائکه و مقربان بر من عرض میکنند و در بهشت کشاده اند و منازل ابرار و اخیار بمن مینمایند و میگویند یار و دباری بسرتا نس اما این فل جز با او انس نیگیرد و از و جز او نخواهد رباعی جز با تو همی نباشد آرام دلم | زیرا که تویی از دو جهان کام دلم | گرفت هوای تو دو با من دلم | اگر تو نبندی نبودی نام دلم

قوله تعالی وهو العلی العظیم سب نزول این آیت آن بود که مشرکان بت می پرستیدند و میگفتند این بتان ما را شفاعت خواهند کرد و در حق تعالی این آیت بهر مستند در مشارق می آید بروایت ابی کعب رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از من سوال کرد که یا ابا المنذر کدام آیت از قرآن نبودی بزرگوار تر گفتتم لا اله الا هو العلی القیوم رسول صلی الله علیه وسلم دست بر سینه من زد و فرمود هینا لك هذا العلی یا ابا المنذر یعنی خوشگوار با تو را این علم ای ابو المنذر

و بزرگی بعضی آیات و زیادتی ثواب در وی از جهت آنست که در وی ہم فضیلت ذکر است و ہم فضیلت مذکور چون سوره الاخلاص
که هر دو فضیلت دارد و سوره اللہ که فضیلت ذکر دارد و اما فضیلت مذکور ندارد و الا ازین روی که کلام خداوند است همه بزرگ
و برابری است الہی ما احلاوت تلاوت کلام خویش از زانی دارد و عمل بر مقتضای قرآن کریم است و کرامت و کرمک

فصل سیم در صفت سمع و بصر حضرت اللہ تعالیٰ

بدانکه حق تعالیٰ شنوا و بیناست بصفت سمع و بصر و دوری و نزویکی در شنوای او برابری است آواز پای مورچه که در شب تاریک بر سنگ خاره
برود از شنوای او بیرون نبود و شنوای او بگوش بود چنانکه بینائی او بچشم نبود و دانش وی با ندیشہ و تدبیر نبود و آفریدن وی بآلت
نموده او را بصفت سمع و بصر میثناسی چرا مراقب افعال و احوال خود نباشی حکایت شیخ جنید بغدادی رح میگوید هر که او را بشناسد
حق شناخت وی یعنی بصفت علم و قدرت و سمع و بصر قادر نشود بر آنکه یک طرفه العین در حضرت وی عاصی شود و خلق آسمانها و
زمینها هر چه به زبان گویند بآن شنواست که آوازی او را از آوازی باز ندارد و در صحیح مسلمی آید بروایت ابو ذر غفاری رضی اللہ
عنه از رسول صلی اللہ علیہ وسلم از خداوند تبارک و تعالیٰ که فرمود ای بندگان من اگر اول شما و آخر شما و جن شما و انس شما بجز در یک
بلندی بایستید پس یکبار هر کی حاجت خود از من درخواهید من عطا دهم هر آدمی را آنچه از من خواسته باشد که نشود از دریا پای
رحمت من همچنانکه سوزنی در دریا زند که آن سوزن بچه چیز بازگردد یعنی آواز همه بشنوم و اندیشہ همه را بدانم و حاجت همه را بر آورده
توانم و از دریا پای رحمت من هیچ کم نشود و اگر مو که میخواهی از کلام حق بشنو تو له تعالیٰ قد سمع اللہ قول المتی بتجاد لک فی ذمہا
و تشکی الی اللہ و اللہ یسمع تخاور کما ان اللہ سمیع بصیر خطاب کرد چه صیب خود را بد رستیکه شنود خداوند قول آن
زن را که مجاد میگردد با تو ای محمد در امر شوهر خود و میاناید بسوی خداوند و خدا یتعالیٰ امی شنود سخن گفتن شما و خطاب کردن و
بازگردانیدن سخن شما بد رستیکه خداوند شنواست بمناجات و تضرع آن کس که زاری کند بسوی وی بیاست بحال آنکه بت اہ
بلد گاہ وی در مدارک و وسیط و عامہ تفاسیری آرد که این آیات در شان خولہ بنت ثعلبہ و شوهر وی اوس بن الصامت
فرود آمد که سخنی رفته بود میان ایشان و اوس از سر غضب از ویظهار کرده بود و ظهار را حکم طلاق بود و در جاهلیت اوس او را
میگفت حرام خولہ بر من خولہ میگفت واللہ ما ذکرک طلاقا سوگند بخدا که تو طلاق کردی خولہ نزد یک رسول علیہ السلام
آمد و گفت یا رسول اللہ اوس بن صامت پدر فرزند من است و پسر عم من است و دوستترین مردمان است بسوی من و ظهار
کرده از من ولیکن سوگند بخدا که ذکر طلاق کرده رسول علیہ السلام فرمود که ترا چاره نمی بینم الا آنکه حرام شده بروی خولہ رو
بزمین نهد و میمالید و بخدای میمالید دیگر نیست و هر کورت که رسول علیہ السلام فرمودی که طلاق شده بروی او گفتی
واللہ ما ذکرک طلاقا جدال وی این بود با رسول علیہ السلام و شکایت وی آن بود بخداوند که میمالید از روی خویشی و سخنی
خود میگفت مرا کوکان خردان خصم تمام البیہ ضاعوا و ان خصم تمام الی جاعوا روی بسوی آسمان کرد
که قبلہ دعاست و میگفت اللهم انی اشکو الیک خولہ هنوز با رسول علیہ السلام درین سخن و درین زاری بود که اثر وحی بر
حسین رسول علیہ السلام ظاهر شد جبرئیل من از حضرت رب العالمین آمد رسید و این آیت فرود آورد و قول تعالیٰ قد سمع اللہ

قول الحق تجادلک فی زوجها الآیة حق تعالی بسور اول آن ضعیفه حکم خود را بگردانید و فرمود که اوس رجوع کند بزوجه خود و کفارت ظهار بدو و این حکم در حق امت تو ثابت شد عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا میگوید بزرگوار خداوندی که می شنود همه شغیبه نبیا را بدرستی که من در آن خانه بودم و سخن خود که بار رسول علیه السلام میگفت میشنودم و بعضی سخنان وی بر من پوشیده میماند و هنوز خود رسول علیه السلام در سخن بودند که حق تعالی این آیت بفرستاد و در حدیث الحقایق می آرد که مکتوبست در تورات که

انا لله لا اله الا انا اری دیب النمل علی الصفا و اسمع حقیق الطیر فی الهوی و اعلم ما فی القلب و الکلی و اعطى العبد علی ما نوى عزیز من نیت خود نیکو کن که حق تعالی مطلع است بر نیت و اندیشه تو و عالم السر و الخفیات است می بیند و میداند درین درگاه باب باش از حضرت او شرم دار حق شرم داشتند حکایت در روضه خلد می آرد که در مجلسی که نرس بودی نوشیروان عادل منق نکر دی و گفتی که این بدوشم بنیامی ماند شرم دارم که در نظر نرس نظر بشوخ چشمی بجشایم و معصیت کنم بیگانه در نظر ریحان بی جان منق نمیکند و شرم میدارند و توبه عوای آشنائی و لاف محبت از نظر علی حدقه حق شرم دار و اندیشه کن و یاد کن ازان روز که ترا در موقف حساب بدارند و کرد های ترا یک یک پیش تو آزند قوله تعالی یوم یقوم الناس لرب العالین زهی شرمساری و خجالت در آن روز در شرح اسما اللہ می آرد که فدای قیامت خطاب آید که کیست کنگنه نکرده و گناه نه اندیشیده و رضای صحرائے قیامت کس نامد الا سرور پیش افکنده مگر بحی معصوم که سر بر آرد و نارسد که یا یحیی انت لمرتبذنب امر سخن عصمانک چون این خطاب بشنود او نیز سر در پیش اندازد و در کیمیا می آرد که حبشی بنزد یک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله از من گناهان بسیار وجود آمده مرا توبه باشد رسول علیه السلام فرمود که باشد حبشی روان شد بعد ازان برگشت و گفت یا رسول الله آن زمان که من این گناهان میکردم خداوند میدید فرمود که میدید حبشی چون دست

که حق تعالی میدیده نعره زد و جان بداد و پاسے

که قضا خود پیش علی برگویم | سنگ امن پوتین برین چنید | وهم در کیمیا می آرد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود

چون روز قیامت شود حق تعالی گروهی را از امت من پر وبال آفریند تا به بیشت پرند فرشتگان گویند شما حساب و ترازو و صراط همه را دیدید ایشان گویند ازین همه هیچ یک ندیدیم گویند شما از امت که ام پیمان بر آید گویند ما از امت محمدیم علیه السلام فرشتگان گویند عمل شما چه بود دیدیم که این همه کراست یافتید ایشان گویند ما را دو صحت بود یکی آنکه در خلوت از خداوند خود شرم داشتیم که معصیت کنیم دیگر آنکه راضی بودیم بر زق اندک که حق تعالی ما را ادوی ملایکه گویند چیست شمار این درجه در حدیث الحقایق می آرد که حیا بر دوزخ است حیا ز کرم و حیا بنده از ندم و حیا از حق بمعنی منع است قوله تعالی ان الله لا یتخبی ان یضوب ای لا یمنع در بعضی اخبار آمده است که خداوند تعالی فرمود که بنده من میخوانی مرا من شرم میدارم که در کرم و عاصی ترا و تو عاصی میشوی در من پس شرم نمیداری از من و در بعضی کتب الهی آمده است که بنده من شرم نمیداری از من که روی از من میگردانی و روی بغیر من می آری نمیدانی این را که وسیلت بندگان بسوئے من است و وسیلت نیست بندگان را بغیر من پس کجا میروی بنده من باب من مفتوح است از برای تو و عطای من بندول مرزوا و من اکرم الا کریم و ارحم الراحمین ام بس نسر و ترا که برگزینی بر من غیر از زبور داود است علیه السلام که بنده من

روی از بندگی من گردان که مرا چون تو بسیارست اما ترا چون من جز من کسی دیگر نیست حکایت در منزله النواظر می آرد که زنی پارسانی در راهی سیرت جوانی پیش او رسید زن بسی با جمال بود جوان را دل در بند او شد گفت ای سر پوشیده دلم تو مشغول شدی توانی که یک ساعت مرا باشی گفت بلی ولیکن جای بایده خلوت که کسی مازانه بیند جوان گفت مرا جای خلوت هست زن با آن جوان برفت چون بخانه خود بر در خانه رفتند در خانه محکم کردند زن گفت ای جوان گفتی جای رویم که کس مازانه بیند جوان گفت اینک در هاست است زن گفت ای جوان المر یعلم بان الله یدی چون این آیت بشنید بگریزید و نعره زود و بهوش شد و زن از خانه بیرون رفت مدتی برآمد این زن بر در سرای آن مرد گذر کرد و مردم را دید در آن سرای سیرت پرسید که این سرای از آن کیست و این مردم چرا در میروند گفتند این سرای زاهدیست که سبب توبه وی این آیت بود المر یعلم بان الله یری حکایت در روضه الخلدی آرد که رئیس لبره را باغی بود چنانکه حکام را میباشد روزی بدان باغ خود در آمد زن باغبانرا بسی با جمال دید چنانکه گل از شک رخسارش پیراهن در تن قبا میکرد و غنچه اخدانش زهد زاهدان بسیار میکرد و باغبانرا بهانه از باغ بیرون فرستاد و زن را گفت در باغی بلوغ در بدن آن ضعیفه دانست که با او قصد بدی دارد و لحظه در پس درختی پنهان شد و باز آمد گفت در هاستم اما یک در مانده که هر چند میگویم نمی توانم بست گفت آن کدام درست گفت آن در که حسد او اند می بیند مرد چون این سخن بشنید پشیمان شد و توبه کرد و بجانقاه درویشان رفت و یکی از دوستان حق گشت حکایت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما در راهی سیرت غلامی را دید که گوسفندان نگاه میداشت گفت ای غلام کی ازین گوسفندان بفروشی غلام گفت این گوسفندان از آن من نیست من ششام عبداللہ بن عمر گفت این امین است یا تا در امانت او را امتحان کنیم گفت ای غلام کی بفروش و خداوند گوسفندان را گوی اگر گوسفند غلام تبهی کرد و گفت قاین الله پس خداوند بکجا یعنی خداوند غافل نیست میدانوی بندت قوله تعالی وما الله بغافل عما تعملون وقوله یعلم ما تبدون وما کنتم تعلمون رسا

ای ذوق نفس صد گناه از من دیده | وز لطف و کرم پدیده من ندیده | ای من تیراز هر که بعالم تیرست | ای لطف تو از من ترا امر زبده

الهی برحمت بی علت که بر ما رحمت فرمائی و هر چه دیدی و شنیدی بکرم از ما در گذار

فصل چهارم در بیان آنکه حق تعالی متکلمست بکلام ازلی و آفریدگاری صفت اوست

و همه چیز بخواست وی است

بدانکه کلام حق تعالی صفتیست ازلی قائم بذات وی و از جنس حروف و اصوات نیست یعنی آواز پذیر نیست و عسرنی و سریانی نیست الا آنکه مخلوقات عبارت می کنند از وی بعبارات مختلفه خلاف مرسته را که گویند کلام خداوند عین این عبارتست و محدث و این خطا و غلط است و حق و صدق آنست که کلام خداوند مقررست بزبانهای قرا محفوظ است در صد و حفظ مکتوبست در مصاحف بر حقیقت و قرات اصوات قاریانست و نغمات ایشان و حفظ صفت حافظ و محفوظ کلام خداوند تعالی و قرات ما مخلوق و کلام خداوند ما مخلوق چنانکه در امالی میگوید شعر و ما القرآن

بهر مخلوق

مخلوق تعالی: کلام الرب عن جنس لقال ہر کس قرآن را مخلوق گوید کافر و در تفسیر عتالی می آید کہ بدستیکہ حمیریل علیہ السلام
 آواز شنید کہ دال بود ہر کلام حق و آنچه حق تعالی خواستہ بود و حق تعالی با موسی سخن گفت قولہ تعالی و کلمہ اللہ موسی تکلیما
 از موسی علیہ السلام سوال کردند کہ توجہ داشتی کہ حق تعالی با تو سخن میگوید گفت سخن مخلوق از جوانب و جہات شنوند کلام او از غیر
 جہات و جوانب شنیدم و انتم کہ سخن خداوندست و وعدہ و وعید کہ حق تعالی از ان خبر داده ہمہ حقست و صدق و علم ہر چہ
 فرمودہ موجب ثوابست و ترک آن موجب عقاب در حدیث می آید کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہر کس میخواہد کہ با
 خداوند سخن گوید گوناگوزاد و ہر کس میخواہد کہ خداوند با وی سخن گوید گو قرآن خواند خوشا وقتی کہ بندہ میگوید و خداوند می شنود
 و خوشا وقتی کہ خداوند میگوید و بندہ می شنود حکایت در حاوی کہ امام راضی رح کہ در حدیث می آید کہ داؤد بن رشید از مجاہد
 بن الزبیر روایت میکند کہ گفت در آمدم بر حجرہ کہ یکی از قرابہ است دیدم کہ میگرفت گفتم چہ چیز گر یابید ترا گفت چگونه مگر ہم
 بدستیکہ در خواب چنان دیدم کہ عرض کردند مرا بر خداوند عزوجل فرمان آمد کہ یا حمزہ افشاء القرآن چون این خطاب شنیدم برستم
 فرمان رسید کہ بشین بدستیکہ من دوست بیدارم اہل قرآن را پس بخواندم تا رسیدم بسورہ طہ گفتم طوی وانا اختزنناک
 پس بخواندم تا رسیدم بسورہ یسین گفتم تنزیل العزیز الرحیم یعنی برفع لام گفت مرا کہ تنزیل العزیز الرحیم یا حمزہ همچنین
 خواندم من کہ خداوند و همچنین خوانند حکمہ عرش و همچنین میخواہند نقر بان بفتح لام چون تمام کردم فرمان آمد کہ احسنت
 یا حمزہ فرمود تا سواری بیاورند و در دست من کردند فرمود کہ این از برای قرأت تو بود قرآن را پس فرمان شد تا کمری بیاورند
 و بر میان من بستند فرمود کہ این از برای صوم تو بود پس بفرمود تا تاجی بیاورند و بر سر من نهادند فرمود این باقرات تو قرآن را
 مر مردمان را آلتدع تنزیل فانی انزلہ تنزیلا امام شاطبی در حرز الامانی میگوید در نعت حمزہ شعر و حمزہ ما از کار من
 متورع: اما ما صورا لقرآن مرثلا: رحمة اللہ رحمة واسعة و بعضی دیگر از فضل قرآن و قرآن خوانان در فصل ایمان آوردن
 بکتاہا بیاید انشا اللہ تعالی پس باید کہ تصدیق کنی و باورداری کلام خداوند محدث و مخلوق نیست ہر کس قرآن را مخلوق گوید
 کافر و در حکایت در منبرتہ النواظر می آرد کہ ابراہیم او ہم گفت ہمسا یہ داشتم گبر نام او بہرام مجوسی از دنیا بیرون رفت
 او را بخواب دیدم در درک اسفل و وزخ گفتم یا بہرام دائم کہ درین درک اسفل ماندہ از بہر آنکہ بخدای تعالی و رسول علیہ السلام
 ایمان نداشتی لیکن خبر کن ما را از ان کسانی کہ ساز گر بیان اسلام بر آوردند و خود را بجلبہ اسلام متحلی داشتند با تو بیچکس در اینجا
 گرفتار ہست یا بی گفت بی آن کسانی کہ گفتند قرآن مخلوقست فردن از من مجوس اند و عقوبت ایشان با ضماوت عقوبت ہست
 بان اعتقاد بد کہ در حق قرآن داشتند کہ قرآن را مخلوق میگفتند حکایت آورده اند کہ اول کسی کہ این مقال آشکارا کرد
 جعد بن درہم بود خالد بن عبد اللہ القشیری کہ امیر واسطہ بود او را گرفت و حبس کرد چون روز عید اضحی شد بمصلای عید آمد
 و نماز بگذار و بر منبر رفت و خطبہ بلنج بگفت و در آخر خطبہ گفت ما معاشر المسلمین دائم کہ ہر کس از شما تقرب میجوید بحضرت حق تعالی
 بقربانی تقبل اللہ منکم اخصیتکم و بآردک فی اخصیتی فانی التقرب الی اللہ بذبح جعد بن درہم فانی اللہ
 تعالی یقول و کلمہ اللہ موسی تکلیما فانه یقول کذب و لم یکلم و من کذب اللہ تعالی فهو کافر و از منبر فرود
 آمد و اورا فوج کرد بعد از وفات وی او را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با توجہ کرد گفت گناہ بسیار داشتم خداوند تعالی ہمہ ایام مرا

و بر من رحمت کرد و گفت گناه تو در کار اعتقاد نیک تو کردم و قربان کردن مبتدع را از تو بهتر از قربان قبول کردم و ترا شایسته بهشت

و دیدار خود گردانیدم صاحب وضع خلد درین معنی خوش میگوید قطعه

ظالمی را بکشتی مژده قربان یابی | که بزی گر بکشتی کم نبود از پیشی | بس اورا متکلم دانی لم یزل و گوی کلام وی صفت و بیست

و از بیست منکر نشوی کتابهای و پراچنانکه کافران شدند مخلوق نگوی چنانکه معتزلیان گفتند و حادث نگوی چنانکه کرامیان

داشتند و چون این معنی دانستی باید که اعتقاد کنی که آفریدگاری صفت خداوندست و عالم و هر چه در عالمست همه آفرین

دست و هر چه آفرید چنان آفرید که از ان نیکوتر نباشد حجة الاسلام غزالی رح در کتاب زاد الاخرة می آرد که عقل همه عاقلان بهم

زند و اندیشه گفتند تا وجهی آند زیاده از آنکه آفریده است نتوانند آنچه اندیشند که بهتر ازین میباید خطا کنند و از سر مصلحت و حکمت

آن غافل باشند بلکه مثل این چون مثل نابینا باشد که در سرای رود و هر قماش بر جای خود باشد و او نمید چون بران جا افتد گوید

آن چو درین راه نهاده اید و او خود بر راه نباشد لیکن او راه نمی بیند و حق تعالی آفریده کار اعمال بندگانتست قوله تعالی و الله

خالقکم و ما تعلمون در اربعین سلمانی می آرد که حق تعالی آفرید کار اعمال بندگانتست شعر آنچه کفرست آنچه ایمانست

آنچه طاعات آنچه عصیانست چنانکه معتزلیان گفتند خدا تعالی اجسام آفرید و پس افعال بندگان می آفریند و خود

بوجود می آورد و این غلط و دفع است ابو بکر واسطی میگوید فرعون دعوی خدائی کرد و بصریح چنانکه گفت اذا بهکم الاعلی

باز معتزله همین دعوی کردند بکنایت گفتند خالق افعال خودیم هر چه خواهیم بکنیم و آفرینش شرکت دعوی کردند و این صفت

خداوندست بدانکه بنده را فعلست و اختیار طاعت و معصیت و معرفت و نکرته فعل بند است و اختیار بنده است هر چند

آفریننده آن خداوندست نه چنانکه جبریان گفتند که بنده را فعل نیست و اختیار نیست جبری گوید همه از حقست فعل و اختیار

بنده نفسی کرد معتزلی از بنده دید تخلیق و ایجاد از خدا نفی کرد و وحدتی گفت بنده را فعل و اختیارست از خداوند تخلیق و ایجادست

و همه قرآن بر مذہب سنیان دلیلست اول قوله تعالی ایاک نعبد و ایاک نستعین فرمود بگوئید ای بار خدای ما ترا میپرستیم

و معونت از تو میخواهیم پس فعل و عبارت از تو آید و توفیق و معونت از خداوند است و بنده مؤمنانست گمراه کنندند

کافرانست همچنان که توفیق مطیعان از ویست خذلان عاصیان نیز از ویست حسبی الله در ماندگان است

نعو الوکیل افتادگانست پناه نیازمندانت شعر

ای بدر مانده کی پناه هم | کرم تست عذر خواه هم

بطفیل همه قبول کن | ای الامن و الاله هم

بنده از تو پناه می جوید | ای پناه من و پناه هم

قطره فیض رحمت تو بست | شستن نامه سیاه هم

گنه ما فزون ز حد و قیاس | عفتون افزون ترا ز گناه هم

قبول کنندند توبه بندگانتست آفریننده گناه عاصیانست از نیست هست گفته و از عدم بوجود آورنده خداوندست بنده را

باید که منقاد حکم او باشد و عظمت هر که اول با آفریدگاری شناخت حق او نیست که از غیر او روی بگرداند بلکه خود را نیز

از پیش روی معاند میسوزند که نشان اخلاص و علامت عقیده نیکو اینست قوله تعالی و اعبدوا الله و لا تشركوا

به شیئا مجاهد میگوید در معنی این آیت قوله تعالی ان الله لا یغفران بشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء

له من احب شیئا اشرك شعر ترا تا نیم جو باقیست هستی چو مشرک میکنی بر وحدت الکار هر که هستی آور و میستی دید

وہر کہ نیستی آوردستی یافت	مشنوع	ہر کہ او دعوی ہستی میکند	آشکارا بت پرستی میکند
تا تو باشی در میان باشد دوی	آخر ای مسکین حجاب خود توئی	حجاب تو ہستی تست چون از میان برداشتی بحق وصل شدی	
<p>نکتہ ابن عطامی گوید من علامات العزب رفع الحجاب بین القلوب و بین علام الغیوب قولہ تعالیٰ و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب قولہ تعالیٰ و نحن اقرب الیہ من جبل الودید احمد بن ابی الحواری از ابو سلیمان دارانی سوال کرد کہ نزدیکترین چیزی کہ تقرب جوید بندہ با خداوند چیست ابو سلیمان بگرفت و گفت نزدیکترین چیزی کہ تقرب جویند بخداوند آنست کہ دریائی از دل خود این را کہ نمی خواهد از دنیا و آخرت الا اورا شعر اذا احببت لاسال وان واصلت لمر اقطع و ان عانتنی ناس تضاممت فلما سمع : ليقول الناس بحنون تری هذا الفقير يضع : بكل قد تدا وینا فخر بے منک لی افصح : آفریدگاری صفت خداوندست صورت انسان را نیکو گاشت قولہ تعالیٰ و صور حکم فاحسن صور کم صفت فیہ خضر بر کشید و نجوم متلالی بر مثال درو کالی مزین گردانید و ہفت دایرہ غیر الگسزد و خورشید منور و ماہ مدور در وجود او روپاگان علوی و ارواح سماوی بسیارند لکن کار این آب و گل دیگرست ہر کجا سایہ دولت آدمی افتاد کسی را دعوی تقدیم مانند ای ساکنان زوایای قدس اینہا آب و گل اندامان سببہ ایشان سکینہ اسرار ماست فر و اعجوبہ کہ احسن تقویم صفاست ہذا آئینہ صنایع جام جهان نمای : و چون اورا با فریدگاری بشناختی و باوردستی باید کہ بشناسی و باورداری کہ تقدیر نیکی و بدی ہمہ از خداوندست عزوجل و معنی تقدیر آفرینست یعنی خیر و شر نفع و ضرر ایمان و طاعت کفر و معصیت سعادت و شقاوت ہمہ بمشیت و ارادت و سبت در امالی میگوید شعر مرید الخیر و الشر القیہ : و لکن لیس یرضی بالمحال : یعنی ایمان و طاعت برضای اوست و کفر و معصیت برضای او نیست قولہ تعالیٰ و لا یرضی لعبادہ الکفر و لیکن محالست کہ بی خواست او باشد ہر چه خواست کرد و ہر چه خواهد کند بچکس را بروی چون و چرا نمی رسد قولہ تعالیٰ لا یسأل عما یفعل و ہم یسألون و چون خداوند تعالیٰ تقدیر کرد کہ احوال آدمی بعضی سبب سعادت بودہ و بعضی سبب شقاوت وی و آدمی آن از خود نتواند شناخت حکم فضل و رحمت خویش پندامبران را بیا فرید و بفرمود تا کسانی را کہ درازل کمال سعادت ایشان حکم کردہ بود ازین حکم آگاہ کنند تا بچکس را بر خداوند محبت نمایند پس خرم محمد رسول اللہ را بخلق فرستاد تا راہ سعادت و شقاوت ایشان آشکارا کند و اورا خاتم انبیا گردانید پس و پرافضا و تقدیر نے چنانکہ قدریان گفتند و این ہمہ را نفی کردند و خبرست کہ امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ روایت میکند از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود چون جمع کنند خداوند تعالیٰ خلائق را در روز قیامت بفرماید منادی را تا ندا کند ای کہ اولین و آخرین بشنوند و آن ندا این باشد کہ کجا اند خصمان خداوند بر خیزید پس بر خیزند قدریہ پس حق تعالیٰ امر کند تا ایشان را بدوزخ اندازند و اصلح بندگان بر خداوند چیست آن قضا کند بر بندگان کہ خود خواہد اگر نیک آید و اگر بد ایشان را ثواب دادن مطیعان از فضل ست و عقوبت کردن اہل عقوبت را از وی عدلست نہ چنانکہ معتزہ گفتند کہ اصلح بندگان بروی واجبست و ثواب داون مطیعان بروی لازم دلہائے بندگان را میان رنج و راحت میدارد عیسیٰ را علیہ السلام فرمان رسید کہ ای عیسیٰ من کہ خداوند مرا احوال بندگان خود دانازم انی ادبر امر عبادی بعلمی مقلوبہم انی علیہم خبیر و ما اللہ یرید ظلم اللعابہ حکایت یکی از بزرگان میگوید</p>			

الہی ایوب را بلا فرستادی و او در آن بلا صبر کرد و اورا نعم العبد خواندی قوله تعالیٰ انا وجدناہ صابرا نعم العبد اناہ او اب
وسلیمان را علیہ السلام ملک دادی و او در آن نعمت شکر کرد اورا نیز نعم العبد خواندی قوله تعالیٰ و وہبنا لداؤد و سلیمان
نعم العبد اناہ او اب خداوند چون تو قادی کہ بندہ را در حال نعمت چنان داری کہ او نعم العبد باشد من این حال میخواہم
مرا نعمت وہ و چنان دار کہ از من راضی باشی کہ مرا مثل بلا نیست الہی بلا ہای آخر الزما را از ما مسکینان بگردان و نعمتہا
خود را بر ما بانی و پاسبندہ دار

فصل پنجم در بیان آنکہ حق تعالیٰ را مثل و مانند نیست از ہمہ عیبها و نقصا نہا پاک است

بدانکہ حق تعالیٰ ذاتیست موصوف بصفات کمال و منزہ از نقصان و زوال او کس نماند و کس بد و نماند و قوله تعالیٰ لیس
کمثلہ شیء و هو السميع البصیر چون و چگونه است یعنی بی شکل و بی رنگ است و او ذرات خود جسم نیست و جوہر
نیست و عرض نی و ویرا بجان حاجت نی و ویرا بر هیچ کالبد سرود آمدن نی و صورت و چگونگی و چندی را بوی راہ نماند
ہر چه در خیال و خاطر آید از کیفیت و کیفیت از آن ہمہ پاک است و آن ہمہ صفات آفریدگاری و نسبت و او بصفت ہیچ آفریدہ
نیست و منزہ است از صفات حدث و اورا مثل و مانند نیست و از ہمہ عیبها و نقصا نہا پاک است بلکہ ہر ذرہ از ذرات
کائنات دلیل است برستی و یگانگی وی امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ میگوید ہر کس گوید کہ خدای تعالیٰ بر چیزیست یا از چیزیست
وی کافرست زیرا کہ اگر بر چیزی بودی برداشته بودی و اگر در چیزی بودی و ادا داشته بودی و اگر از چیزی بودی نخواستہ بودی و
خداوند تعالیٰ ازین ہمہ منزہ است حکایت نقل است کہ روزی عبد اللہ بن مبارک در راہی میرفت کودکی را دید کہ سفندی چہ
در پیش کردہ بود و شبانی میکرد و خواجہ را بروی رحم آمد گفت بیچارہ و خردگی شبانی کند در بزرگی بعبادت و معرفت حق تعالیٰ چگونه را
خواجہ با خود گفت بروم و اورا مسئلہ در خدا شناسی تسلیم کنم نزدیک کودک آمد و گفت ای کودک خدایرا شناسی کودک گفت بندہ
چگونه خداوند خود را شناسد گفت خدایرا بچہ شناسی گفت بدین گو سفندان خود خواجہ گفت خدایرا بدین گو سفندان چگونه شناسی
گفت این گو سفندی چند را بی شبان کار بر نمی آید نگاہبانی باید کہ آب و علف و ہد و از گرگ و تلف نگاہار ددانستم کہ
کون و مکان و انس و جان و این حیوانات و جانوران و این مرغان پران بی نگاہبانی نبوند و آن نگاہبان کہ ویرا قدرت
نگاہداشتن چندین ہزار انواع مخلوقات است جز اللہ نباشد پس بدین گو سفندان خدایرا بشناختم گفت خدایرا چون شناسی
گفت چون شناسختم گفت چو نش بچہ دانستی گفت ہم بدین گو سفندان گفت چگونه بود معنی این سخن گفت من شبان و
نگاہبان ایشانم و ایشان در حفظ و تصرف من اند ہر چند نگاہ میکنم نہ ایشان بمن می مانند و نہ من بدیشان دانستم کہ چون شبان
گو سفندان نمی مانند خدا تعالیٰ بہندگان نمی مانند لیس کمثلہ شیء و هو السميع البصیر خواجہ گفت نیکو گفتی از علم چیزی
آموختہ یانی کودک گفت من درین بیابان تحصیل چگونه توانم کرد و خواجہ گفت آخر چہ آموختہ گفت سہ علم آموختہ ام علم دل
و علم زبان و علم تن خواجہ گفت این چہ بود کہ من نمیدانم گفت علم دل آنست کہ مرا دل دادہ و محل معرفت و محبت خود گردانیدہ
تا بدین دل ویرا بشناسم و ہر چہ محبت اوست در دل خود جانی دہم و ہر چہ مخالف محبت اوست از دل خود باز دارم و از آن دور

باشم و علم زبان آنست که مرا زبانی داده و محل ذکر خود گردانیده تا هر چه یاد اوست بزبان را نم و هر چه یاد او نیست زبان از آن نگا دارم و از آن دور باشم و علم تن آنست که مرا تنی داده است و محل خدمت خود گردانیده تا هر چه خدمت اوست بجای آورم و هر چه خدمت وی نیست از تن خود دور دارم و از آن دور باشم و آنچه گفت ای سپهر علم اولین و آخرین اینست که تو مرا آموختی گفت ای سپهر مرا پندی ده گفت آنچه میروید انشمنه در روی منی مالی اگر علم از بهر رضای او آموخته اطع از خلق بردار و اگر از بهر دنیا آموخته اطع از بهشت بردار

دین و دنیا هم نیاید راست عارفانند ز بهر دو با یکسو

در دو قبله نماز نتوان کرد یا ازین سوی باش یا آنسوی

دینا بودی وقت نیامد که بچار طالب رضای او شوی در ملک و ملکوت تفکر و تامل مالی بگر که کودکی را چه معرفت و نجابت بوده است در حدیث الحقایق می آرد در کلام صبیان و نجابت ایشان که و سب بن سبیه رضی الله عنه گفت در شام شش کودک را دیدم که با یکدیگر بازی میکردند و بر یکدیگر مباحث میکردند یکی از ایشان گفت خداوند پروردگار من است کیست از من عزیزتر کودک دوم گفت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پیغمبر من است کیست از من شریفتر کودک سیم گفت اسلام دین من است کیست از من باخترتر کودک چهارم گفت کعبه قبله من است کیست از من راه راست یابنده تر کودک پنجم گفت قرآن امام من است کیست از من توانگرتر کودک ششم گفت مؤمنان برادران من اند کیست از من بزرگتر و سب میگوید هرگز ندیدم مفاخرتی از آن نیکوتر و حتی کرده حضرت حق تعالی بموسی کلیم صلوات الرحمن علیه که ای موسی بدر سبیکه من که خداوند دوست میدارم کودک از برای آنکه ایشان نمیکند عهد مرا و ذخیره نمیکند چیزی را از برای بامداد خود و حسد نمی برند با یکس و شکایت نمیکند از من بسوی خلق من یکی از حکما میگوید در کودکان شش خصلت است از خصال انبیا و اولاد انبیا آنکه چون میباشند از خداوند شکایت نکنند بسوی خلق دوم چون با یکدیگر بنشینند کینه از یکدیگر در دل نگیرند سیم آنکه مذہب سخاوت دارند چهارم آنکه مذہب توکل است در ایشان پنجم آنکه چون از ایشان چیزی پرسند راست بگویند ششم آنکه بانگ و همی تیرند و آب در دیده آند حکایت نقل است که روزی کودکی مرا امام حسن بصری را گفت یا با سعد مغرور مشو بکثرت مردمان که در گردن تو اند و فرح مکن بسختی که بگویی و خدر کن از اندیشه که خداوند بر سر تو مطلع است و شرم دار که خداوند تو نزدیک است و تبر از خداوند که بر تو قادر است چون این سخن بشنید گرین شد حکایت مالک دینار رحمه الله را دخترے بود چهار ساله روزی گفت ای پدر ظاهر خود را آراسته کرده از برای مردمان باطن خود را بیارای از برای خداوند مالک رحمه الله گفت زیادت کن گفت معروفی زمین را معروف گردان خود را در آسمانها حکایت اصمعی گوید بگذشتم بقبیلہ از قبایل عرب دو کودک دیدم که بازی میکردند و غناب میکردند با یکدیگر یکی مرد گیر را گفت کل ذنب لك مغفور سوی الاعراض عنی یعنی هر گناه که ترا باشد عفو است جز اعراض و روے گردانیدن از من که آن عفو نیست موعظت ای سپهر لاف محبت میزنی از دوست اعراض مکن که در مذہب عاشقان این گناه است که عفو نکنند قطعه

اندر ره عاشقی بجز عشق در مذہب عاشقان گناه است بردار ز راه خویش تن را

بغیر مشغول مشو و با غیرانش بگیر تا همجورت نمکند حکایت در کیمیای سحر که عابدی بود

در بنی اسرائیل که شب و روز نماز کردی نماز خود را باز بر درخت برد که آب خامخ خوش آوازی بانگ میکرد بر رسول کن روزگار

و حق آمد کہ عابد را بگوی کہ مخلوق انس گرفتی درجه از تو ببقا و کہ بسج عمل توانی رسید حکایت شیخ ابوسعید قدس سرہ میگوید کہ من
سکن الی شئی دون الله تعالیٰ فهلا کہ فیہ گروہی در انس بدرجہ رسیدہ اند کہ آتش در نیمہ سرای افتادہ ایشان در
نیمہ دیگر ندانستہ اند حکایت سلطان العارفين میگوید یک ذرہ حلاوت معرفت در دلی بہتر از ہزار فقرہ در ذرہ دوس اعلیٰ بین کہ
بچہ باز میماند و از کہ باز میمانی بنگر کہ محبوب تو کردوستی میکند دوست با نیت ہر کجا ہستی قولہ تعالیٰ و هو معکم اینما کنتہ
حکایت در رسالہ امام قشیری مے آرد کہ ابن شامین گفت از جنید پرسیدم کہ معنی مع چیست تا میگوید و هو معکم اینما کنتہ
گفت این برد معنی بود آنچه بحق انبیا بود یاری و زکا ہداشت و نفرت و عصمت بود انتی معکم اسمع و ادی و آنچه بحق عامہ بود
یعنی علم و قدرت و احاطت بود ہمہ در قبضہ قدرت وی میکرد و بد علم وی و شہیت و ہر چہ در عالم است ہمہ در زیر عرش است
و عرش زیر قدرت وی مسخر است و عرش حامل و بردارندہ وی نیست بلکہ عرش و حملہ عرش برداشتنہ لطف و قدرت و مے
اندازد و ہمہ بدن صفات است کہ درازل بود پیش از آنکہ عرش نبود و تا بہ ہمہ بدن صفت خواهد بود کہ تخیر و گردش را بوسے و
صفات وی را ہ نیست عرش و کرسی و یرامکان نبود نہ چنانکہ کراسیان میگویند بعضی گفتند بر عرش است ایستادہ و بعضی گفتند
نشستہ و بعضی گفتند پای در کرسی آویختہ و ہمہ باطل و محال و خطا گفتند و وی در سبج جای نازل و شکر نیست نہ چنانکہ
مستزلیان گفتند وی در مکان است و نیز در رسالہ امام قشیری می آرد کہ امام ابو بکر بن فورک گفت ابو عثمان مغزلی از من سوال
کرد کہ اگر سائل گوید معبودت کجاست چہ جواب گوی گفتیم گویم ہمہ آنجا کہ لم یزل در لامکان گفت اگر گوید درازل کجا بود چہ گوی
گفتم ہما آنجا کہ اکنون است یعنی چنانکہ بود و مکان نبود ہست و بمکان اورا حاجت نیست گفت شیخ از من پرسیدیدہ داشت و راعی بیرون
کرد و مراد او در منوری آرد کہ شیخ ابو الحسن اشعری رحمۃ اللہ علیہ گفت العرش سقف الجنان لا مستقر الرحمن والکرسی
موضوع القدم لا موضع القدم والسماء معدن الملك لا مسکن الملك قبل ان یکون المكان کان وهو لان علی ما کان
استواء سلطانہ و حجبہ رضوانہ و ضحکہ عفرانہ و عینہ شہودہ و وجہہ وجودہ فمن لم یعتقد فالصم
موجودہ قولہ تعالیٰ الرحمن علی العرش استوی این آیتی است کہ بسیار طالبان در دریای ضلالت غرقہ شدہ اند
و بوی معنی ہشام جان ایشان ز رسیدہ است و اسنوا در قرآن مجید بچند معنی می آید و در تفسیر مدارک و غیر آن میگوید استنوا
درین آیت بمعنی استولی است و در تفسیر مدارک و وسیطی آرد اسنوی بمعنی اقبال است بقول فرادوا ابو العباس و زجاج الرحمن
علی العرش استوی ای اقبل علی خلقہ بعد خلق السموات والارض و بقول باقی ائمہ تفسیر اسنوی بمعنی
استولی است کما مروقیل غیر ذلک و بعضی گفتہ اند کہ معنی آنست کہ ہرچہ مخلوق از عرش عظیم تر نیست چون وی در تحت فہر
و قدرت ما باشد فادونہ اولی قول دیگر آنست کہ حق تعالیٰ عرش را بسیار فرید عرش از ہیبت حضرت جلال حق میسرزد
فرمان آمد قلم را تا اسم الرحمن بر عرش نوشت قرار و آرام گرفت اینست کہ حق تعالیٰ از ان خبر داد کہ الرحمن علی العرش استوی
در تفسیر سور آبادی می آرد کہ مروی از مالک بن انس سوال کرد از معنی اسنوی گفت الاستوی معلوم والایمان بہ واجب
الکیفیتہ جمہولہ والسوال عنہ بدغثہ وانی لا ریک رجلا ضالا و لو عدت الی ہذا الامرنا بضرع عنقک و نیز صاحب تفسیر سور آبادی
میگوید کہ الرحمن علی العرش استوی قرآن است افزاردہ کہ افزاردان ایانست رباعی تاویل مجوک علم او سپہان است

تغییل گو که راه پیراهاست به مغزای مکار آنچه در قرآنست به بر خوان بدانکه آنچه او گفت نیست به از پیر سرات خواجه عبد الله
 انصاری رحمه الله سوال کردند از نزول استوی فرمود نزولی که از کربان و بیان در عیب است اگر عبد الله نداند چه عیب است در تفسیر
 سور آبادی و غیر آن از تقابیری آرد که در سفت جای حق تعالی استوار اور قرآن یاد کرده است یکی در سوره اعراف قوله تعالی
 ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش دویم در سوره یونس علیه السلام
 ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش سیوم در سوره رعد الله الذی
 رفع السموات والارض بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش چهارم در سوره طه الرحمن علی العرش استوی
 پنجم در سوره فرقان ثم استوی علی العرش ششم در الم تنزیل الله الذی خلق السموات والارض وما
 بینهما فی ستة ايام ثم استوی علی العرش هفتم در سوره حدید هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام
 ثم استوی علی العرش در تفسیر سور آبادی می آرد که س آیت است در قرآن که خبر محض است عقل و توهم را در آن هیچ
 مجال نیست بر ظاهرا آن باید گذاشت و تاویل نباید جست یکی آیت ایتان و محی است قوله تعالی و جاء ذبک دویم بدست
 لما خلقت بیدی سیم آیت ثم استوی علی العرش در کتب کلامی می آرد که استوی معلوم است و کیفیت و س مجهول
 و آن حدیث که ان الله ينزل من السماء الدنيا عند الاسحار بمعنى صفت است نه بمعنی انتقال و اینکه فرموده خاوند میده
 لا یبد قد دته بل بید صفته و واجب است که بچنین اعتقاد کند در مشابهات فلا یقاس فیها شیخ بزرگوار تاج الدین
 شتوکی قدس سره در کتاب غایب الامکان خود آورده است که مقصود از لفظ استوی دوام ظهور است بی احتجاب و مثل استوای حق
 بر عرش همچنانست که استوای آفتاب در نیم روز چه آفتاب در نیم روز و غیر نیم روز حال او یکسان است و لیکن محتاجان نور
 بهره تا نثر از نور او در وقت استوی می یابند بچنین ذات و صفات حق پیش از استوی بر عرش و پس از آن در قدس و نزهت
 و کمال یکسانست و با استوی هیچ تغییر بدو راه نیافت الا آنکه نصیب محتاجان از وجود و وجود او بعد از استوی تمام شد حکایت
 سلطان العارفین ابو یزید بتامی قدس سره میگوید گفت گوی مشبه در معنی استوی بسیار شد دل خود را بر عرش فرستاده را با

دوش از سر اشتیاق زورستی	بر تاخت دل خسته که آنجا هستی	عرش دیدم که زار میگفت اقدس	ما فارغ تهمت باورستی
گفتم ای عرش از ذات پاک او چه خبر داری عرش گفت بخدای که هزار بار از تو مشتاق ترم عرش تهمت زده بزبان حال میگفت	شعر چون عود بر آتشم زگفت بدگوی به من سوخته کس در یافته ابوی به ای بایزید اگر ترا بمن نشان داده اند که الرحمن علی العرش	استوی مرا نیز بنوشان داده اند که وهو معکم ایما کنتو ای برادر اگر توانی که بر عرش روی و طواف کنی و بر کرسی روی نظاره	کنی میتوانی که در خود تفکر و تامل نمایی تا چگونه است بر عرش نیز همچنان میدان بی نیازی که عرش در ای عزت وی ذره ایست
و ذره در راه حکمت او عرشی عرش را چه طاقت و تحمل جلال او باشد مستوی	در جهت بی عرش بی جایش	بزبان مکان میالایش	دست برداشته بسوی هوا
کاسمانست قبل گاه دعا	عرش از ذات پاک او همان	خبر در آرد که فری هم آن خبر دارد و و ماهی همان خبر دارد که ماه منالی او یعنی خوش میگوید مستوی	کی مکان باشدش ز پیش وز کم
که مکان خود مکان ندارد هم	بر مکان آفرین مکان چه کند	آسمان گر بر آسمان چه کند	

و هم بندگان بعظمت و کیفیت عرش بنیزند کیفیت استوای چگونه رند و در تفسیر سورا با وی می آرد که مقاتل گفت که عرش
 خدای را سی صد و شصت هزار قذیل است از نور لباسهای زرین آویخته هفت آسمان و هفت زمین و هر چه مابین است همه در یک
 قذیل است در قذیلهای دیگر خدای داد چیست چون و هم کیفیت قذیلی ازان نرسد مقصیل کیفیت عرش چگونه رسد و چون
 کیفیت عرش نرسد کیفیت استوای حق بر عرش کی رسد و ما یعلمنا ویله الا الله این عباس گوید عرش خدای را هزار
 زبانست بهر زبان لغتی خدای را تسبیح میکنند که این بدان نامند و آن بدین نامند و با یک لغت ازان ندانیم مجاهد گوید عرش خدای را
 شصت هزار پایه است در پیش هر پایه شصت هزار شهرستان است در هر شهرستانی شصت هزار است از روحانیان که طرفه
 العیسی از تسبیح ملک العرش نیا ساید کعبه جبار گوید بر کناره عرش خدای ماریست هفت هزار ساله راه بالای او سرش از
 یکدانه امروارید سفیدنش از زرخ دو چشم او از یاقوت دو گوش وی از زمر و سبز ازین چشم او تا بدان چشم او صد هزار ساله راه
 آن مار را چهل هزار بال است هر بالی از گوهری از بالی تا بالی هزار ساله راه او را دنبال از یاقوت طول آن سی صد ساله راه بر هر
 پری از بال او فرشته ایستاده با حریه از نور آن حرب را هشتاد هزار شاخ است از شاخ تا شاخ سی صد ساله راه آن فرشتگان
 تسبیح می کنند خدایا بر فقی تمام که اگر آن رفیق نکلند در تسبیح از غلغلای ایشان هفت آسمان بدریدی و فرشتگان هفت آسمان
 پلاک شدند و هب بن منبیه میگوید که این زمین که ما برویم پانصد ساله راه سطری آنست زیر این زمین زمین و غیر است
 پانصد ساله راه سطری آن همچنین تا هفتم زمین و این هفت زمین در جنب آسمان دنیا چون حلقه ایست در بیابانی و آسمان دنیا
 در جنب آسمان دویم چون حلقه ایست در بیابانی و همچنین تا هفتم آسمان و هفت زمین و هفت آسمان در جنب افق اعلی
 چون حلقه باشد در بیابانی و هفت زمین و هفت آسمان و افق اعلی در جنب کرسی چون حلقه بود در بیابانی و این همه که یاد
 کردیم در جنب عرش چون حلقه بود در بیابانی در حدیث آمده است که عرش خدای را سی صد و شصت هزار برج است بعضی از زر
 سرخ و بعضی از نقره سفید و بعضی از زبرجد سبز و بعضی از یاقوت سرخ هفتاد هزار حجاب ظلمت در پیش آن اگر آن حجابها نبود
 شعاع نور آن بر جها همه عالم را بر هم سوختی پس وقتی روا باشد که ما کیفیت عرش بدانیم و کیفیت رفعت عرش بدانیم و کیفیت ظلمت
 عرش بدانیم و کیفیت حلا عرش بدانیم و کیفیت قنای عرش بدانیم و کیفیت قوایم عرش بدانیم چه عجب که کیفیت استوا
 بر عرش بدانیم و ما یعلمنا ویله الا الله این خود صفت عرش و عظمت وی بود صفت زمینها و تخت الشری
 در تغایب می آرد از کلبی که گفت گسترانیده شد زمین را بر آب و آب بر ماهی و ماهی بر صخره و صخره بر شاخ گاو و گاو بر تری و تری بر
 فرشته و دو قدم فرشته بر بال پشه و پشه در دریا و دریا بر باد و باد بر حجاب ظلمت و تخت حجاب ظلمت جز خداوند کس نمیداند که چیست
 و ما یعلمنا ویله الا الله الهی بعظمت و کبریائی خود و بقدرت با کمال خود که دلهای ما را نور معرفت خود منور گردان و همه ا
 حالات محبت خود و انس یا خود کراست فرمائی انک علی ما تشاء قدیر و بالا جوابه جدیر

فصل در بیان آنکه کفر و ایمان با یکدیگر جمع نمی شود

بدانکه باتفاق ائمه کلام و علمای اهل اسلام و فقہاء احکام کفر و ایمان با یکدیگر جمع نمی شوند زیرا که محال است که بنده در یک حال هم مؤمن باشد و هم کافر و ایمان ضدان لایحتمل است اما اگر کسی را اقرار زبان باشد و لیکن تصدیق دل نبود منافق بود یعنی کافر باشد نزد یک خداوند و مؤمن نزد یک خلق چون احوال دل وی نداند و اگر تصدیق دل باشد و اقرار زبان فی مؤمن بود عند الله و این نزدیک متکلمان است اما نزدیک فقہائی اقرار عند الله مؤمن نبود و کافر بود نزدیک خلق چون معلوم نبود تصدیق و اگر اقرار و تصدیق هر دو باشد دل پُر ایمان و مملو گشته اما از دل یا از زبان یا از تن یا از چشم یا از برو یا از روی یا از بازو یا از باقی تن غریبی یا دوستی یا فوئی یا فعلی یا حرکتی یا اشارتی یا مشابہتی آید با اختیار که آن کفر بود باتفاق یا خورد داشت یا کم داشت یا استهزا و یا استخفاف یکی از مؤمن بها اجمالا یا تفصیلا کافر شود و مر و را فایده من کفر بلسانه طایعا و قلبه مطمئن بلا ایمان فهو کافر و لا ینفعه صافی قلبه از برای آنکه ایمان تصدیق بنده است بدل نه تصدیق دل که اگر ایمان تصدیق دل بودی کفر با ایمان جمع شدی و کفر با ایمان جمع نمی شود و اگر ایمان تصدیق دل بودی منافق آن کفر است از وی نیامدی چو بیامد معلوم شد که تصدیق بنده بدل نبوده و اگر بوده تصدیق بدل شده و یا خود بیچ مانده و یا بجدی که ایمان می باید آورد مانده تا این از وی آمده که منافق ایمان با تصدیق بنده بدل جمع نشود و با تصدیق دل جمع شود از برای اینست که سلف رضوان الله علیهم جمعین گفته اند ایمان تصدیق بنده است بدل نه تصدیق دل که اگر ایمان تصدیق بودی کفر با ایمان جمع شدی و کفر با ایمان جمع نمی شود که ذره از ایمان عالمی از کفر و معاصی را محو گرداند و ذره از کفر جهانی از ایمان و عمل صالح را حبط گرداند تا اگر بنده را اقرار و تصدیق بوده باشد و او بر موجب آن هفتاد سال نماز کرده بود و روز ماه رمضان داشته باشد و زکوٰۃ و عشر و صدقه داده باشد و حج کرده و زیارت مدینه و بیت المقدس کرده و سالها محاور کعبه بوده و غزوه و جهاد کرده و قرآن و تورات و انجیل و زبور خوانده و یاد گرفته و تفسیر اینها دانسته و علم و حدیث و اصول فقہ و کلام معلوم کرده و مذکور و واعظ بوده و درس و سبق گفته و بین ایمان و تسلیم بوده و فتوی جواب کرده و محدث و مسلم و شیخ الاسلام بوده و محتسب و آمر معروف و ناهی منکر بوده و بزرگ امام و صوفی و پیشوا بوده و خطیب و قاضی بوده و در اصول و فروع دین تفسیفات کرده و صایم الدهر و قایم اللیل بوده و از نعمات و مباحات دنیوی محتسب بوده و بقدر کفایت ادنی از جامه و قوت قناعت کرده و صاحب چله و ریاضت بوده و از ارباب نیاموک و سلاطین را نزد خود نگذاشته و خود بسند ایشان نرفته و از ایشان چیزی نسته فی الجمله هیچ یک از معاصی و منہیات شرعی نکرده و هیچ یک از طاعات و محبوبات شرعی نمانده اما در همه عمر یکبار حق متفق علیه را انکار کرده بزبان یا بعضی از اعضا یا تصدیق نکرده بل و یا دل را از تصدیق کردن خالی داشته و یا یکبار یکبار کمال متفق علیه را تسلیم کرده و یا باقی اعضا انکار و رد آن نکرده بدل و یا دل را از انکار و رد آن خالی داشته و یک بار یک و شام و قذف و غیبت امریک غلام محسن را یا مرکتیکر محسنه را گفتن روا داشته اگر چه خود هرگز نگفته و یا گفته و آنرا بنده داشته و یا دل از بدو داشت آن خالی داشته یا یکبار یک دروغ یا یک غیبت بی اجازت شرع گفته و یا شنوده

و از بند داشته و یا دل از بند داشت آن خالی داشته و یا گفتن آن رو داشته اگر چه خود هرگز نکرده و نگفته و یا یکبار یک رکعت نماز فرض نما کردن رو داشته یا بند داشته یا یک بار هر یک غلام مکلف یا یک کبوتر مکلف را بی عذری نماز نکردن رو داشته اگر چه خود هرگز یک رکعت نماز نافله فوت نکرده یا یکبار یک طبا پنجه بر مسلمانی یا بر غلامی یا بر کتیری یا بر کودکی بی اجازت شرع زدن رو داشته اگر چه خود هرگز نکرده و نزوده و یا یکبار یک حبیه یا نیم لقمه از اموال مسلمانان بی اجازت شرع متصرف شدن رو داشته یا از بند نداشته یا دل از بند داشت آن خالی داشته اگر چه خود هرگز متصرف نشده و یا یکبار یک نظر بشهوت بی اجازت شرع در روی عورت بیگانه و یا صبی کردن رو داشته یا دل از بند داشت آن خالی داشته اگر چه خود هرگز نکرده و شکر بیت و هم برین جمله از دنیا رفته شرعا کافر رفته و هر که در شرع کافرست عند الله مؤمن نیست و این روایت در قاضی خاںست و بر او باشد لعنت خدای تعالی و فرشتگان و همه آدمیان که خداوند تعالی فرموده در قرآن ان الذین

كفروا وما تواؤمهم كهفوا ولئن لم عليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين و او جاوید در و نوح باشد که خالد بن یفیه و آن همه اعمال وی ضبط کرده و من یک کفر با ایمان فقد حبط عمله و او در آخرت از جمله خاسران و زیانکاران باشد که و هو فی الآخرة من الخاسرین چون او کافر شد و ظلم کرد که بران اصرار نموده باشد خداوند تعالی آمرزنده او و نه نیز راه ناپند او را راسع الاراه و نوح قوله تعالی ان الذین کفروا و ظلوا العربین الله لیخفرهم و لا یهدیهم طریق جهنم خالد بن یفیه ابتدا و هستن عذاب کردن بر خداوند تعالی آسان که و کان ذلک علی الله یسیرا و اگر باشد او را آنچه در زمین است و مانند آن یا آن داد خواهد که همه ابدل و فدیه دهد تا خوشترن را بآن باز خرد از عذاب روز قیامت نه پذیرد از او و مر او را بود عذاب روانک

قوله تعالی ان الذین کفروا و لوان لهم ما فی الارض جمیعا و مثل معه لیفتند و ابه من عذاب یوم القیمة ما تقبل منهم و لاهم عذاب لیر و او باشد بدتر خوار تر زیمه جنبندگان نزدیک خداوند تعالی قوله تعالی ان شرالدواب عند الله الذین کفروا فهم لا یؤمنون و اگر با قرار و تصدیق بوده باشد و مدت هفتاد سال نماز نکرده و روزه نداشته و حج و جهاد نکرده و زکوة و صدقه نداده و قرآن نخوانده و زنا و لواط و زودی کرده و خمر خورده و مال ربوا و طعام حرام خورده و چنگ و رباب و دف و طنبور و بر لب زده و آواز آنها شنوده و غنا و سرود گفته و رقص و بازی کرده و مسجد مدینه خالقاه خراب کرده و خراب ساخته و میخانه عمار کرده و ظلم و تعدی کرده و اموال مسلمانان با حق گرفته و خانهای ایشان غارت کرده و خونهای ایشان ریخته بناحق وزن فرزند ایشان با سیری برده و کار و خدمت فرموده فی الجمله هیچ یک از طاعات و محبوبات شرعی نکرده و هیچ یک از منهیات و معاصی از صغایر و کبایر نمانده تا نکرده اما از کفر و شرک و کفر و نفاق تمام و کمال مبتدا بوده چنانکه ذره از اینها از وی در وجود نیامده و هیچ نوعی از انواع هیچ یک از اعمال اسلام بوجه استکبار و استخفاف ترک نکرده و هیچ یک از معاصی بوجه عناد و تمیزه و سبک داشت و کم داشت نکرده و هم برین جمله از دنیا رفته شرعا وی مؤمن رفته خداوند آمرزنده آن جمله گناهان اوست و مر و را

جائی نومیدی نیست زیرا که وعده خداوند تعالی حق است قوله تعالی اقل یا عباد علی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و باشد که سیئات و رجسناات بدل گرداند فاولئک یدل الله سیئاتهم حسنات و او را در آرزو در بهشت و جنتان او مر او را باشد که الذین امنوا با یلتوا و کانوا مسلمین ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم محتبرون و چون از قرار و تصدیق بکمال حاصل شود نباید که بنده ازین سخن یاد گیر شود و نماز زمانی کند و دست از اعمال

ص

صالح باز دار و بمعاصی مشغول شود که در کردن هر معصیت و در ناکردن هر طاعت مخالفت با خداوند تعالی و با جماعت انبیاء و فرشتگان و با همه عالمان و عابدان و با جمیع زاهدان و صالحان و موافقتیست روشن با ابلیس و دیوان و جمیع کافران و ظالمان و با همه فاسقان و عاصیان و نیز بسبب هر ناکردن مأموریه و کردن هر منہی عنہ مصطفیٰ را اصلی اللہ علیہ وسلم الہی و نجالتی خواهد بود که از برای آن عذری بپیدا خواست و ابلیس را پاشا طین کہ دشمنی او با بنی آدم ظاہر است کہ اندک عمر عدو مبین شادی و معاشرت خواهد بود پس نشود از مؤمنان کہ مخالفت کنند خدایا بار سولان و موافقت کنند ابلیس را با دیوان و کوشش کنند در نجالت سید سولان و شادی بدترین دشمنان و نیز همانا از برای اینست کہ بسبب هر نافرمانی نقطہ سیاه بر دل می نشیند کہ جز توبہ و ترک زل زود و نشود کہ رسول علیہ السلام فرمود ان العباد اذا ذنب کانت نقطۃ سوداء فی قلبہ فان تاب صقل قلبہ فان زاد نرادت حتی تسود قلبہ یعنی بدرتیکہ بندہ چون گناہی کند نقطہ سیاه بر دل وی افتد اگر بعد از ان گناہ توبہ کند آن نقطہ زود و شود دل وی روشن گردد و اگر گناہ زیادت میکند و اصرار می نماید بر گناہ سیاهی دل وی زیادت می شود تا تمام دل وی سیاه شود نفوذ باشد و علامت سیاهی دل آن بود کہ از گناہ کوفتہ نشود و نیز طاعت اندک قدری نبود و نصیحت مرا و را سوزندارد و این معنی او را بکافری کشد چنانکہ ویرا خبر توبہ پس بندہ مومن باید کہ از گناہ پر خند باشد و از دوستی دنیا کہ سر ہمہ خطاهاست کہ حب الدنیا داس کل خطیبة اجتناب نماید و بتعمات و نیوی مشغول گردد و پویشہ پاسبانی دین و ایما خود مشغول می باشد کہ دوستی دنیا و مال و جاه خراب کننده و خورنده ایمان و دین است چنانکہ رسول علیہ السلام فرمود لیا یتنک بعدی دنیا تا تکل ایمانکم کما تاكل الناد الحطب یعنی سیاید بشما بعد از من دنیا ای کہ بخورد ایمان شما را همچون کرم میخورد آتش ہمیرم را و نیز باید کہ فرمان برداری نفس خود هم نکند و از عداوة اعداء عدو ک نفسک التي بین حبیبک باخبر باشد و آیت ان النفس لامارة بالسوء را فراموش نکند و بسبب و با خداوند تعالی مخالفت نکند و نیز باید کہ از متابعت و فرمانبرداری بیشتر از خلائق اجتناب نماید تا بضلالت و گمراهی و کافری گرفتار نگردد و قوله تعالی وان قطع اکثر من فی الارض یضلوك عن سبیل اللہ و نیز باید کہ ادب نگاهدارد و دلیری ننماید کہ بی نیازیست جگرهای صدیقان از سبب خون گشته حکایت و تذکره الاولیای می آرد کہ امام سفیان ثوری طبیب مشرور و بیمار شد بیماری آخر خلیفه روزگار طبیب نصرانی پیش وی فرستاد تا علاج وی کند اصحاب گفتند یا امام مسلمانان قاروره توبه طبیب عرض کنیم سفیان گفت از دوست بدشمن کلمه کردن شرط بندگی نباشد پنهان از وی قاروره او بر طبیب عرض کرد طبیب را بخاطر کرد و گفت این قاروره هر دویست کہ از خون حق جگر وی خون گشته و از مثانه وی بیرون می آید این می تواند بود مگر از سفیان ثوری با ثابت بنانی و دینی کہ در وی چنین مردان باشند آن دین جز حق نباشد در حال کلمه شهادت بگفت و مسلمان شد خبر خلیفه رسید بگریست گفت من پیدا شتم کہ طبیب تری و بیمار فرستادم ندانستم کہ بیمار نزد طبیب فرستادم حکایت در بحر الفوائد می آرد کہ سفیان ثوری طبیب مشرور و بیمار بود جوان بود کہ پشت وی کور شده بود از وی سوال کردند از آن حال گفت سر استاد را شاگردی کردم در علم هر یک علامه روزگار خود بودند و در وقت مردن ہر استاد بی ایمان از دنیا بیرون رفتند من آن حال مشاهده کردم از سبب سبب من بازگشت اما در زاد القویا می آرد کہ سفیان گفت مدت پنجاه و پنج سال استادی را شاگردی کردم کہ ہرگز از وی ترکا دلی ندیدم در اسلام وقتی کہ از دنیا سفر

میکرد بر سر بالین وی بودم چشم بکشاود و گفت ای سفیان می بینی کہ با ما چه میرو و گفتم ای استاد بزرگوار کیف تجمل الامر حال خود چگونہ می بینی گفت ما را میرانند از درگاه و نمی پذیرند کہ رو کہ ما را نمی نشانی بعد از آن مصحفی طلب کرد و دست بر مصحف نهاد و گفت ہنگامی کہ او ازین مصحف و از آنچه درین مصحف است سیرا شد و درین جہودی اختیار کرد این بگفت و جان بد او یفعل اللہ ما یشاء و میگوید طایفہ بندگی چنان کنند کہ او پسنددند تا با این زندگانی عاقبت چه خواهد بود حکایت مالک دنیا را گفت پیش ازین روزگاری برگناہان خود میگرفتیم اکنون کہ گناہ و معصیت حسرت باشد این گریستن و زاری کردن بر بقای اسلام است کہ با این زسیت اسلام باقی ماندیانی مگر بفضل حق ما خاکیان بچارہ را دستگیری کند **رباعی**

ای وصف تو بستہ حد گویانی ما | حیران شدہ در صنع تو بیانی ما | خاکیم ز بیم نشست آب شدیم | یارب منکر با و پیمانی ما

چون گناہ رفت دم ندوم بر آرد و حلقہ بر آستان محبت زن بغزشت کہ این بندگان عظیم امیدوار سیت آخر ہنوز از کتم عدم بصحرائ وجود نیامدہ بودی کہ ما رقم تایی بر تو کشیدہ بودیم کہ التایبون العابدون کار از عطا و قبول کشاید خاطر خوش دار کہ قبول کنندہ است تایی را کہ قدم بر بساط توبہ نہادہ است و قولوا لی اللہ جمیعاً ایہا المؤمنون لعلکم تفلحون عزیز من حق تعالی نالہ و زاری گناہگاران را دوست میدارد کہ مگر ہم شکستگی و تضرع کاری بر آید کہ حضرت اونا لگناہگاران را از تسبیح فرشتگان دوست تر میدارد کہ ان المذنبین احب الی اللہ من لتبیبہ المقربین ابلیس بطاعت خود معجب شد و گفت من طاعت کردم نماز شنید کہ من بعنت کردم آدم گفت زلت کردم خطاب مد کہ من در گذارم بجهانیان نمود کہ معصیت با عذر بہتر از طاعت با عجب ای بندہ تو من چندین سال دم محبت مازدی و جوانی در عبودیت ما بسر بردی چه گمان میبری کہ رنج ترا ضایع گردانیم و جزائی نیکبہائی تو بتوز سائیم فی فی مکافات شما کہ ما کہ کنیم پس روی و متابعت دوستان ما کرد ذکر او را در عقب اولیای خود فرمودیم **قولہ تعالی** سیقولون ثلثۃ مراتب کلہم الی قولہ و نامنہم کلہم مؤمن کہ سر بر آستان ما نہد او را ضایع کی گذارم فرود بر آستان عبادت کہ سر نہادشی بہ کہ لطف دوست برویش ہزار در نکشود و در بعضی تفاسیری آرد کہ چون اصحاب کہف بگریختند و بطلب حق بیرون رفتند و آن شبان نیز با ایشان موافقت کرد سگ شبان نیز از پس ایشان میرفت ایشان شبانرا گفتند این سگ را سگ بر سر زن تا باز گردد در جواب ایشان گفت این سگ مدتی ملازم در من بودہ و سر بر آستان من نہادہ من شرم میدارم کہ سگ بر سر وی زخم و او را باز گردانم شما او را زیند باز گردانید آئی در پیش خوش باش کہ ازین سخن بوی امیدوار می آید قوی کہ مخلوقی شرم میدارد کہ سگی را کہ چند روزی سر بر آستانہ وی نہادہ از پیش خود براند آو کہ اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است از کرم وی نشود کہ بندہ را کہ مدتی عمر خود در بندگی او گذرانیدہ و سر ارادت بر آستانہ عبادت نہادہ و او را پاکی یاد کردہ از درگاہ خود براند و از دست خود محروم گرداند تضرع و زاری ہم بدرگاہ او باید بود **شعر**

سرافزیم اگر بر بندہ بخش	وگر نہ از گنہ سر بر باریم	خدا یا اگر بخوانے و بر برانی	بجز فضلست در دیگرنداریم
ای برادر اگر صدیقی نہ باری متابعت صدیقی کن حکایت ہم منظومہ	اصفا در نقش میکردند استادان صبر	بشنو این معنی کزین بہتر حدیثی نشنوی	
او نشادی نیمہ را کہ چون آیینہ	او نشادی نیمہ را کہ نقش معنوی	تا بر آن نقشی کہ حاصل باشد اندر میہ	یعنی اندر نیمہ دیگر خواند وی روی
ای برادر خوشترین صفتہ دان همچنان	ہم بسقف نیک عالم ہم پنیادوی	باری از آن نیمہ نقش نتوانی شدن	چہد آن کن ناگرا آن نیمہ دیگر نشوی

سرافزیم

الہی بہت مخلصان کہ بر ما مفسدان رحمت فرمای و با بروی صدیقان کہ ہمہ را درین صدق روزی گردان

باب چہارم در مذہب سنن و جماعت و درین باب فضیلت

و فضل اول در اجرا کسان کہ بر مذہب سنن و جماعت باشند و در تعریف مذہب سنن و جماعت و بیان عقائد صحیحہ اہل سنت

بدانکہ بر مذہب سنن و جماعت بودن را مزد و ثواب بسیارست چنانکہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ من تمسک بسنتی عند
فساد امتی فلہ اجر صاتہ شہید یعنی در وقتی کہ فساد در میان خلق ظاہر شود و مبتدعان و گمراہان بسیار شوند ہر کس چنگ
در سنت من زند و بر مذہب سنن و جماعت باشد مزد و ثواب صد شہید در دیوان عمل او نویسند بروایت دیگر آمدہ است کہ اورا مزد
ہزار شہید بود در ترجمہ عقاید امام ناصر الدین ابوالقاسم سمرقندی ریح می آرد کہ ہر کس اجماع امت را خلاف نکند و نگاہداشت ناپیچا جماعت
را نگاہدار و ہر جا کہ باشد بگذرد از صراط چون برق چہندہ و در قیامت روی وی چون ماہ شب چاروہ تا بد پس ای برادر بر تو یاد کہ
درین تاریکی آخر الزمان دین خود را از ہوا و بدعت نگاہداری کہ مبتدعان و گمراہان بسیار شدہ اند و بدعتہا آشکارا شدہ و ناز و زور کار و
ہوا پریشان با سنیان و پاک ندہان بر آمیختہ اند از صحبت ایشان پر خدرباش تا ترا نیز گمراہ و پیراہ نسا زند در مشکوٰۃ مصابیح
می آید این حدیث بروایت ابراہیم بن میسرہ قال النبی علیہ السلام من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی ہدم
الاسلام یعنی ہر کس بزرگ دارد و تعظیم کند اہل بدعت را بدستیکہ مدکاری کردہ باشد و شیئ نووہ بر ویران کردن سلماتی در حقایق
سلمی می آرد از سہیل بن عبد اللہ تشریح ریح کہ گفت ہر کس کہ ایمان وی صحیح باشد و توحید وی خالص بود باشد کہ با مبتدعان انس نگیرد و
با ایشان نہ نشیند و طعام ایشان نخورد و از نفس خود عداوت برایشان ظاہر گرداند و ہر کس در روی مبتدعی خندد و یا با وی بدعت
کند خداوند تعالی نور ایمان از دل وی بیرون کشد خود باشد نقل است کہ یکی میگفت آہ چکنم چکنم بزرگی بشنید گفت قدم در سنت
مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم نہ پس باید کہ قدم در سنت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم نہی و چنگ در دامن اہل سنت زنی کہ فرود ناچیہ ایشانند
و رسول علیہ السلام فرمود و مضمون کلام نبوی آنست کہ زود باشد کہ امت من بعد از من بنقاد و سہ گروہ شوند ہفتاد و دو و اہل
بدعت و ضلالت باشند و یک گروہ اہل سجات و رستگاری یاران گفتند یا رسول اللہ ایشان کیان باشند فرمود کہ آنہا کہ بران شنند
کہ من و یاران من برانیم یعنی اہل سنت و جماعت اکنون مذہب سنن و جماعت را بیان کنیم در کتاب مجمع العلوم امام
بحم الدین عمر نسفی ریح می آرد از امام ابوالحسن علی بن محمد بن حسین حاتم بلخی ریح کہ فرمودہ ہمہ صفتہای خداوند بگروہ استوار در از
ازلی و ابدی تا از جمعی و اشعری دور باشی و کیفیت مجوی و مکا و تا از مجتہدہ و مشبہ دور باشی و کار بقضا و مشیت حق و تقدیر وی دان
تا از مستزکہ و قدری دور باشی و از چہد بندگی دست مدار تا از جبری دور باشی و ہمہ یاران رسول علیہ السلام را دوست دار و اندر اہلبیت
مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم طعن کن تا از خوارج دور باشی و ہمہ اہل بیت را دوست دار و اندر یاران طعن کن تا از روافض و دور باشی
و ہر چہد کہ یک باشی از خداوند تبارک تا از فرجی دور باشی و ہر چہد بد باشی از خداوند ننویسد مباش تا از حروری دور باشی کہ اہل
ہمہ مذہب بدین است و باللہ عصمتہ و التوفیق و بدانکہ وہ چیز دیگر اعتقاد باید کرد تا تو بر مذہب سنن و جماعت باشی اول

آنکه قرآن را کلام حق دانی و ویم آنکه در ایمان خود شک نیاری تیم آنکه در سچکس از یاران رسول علیه السلام طعن نکنی و بعد از رسول علیه السلام خلیفه بحق ابو بکر صدیق رضوانی و بعد از وی عمر خطاب رضوانی و بعد از وی عثمان رضوانی و بعد از وی علی رضوانی و بعد از وی ابومعین و بیچ یک را از یاران پیغمبر علیه السلام دشمن نداری که دشمن داشتن ایشان خطر ازال یا است چنانکه نقل است که شیخ ابوعلی و قاق رح گفت هر آدمی راسی صد و شصت رگ است اگر سی صد و پنجاه رگ وی بدوستی یاران بود اما در یک رگ از رگهای او و دشمنی یکی از یاران رسول علیه السلام بود ملک الموت را فرمان شود تا در وقت نزع جان ویرازان رگ بردارد تا بشومی آن از دنیا بی ایمان بیرون رود و نفوذ باشد من فلک پس از عداوت یاران رسول علیه السلام بر حذر باید بود چهارم آنکه دیدار خداوند را حق دانی پنجم آنکه پیش سلطان بشمشیر بیرون نیازی و از پس منی نایب و نماز آدینه گذاردن حق دانی و سلطان را و عای نیکو کنی ششم از پس هر نیک و بد نماز و اداری هفتم بر اهل قبله نماز جنازه کردن حق دانی هشتم اهل توحید را بگناه کافر نگویی نهم مسح بر موزه جایز داری و تم تقدیر نیکی و بدی از خدای تعالی دانی چون این ده چیز که یاد کرده نگا پداری سنتی و جماعتی باشی در عقاید امام نجم الدین عمر نسفی رضی الله عنه که بدکارا افعال اختیاری هست که بدان تو اب یا بند بدان عقوبت کرده شوند آنچه نیکوست بر صای اوست و همه را بخداوند حواله کردن و فعل بنده مانا دیدن مذہب جبریان است و همه را به بنده اضافت کردن و فعل تخلیق از خداوند ناویدن مذہب معتزلیان است از بنده فعل و گفتن از خداوند تعالی امثبت و آفریدن مذہب سببان است و کشته بمرگ خودی میرد و باجل خود هلاک می شود و اصل کیفیت و محرام روز نیست و هر کس روزی خود بخورد حلال یا حرام و صورت نه بند که کسی روزی خود نخورد یا روزی غمبسر خورد و خداوند گمراه کند آنرا که خواهد و راه نماید آنرا که خواهد و صلاح بندگان بر خداوند واجب نیست و عذاب گور همه کافران را و بعضی مؤمنان عاصی راحی است و براحت داشتن و نعمت دادن مطیعان راحی است و سوال منکر و کیر حق است زنده کردن آدمیان و همه مردگان بقیامت آنچه کرده اند و حساب و وزن اعمال و نامه خواندن و کوثر و بهشت و دوزخ و صراط همه حق است و بهشت و دوزخ هر دو موجود و مخلوق اند و هرگز فانی نشوند و اهل هر دو در هر دو جا وید باشند نه میزند و نه بیرون آیند و گناه کبیره بنده را از ایمان بیرون نیارد و خداوند تعالی امشک را بنامه زود قوله تعالی ان الله لا یعفران یشک به و یعفر ما دون ذلك لم یثبناه و با بود عذاب کردن از صغیره و عفو کردن از کبیره چون بنده گناه را حلال ندارد و حلال گناه کفر است و شفاعت پیغمبران حق است و مؤمنان جاوید در دوزخ نمانند و معراج مصطفی صلی الله علیه وسلم در بیداری بدل و جان و تن حق است و کرامت هر ولی در هر است معجزه آن پیغمبر است و گواهی دهند آن ده یار رسول را علیه السلام بهشت که رسول علیه السلام گواهی داده بد آمدن ایشان بهشت که بعد از انبیا خلاصه ایشانند یعنی ابو بکر صدیق و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن عوف و ابو عبیده جراح و سعد بن ابی وقاص

سعد بن زید رضوان الله تعالی علیهم اجمعین را با سع
 اسناکه بشارت بهشت آمد نشان | ابو بکر و عمر بود علی و عثمان
 و نیز قمر اصرام نگویید و بیچ ولی را بدرجه انبی زساند و بنده بران رجه
 آنگاه ابو عبیده عبد الرحمن
 آمد که نماز و روزه از وی بر خیزد و همه نصوص را بر ظاهرا نندن نداند و ظاهرا نندن و تا ویلها باطل کردن باطل است آنچه باطنی
 میگوید کفر است و اتحاد و سبکدخت گناهان و فسوس کردن بر شریعت کفر است و نومیدی از خداوند و ایمنی از وی هم کفر است
 تصدیق کردن گاهن بدانچه خبر دهد از غیب کفر است و معدوم شئی نیست و مرئی نیست و دروغای زندگان مر و گانرا نفع است

سعد و زبیر و طلحه
 اسناکه بشارت بهشت آمد نشان | ابو بکر و عمر بود علی و عثمان
 و نیز قمر اصرام نگویید و بیچ ولی را بدرجه انبی زساند و بنده بران رجه
 آنگاه ابو عبیده عبد الرحمن
 آمد که نماز و روزه از وی بر خیزد و همه نصوص را بر ظاهرا نندن نداند و ظاهرا نندن و تا ویلها باطل کردن باطل است آنچه باطنی
 میگوید کفر است و اتحاد و سبکدخت گناهان و فسوس کردن بر شریعت کفر است و نومیدی از خداوند و ایمنی از وی هم کفر است
 تصدیق کردن گاهن بدانچه خبر دهد از غیب کفر است و معدوم شئی نیست و مرئی نیست و دروغای زندگان مر و گانرا نفع است

سعد و زبیر و طلحه
 اسناکه بشارت بهشت آمد نشان | ابو بکر و عمر بود علی و عثمان
 و نیز قمر اصرام نگویید و بیچ ولی را بدرجه انبی زساند و بنده بران رجه
 آنگاه ابو عبیده عبد الرحمن
 آمد که نماز و روزه از وی بر خیزد و همه نصوص را بر ظاهرا نندن نداند و ظاهرا نندن و تا ویلها باطل کردن باطل است آنچه باطنی
 میگوید کفر است و اتحاد و سبکدخت گناهان و فسوس کردن بر شریعت کفر است و نومیدی از خداوند و ایمنی از وی هم کفر است
 تصدیق کردن گاهن بدانچه خبر دهد از غیب کفر است و معدوم شئی نیست و مرئی نیست و دروغای زندگان مر و گانرا نفع است

دقی

و حق تعالی اجابت کند دعوات را و کند حاجات را و آنچه رسول علیه السلام خبر داد از اثر طه ساعت و از بیرون آمدن و مجال
 و دانه الاض و یا جوج و یا جوج و فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان و بر آمدن آفتاب از مغرب همه حق است و مجتهد صواب کند
 و خطا کند و رسولان آدمیان فاضلتر اند از رسولان فرشتگان و رسولان فرشتگان فاضلتر اند از عوام آدمیان و عوام آدمیان
 افضل اند از عوام فرشتگان و الله اعلم و علماء را و اراکین متفق اند بر حقیقت کتاب عقاید امام نجم الدین عمر نسفی رح در ترجمه
 عقاید امام ناصر الدین سید ابوالقاسم سمرقندی رح میگوید که کرامت اولیا حق است و وقتی که خداوند در رسول او را مطیع باشد و متابعت
 سنتهای رسول علیه السلام کند و اگر بخلاف این بود او ولی رحمن نبود بلکه ولی شیطان بود و دشمن رحمن و اگر از چنین کسانی
 از خوارق عادات چیزی ظاهر گردد و کردار استدراج بود و علمای شریعت و امنای طریقت آنرا مخاوعات اعدا نامند نه کرامات
 اولیا حکایت وقتی فرعون بی عون علیه اللعنه بر کنار رود نیل میرفت هر گاه که می ایستاد آب با او می ایستاد و هر گاه که میرفت
 آب با او میرفت و خوارق عادات از صحابه کمتر نقل کرده اند و از متاخران اولیا راست بیشتر با آنکه حال صحابه فوق حال ایشان
 بوده و این بدان سبب است که ظهور کرامت بقوت صاحب کرامت بود و صحابه را قوت یقین بدرجه کمال بود و مشاهده کرامت حاجت
 نبود و هر کس کرامات اولیا را منکر شود هوادار و گمراه بود و هر کس گوید من دوست خدایم خدا بنا کردن نماز و ناسختن روزه من نشکند
 و بمعصیت کردن من مرا بگیرد او زندق بود نه صدیق امر خداوند از حبیب و که مصطفی ابو صلی الله علیه و سلم پر نخواب است از دیگر
 چون بر خیزد و علامت دوستی فرمان برداریست حکایت در تذکره الاولیای می آرد که شیخ جنید بغدادی رح روزی شیطان را
 بر در مسجد خود دید گفت ای بچاره چرا آدم را سجده نکردی تا زنده شدی گفت ای جنید روی که چندین هزار سال در حضرت او بر زمین
 نهاده بودم مرا غیرت آمد که پیش غیر او بر زمین نهم جنید ازین سخن متعجب شد الهامی بدل شیخ رسانیدند که ای جنید او را بگوی و دعوی
 محبت ماسیکنی اگر راست میگوئی چرا خلاف فرمان دوست کردی زوست چگونه خلاف فرمان دوست کند شیطان این سخن
 بشنید فریاد بر آورد که ای جنید مرا سوختی و بگریختی و دیگر از عقاید اهل سنت و جماعت آنست که سواک کردن و ناخن چیدن
 و موسی لب باز کردن حق دانی و نماز تراویح سنت الهی است و حق است هر کس طعن کند در تراویح رضی و مبتدع و هوادار و گمراه بود
 خداوند تعالی دل بندگان خود را میان رنج و راحت میدارد اگر همه محنت دهد دل تباها شود و اگر همه راحت دهد نیز دل تباها شود
 در تمهید ابوشکور سالمی می آرد که از امام شمس الایمه حلوانی رح سوال کردند از نجوم و علم نجوم فرمود که نجوم در آسمان حق است در زمین
 منسوخ و عمل او باطل و بنجم خطا کار و آنکه فعل و تقدیر از عیسر خداوند بیند کافر گردد در حق با لایتمام ابوالعین نسفی رح می آرد
 که جادوی را حقیقت هست باخبار آمده است که سحر حقیقت است و جستم بدر حقیقت است و زیان دارد و قال النبی علیه
 السلام ان العین حق پیرا عمقا و خود صافی و پاک باید داشت که مبتدع را خطر زوال ایمان بیشتر است حکایت نقل است
 که چون بنده را اجل فرارسد شیطان بقتاد و نیزاد و یو و یو بچرخ را تا نزد کند تا گردن آن بچاره در آید تا بکرایمان از وی بترسند و بوی
 اگر بنده بر مذہب سنت و جماعت بوده باشد حق تعالی بدل هر دیوی ده فرشته بفرستد تا ایمان او را نگاهدارد تا جان او
 برضای حق بر آید و ختم او بر سعادت باشد و اگر مبتدع و گمراه باشد خوف و خطر سوختن بر تفاوت و بازگرفتن ایمان باشد

اللهم اننا نعوذ بك من سوء الخاتمة عند الموت

فصل دوم در وصایای امام اعظم صاحب خود را

نقل است که چون امام اعظم رح بیمار شد بیماری آخر اصحاب خود را گفت ای یاران و برادران من بدانید که ندب اهل سنت و جماعت بر دوازده نوع است یعنی ندب اهل سنت و جماعت حق بر دوازده خصال است هر کس برین خصال اثنی عشر استقامت نماید از بدعت دور باشد پس بر شما باد که این خصال را نگا هارید تا در آید و شفاعت رسول علیه السلام اول آنکه ایمان اقرار بزبان و تصدیق بدین است و معرفت بدل و اقرار تنها ایمان نیست که اگر اقرار تنها ایمان بودی منافقان غیر مؤمن بودی و اگر معرفت تنها ایمان بودی چو در آن و ترسایان مؤمن بودی و ایمان تصور زیادت و نقصان ندارد مگر آنکه زیادت ایمان بقصان کفرست و زیادت کفر بقصان ایمان چگونه روا بود که شخصی واحد مؤمن و کافر باشد در حال واحد و ایمان شک روانیت اولئك هم المؤمنون حقا اولئك هم الكافرون حقا و عامه است محمد صلی الله علیه و سلم از اهل توحید مؤمن و عاصی بسبب عصیان کافر نیست و ایمان غیر عمل است و عمل غیر ایمان بدلیل آنکه عمل در بعضی اوقات از بنده برگرفته می شود چون نماز و روزه از حایض و از نسا و زکوة از فقیر و ایمنان برگرفته نمی شود و نشاید که گوید بر فقیر ایمان نیست و حایض و نسا روزه راقضا کنند و تران گفت که ایمان راقضا کند و تقدیر سیلی و بدی از خداوند است که اگر تقدیر بدی از غیر خداوند داند مشرک شود و ویم آنکه اعمال سه قسم است فریضه و فضیلت و معصیت اما فریضه بامر خداوند است و بحسب و برضا و بقضا و بقدر و بحسب و بحکم و بعلم و بتوفیق و به نشستن اوست در لوح محفوظ اما فضیلت بامر خداوند نیست و لیکن بحسب و بحسب و برضا و بقضا و بقدر و بعلم و بتوفیق و بتخلیق و به نشستن اوست در لوح محفوظ اما معصیت بامر خداوند نیست و بحسب و برضا و بتوفیق اوست و لیکن بحسب و بقضا و بتقدیر و به نشستن اوست در لوح محفوظ و مواخذ کذب بران زیرا که بفعل بنده است سیم آنکه استوار بر عزم نبینی اقبال است از غیر آنکه خدای را بعرض حاجت باشد و اگر خداوند محتاج بجنوس و قرار بودی پیش از عزمش کجا بود و تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا چهارم آنکه قرآن کلام خداوند وحی و تنزیل و صفت اوست نه خداوند است و نه غیر خداوند است تحقیق نبیند در صحیفها خوانده بر زبانها محفوظ در دلها و لیکن غیر حایل در وی سیاهی و کاغذ و کتابت و حروف و کلمات و آیات کل آن است قرآن است از برای حاجت بندگان بدان و کلام خداوند غیر مخلوق است و قایم است بذات وی و معنی او مفهوم باین اثنا هر کس گوید قرآن مخلوق است کافر گردد و پنجم آنکه فضل این است بعد از پیغمبر علیه السلام ابو بکر است پس عمر پس عثمان پس علی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فی حقهم قال الله تعالی والسابقون السابقون اولئك المقربون و آنکه سبق ایشان است نفس ایشان است و دوستدار ایشان هر مؤمن تقی و دشمن دار ایشان هر منافق شنی است ششم آنکه بنده با همه افعال خود مخلوق است و اعمال و اقرار و معرفت او همه مخلوق است و چون فاعل مخلوق است افعال او اولی از مخلوق باشد هفتم آنکه بیا فرید خداوند تعالی و رازق ایشان است قوله تعالی الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم میمیتکم ثم یمیدیکم و کسب بعلم حلال است و جمع مال از حلال حلال است و جمع مال از حرام حرام است و خلق سه گروه اند مؤمن مخلص در ایمان خود و کافر منکر در کفر خود و منافق و طاهن در نفاق خود و خداوند تعالی فرض کرد بر مؤمن عمل را و بر کافر ایمان را و بر منافق اخلاص را قوله تعالی یا ایها الناس عبدا و ابکرو یا ایها الذین آمنوا اطیعوا و یا ایها الکافرون

امنوا و یا ایها المنافقون اخلصوا ہر شتم آنکہ استطاعت با فعل نہ پیش از فعل است و نہ بعد از فعل کہ اگر قبل از فعل باشد بندہ بی نیاز باشد از خداوند در وقت فعل و این خلاف قرآن است قوله تعالی و اللہ الغنی و انتم الفقراء و اگر بعد از فعل باشد مجال با حصول فعل بی استطاعت و طاقت ہم آنگہ مسیح بر موزہ جایز است بقیمہ رایک نشان روز و مسافر اسہ شبانہ روز کہ حدیث چنین وارد شدہ و ہر کس این را منکر شود خطر آن بود کہ کافر شود کہ این حدیث قریب است بمتواتر و قصر و افطار ثابت است بنص کلام ربانی قوله تعالی و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوٰۃ و قوله تعالی فی الا فطار من کان منکم مریضا و علی سفر فعداۃ من ایام اخر و ہم آنگہ امر کرد خداوند تعالی قلم را باینکہ بنویسد قلم گفت بار خدا یا چه نویسم فرمان آمد کہ بنویس ہر چیز را کہ بودنی است تا روز قیامت قوله تعالی و کل شیء ضلوعہ فی الزبر و کل صغیر و کبیر مستطیر یا ز و ہم آنگہ عذاب کاین و بودنی است لا محالہ و سوال منکر و کیر حق است کہ احادیث بان وارد است و بہشت و دوزخ فانی نشود قوله تعالی اعدت للمتقین و قوله تعالی اعدت للكافرين و خداوند تعالی بہشت و دوزخ آفرید برای ثواب و عقاب ہر دو باقی ماند و فانی نشوند و میزان حق است قوله تعالی و نضع الموازن بالقطر لیوم القیامۃ و نامہ خواندن حق است قوله تعالی اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسابا و از وہم آنگہ خداوند خلائق را زندہ گرداند بعد از مرگ بر انگیزد دوروزی کہ درازی از روز پنجہ ہزار سال باشد از ایام دنیا برای ثواب و عقاب و ادای حقوق قوله تعالی فیوم کان مقدارہ خمسمین الف سنۃ و قوله تعالی و ان اللہ یبعث من فی القبور و دیدار خداوند حق است مراہل بہشت را بی کیف و تشبیہ و بہت قوله تعالی و جوه یومئذ ناضرة الی رہبانناظرة و شفاعت محمد صلی اللہ علیہ وسلم حق است مؤمنان را از اہل بہشت و اہل کبائر را و عایشہ بعد از خدیجہ الکبری رضی اللہ عنہا افضل زنان عالمیست و او مادر مؤمنان است و پاک از زنا و بری از آنچه روافض خدیم اللہ تعالی در حق وی گفتند و اہل بہشت در بہشت جاوید باشند و اہل دوزخ در دوزخ نیز جاوید باشند قوله تعالی اولئک اصحاب الجنة ہر فیہا خالدون این بود و صایبائی امام عظیم رح ہر کس برین اعتقاد باشد سنی و جماعتی باشد چون برین اعتقاد میرد از جملہ فایزان و رستگاران باشد الہی ما را بر اعتقاد صحیحہ اہل حق زیان و

بران میران و از کافر بستن و کافر مردن نگاہدار بمنک و وجودک

فصل سیم در معراج حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم این تعلق با اعتقاد اہل سنت و جماعت دارد

بدانکہ حضرت حق سبحانہ و تعالی معراج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در سہ جای یاد کردہ یکی در آخر بقبرہ امن الرسول دویم سبحان الذی ساری سیم و النجم اذا هوی اما شنودن قصہ معراج را اولی باید چون دل ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ تا سماع این کرامت نتواند کرد و آن عجایب غرائب در وی جائی گیرد و دل ابو جہل سماع معراج را نشاید و دل ابو جہل لبتدعاست و دل ابو بکر ذول سنیان است اما اہل ہواد را لکن معراج مختلف نگردہ ہی گویند خود معراج حاصل نمودہ است و ایشان چہ بیان و کعبیانند و گروہی گویند معراج بخواب بودہ است و ایشان معتزلیانند جماعتی گویند معراج بود اما ثابت المقدس پیش نمودہ بود و ایشان باہلیانند و گروہی گویند معراج بود و لیکن شب بود و آن شب سی صد سال بود و اہل عالم سی صد سال خفتہ بماندند و ایشان حشویانند و شہبیان باز بعضی میگویند معراج دل و سر محمد را بود صلی اللہ علیہ وسلم و ایشان ابا حنیانند اما مذہب سنت و جماعت آنست کہ معراج حق است

از که تا بیت المقدس تا آسمان دنیا و آسمان دنیا تا باقی اعلیٰ و از افاق اعلیٰ تا بسدره المنتهی و از سدره المنتهی تا بقاب قوسین او ادنی بر بیداری بتن و جان و دل و سر در بعضی از شب پروند و باز آوردند و این در قدرت خداوند بدیع و مستعمل نیست بلکه ولاییل صحت معراج از کتاب روشن ترست دلیل اول آنکه نمی گوید محمد علیه السلام شبی از که بیت المقدس رفت تا نگوی که خواهد رفت یا بی بلکه فرمود سبحان الذی اسوی بعبدہ سبحان مصدر است ای سبح سبحان اول تسبیح تعظیم است هر خداوند را و پیاکی یاد کردن از صفات نامترا و بعضی گفته اند سبحان علم تسبیح است همچنانکه عثمان رحل است و معنی آنست که پاک است و منزله از همه صیها و نقصانها آن خداوند که بر بندۀ خود محمد را صلی الله علیه وسلم لیدامن المسجد الحرام الی المسجد الاقصی در شبی از مسجد حرام بسوی مسجد الاقصی یعنی مسجد نبی که آن بیت المقدس است و آنرا اقصی خوانند از جهت دوری وی از که و در آن وقت و رای وی مسجد دیگر نبود و الذی با کنا حوله آنکه بابرکت گردانیم کرد اگر در ویرا از شهرها چون دمشق و ارون و فلسطین بآبها و درختها و میوهها و خیر و برکات دین و دنیا در آن مسجد بیت المقدس نهادیم که آن معبد انبیا و مہبط وحی بود و قبر ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب علیهم السلام در دست لذیہ من اینتنا تا فراموشی معراج از براق و بیت المقدس و احیاء انبیا و ملکوت سموات و باقی عجایب که نمود بوی اندھو السميع بدر سبیکه خداوند شنواست بمقالت قریش و انکار ایشان البصیر بیاست اعمال ایشان و عقاب ایشان و عبد عمارت از تن و جان میباشد پس حکم این آیت ثابت شد که معراج بر بیداری بوده نه بخواب که اگر بخواب بودی هیچکس آنرا انکار نکردی که هیچکس با بر خواب دیدن انکار زد بلکه می تواند بود که پیره زنی بخواب بیند که او را با کسانها برزند پس دلیل اول صحت معراج این آیت آمد اما دلیل دوم بر صحت معراج آنست که حق تعالی فرمود در کلام مجید خود که ولسلیمان الی مخرج غدا و هاشم یزید و احماسه هر چون روا باشد که سلیمان بر مرکب باد باد او یک ماه راه برود و شبانگاه باز آید چرا و انبوه که خواجا کائنات صلی الله علیه وسلم بر مرکب اصطفی و براق اجبتی در شبی تا بقاب قوسین او ادنی برود و باز آید دلیل سیم آنست که چون در راه استدراج ممکن است که ابلیس بدترین مخلوق است در ساعتی از مشرق تا مغرب برود چرا در راه کرامت محمد را صلی الله علیه وسلم که بهترین موجودات است روا نبود که در شبی با کسانها رود و باز آید دلیل چهارم آنست که معلوم و منقر اهل عقل است که جادویان در شب از موضع خود بکوه ماوند روند و باز گردند و زنده جادوی کابن که دیور امیر است در شبی چندین فرسخ برود و باز آید اینجای براق بهشتی طیار سوار حضرت سید مختار جبرئیل و میکائیل غاشبه دار برنده ملک پروردگار اگر در شبی برود و باز آید چه عجب باشد سوال اسری لثب برون بود باز یلاذکر که حکمت چیست جواب اگر یلاذکر فرموده است و اسری بعبدہ گفتی گمان افتادی که بر شب رسول را علیه السلام معراج بوده یلاذکر که روزنا معلوم شود که معراج رسول علیه السلام یک شب بوده اما عروج بنقاد هزار بوده است و این روایت در کتاب شرف النبی است سوال در تفسیر فرود و تفسیر معنی می آرد که حکمت چه بود که رسول علیه السلام را از که بیت المقدس بر چون که شریف ترست جواب آنست که بیت المقدس زمین محشر است تا حساب بر است وی آسان شود برکت قدم وی سوال حکمت چه بود که رسول را علیه السلام شب بمعراج برود بر وزن بر روند جواب لثب برود تا موافق از منافق جدا شود صديق از زندقه افکار اگر در جواب دیگر آنست که شب پرده راز عاشقان است مشتاقان این درگاه شب بمقصود رند جواب دیگر آنست که ملائکه آسمانها ماه آسمان بسیار دیده بودند شاه زمین را بروند که به بنیزند که روی وی از ماه شب چهارده نیکوتر بود جواب دیگر آنست که در تفسیر معنی می آرد که حکمت لثب برون آن بود که رسول

عجلال

علیہ السلام صاحب لیل بود کہ قمر اللیل الاقلید لا قمره تعالیٰ ومن اللیل قمجد به نافذہ لک وان ناشة اللیل لیر چون خدمت رسول علیہ السلام شب بود خلعت او را و معراج اورا نیز شب گردانید سوال حکمت در برین معراج چه بود جواب در کثافت و در تفسیر معنی می آرد کہ حکمت در برین معراج آن بود کہ اہل تقیین شرف معطی صلی اللہ علیہ وسلم در روی زمین شناختہ بودند و ہوام زمین در غایت شرف و برائت شناختہ بودند حق تعالی خواست کہ اہل آسمان نیز شرف و برائت شناختہ همچنانکہ اہل زمین شناختہ بودند تا در عالم بیچ ذی روح مانند آلائکہ شناسد کہ اوجیب است جواب دیگر آنست کہ حکمت آن بود و اللہ اعلم کہ جبریل علیہ السلام آیتہ الکرسی فرود آورد و بر رسول علیہ السلام خواند و در نزول آیتہ الکرسی ہفتاد ہزار فرشتہ فرود آمدہ ہوندا از بزرگی وی بعد از ان جبریل گفت یا محمد از امت تو ہر کس یکبار آیتہ الکرسی بخواند خداوند عزوجل بفرماید تا بگرائی کرسی حسنت در دیوان وی نویسد تمی در دل مبارک رسول علیہ السلام پیدا شد کہ کاشکی کرسی را بید می تا ثواب است اورا معلوم شدی بعضی گفتہ اند بسبب معراج این بودہ رسول علیہ السلام را بر آوردند تا کرسی را بید از یک پارہ زمرہ سبز رنگی وی چندا کہ ہفت آسمان ہفت زمین و در جنب کرسی چون حلقہ نمود در بیابانی و گرد بر گرد کرسی دید آیتہ الکرسی بخط نور نوشتہ وہ ہزار کرسی دید بر راست کرسی نہادہ و وہ ہزار کرسی بر چپ کرسی نہادہ و وہ ہزار کرسی از پیش کرسی نہادہ و وہ ہزار کرسی از پس کرسی نہادہ و بر ہر کرسی فرشتہ ایستادہ و آیتہ الکرسی میخواندند و ثواب آن خوانندگان آیتہ الکرسی را می بخشیدند از امتان محمد صلی اللہ علیہ وسلم و این روایت در عشرت جمالی آورده است و در انجا از تفسیری روایت کردہ جواب دیگر آنست کہ چون خدیجہ خاتون رضی اللہ عنہا از دنیا سفر کرد مشرکان عرب بعد از وفات او بعد از وفات رسول علیہ السلام برخواستند اما ابو طالب بر جای بود نمیگذارد کہ رسول علیہ السلام را ایند گفتند چون ابو طالب وفات یافت مشرکان اسامس جفا بنہادند و جہیل گمان جہیل بزہ کرد عقبہ عقبہ جفا بکشاد ہر یک از کفرہ و فخرہ دل مبارک رسول علیہ السلام بنیش آزار مجروح میکردند تا روز سید امیر صلی اللہ علیہ وسلم بسیار ناسزا گفتند دل مبارک وی از جفائی مشرکان تنگ شد گفت دوستی باستی کہ غم خود با وی گفتنی ہونی باستی کہ غمگسار آمدی یاری باستی کہ جراحست ما را مرہم آمدی تا ز شام بود روی بخاتہ انہائی را در شام صبح سعادت طالع شد در بزواہانی بیرون آمد سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم را دید رسول علیہ السلام اورا گفت یا اختی مہمان خوابی گفت ہزار جان اصلی فدای چنین مہمان باد ای صدر سرور چرا پگاہ تزخیر نکردی تا بقدر طاقت تکلفی کردمی گفت یا اختی از جفای مشرکان و لم چنان پیر برد کہ یاد طعام را جای نماندہ خانہ خالی کن تا در مقام عبادت شروع کنم راز و نیاز خود با دوست عرضہ دارم اجہانی خانہ خالی کرد رسول علیہ السلام در حجرہ المصلی بنا جی رہہ خرابید اجہانی با خود گفت مگر پر دشمن است و خانہ امن خالی مبادا کہ دشمنی خبر یابد قصد رسول علیہ السلام کند من اشب شمشیر ابو طالب حمیل کنم و پاسانی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کنم و اگر دشمنی قصد کند جان فدائی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کنم شمشیر ابو طالب برداشت و گرد سرائی میگردد فرمان حق بفرشتہ خواب رسید کہ ای فرشتہ خواب براہل عالم گمار فرشتہ خواب براہل عالم گماشت فرمان رسید کہ از اہل عالم کہ بیدار ماندہ گفت خدایا تو دانا تری کہ یک پیرہ زن ماندہ کہ پاسانی حبیب تومی کند فرمان آمد کہ اورا نیز در خواب کن فرشتہ خواب بروی گماشت اجہانی همچنان ایستادہ سر بر دیوار نہا و در خواب شد فرمان آمد کہ ای جبریل دوست ما! شب غمگساری می باید عزیز نگاه مارا رازداری میاید بروای جبریل و اورا بمقام قرب رسان بگوئی تا قدم بر فوق مکونات بندگرمی در زیر قدم آ و تا رازش بشنوم حاجاتش را کنم مقصودش کفایت کنم اجہانی از خواب

بیدار شد کل لاجول بر زبان راند تجلیل سوی خانه آمد گوش میداشت هیچ آواز نشنید چون بی صبران در خانه دوید کس را ندید از در و
 دل بنالید خواست که فریاد کند تا دوستان جمع شوند و محمد صلی الله علیه وسلم را طلب کنند یا تلقی آواز داد که ای ضعیف زحمت خود را راه دور
 آن کس را که تو میطلبی از سدره المنته در گذشت سبحان الذی محاسنی بعدد لیلاد در کتب حدیث می آرد که در آن شب قرب
 کرامت که جبرئیل علیه السلام براق پیار و در آن براق از آسمان سبت تر بود و از عمار بلند تر رسول علیه السلام خواست که سوار شود
 براق تندی نمود جبرئیل علیه السلام بانگ بر براق زد که نمی شناسی که کیست بر تو سوار میشود محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم است
 که بهترین موجودات است چون براق نام محمد علیه السلام شنید از نجالت عرق از وی فروریخت رسول علیه السلام از مسجد حرام
 سوار شد و اکثر اصحاب حدیث بر آنند که از خانه امهانی رسول علیه السلام معراج رفت سوال چون حق تعالی فرمود سبحان الذی
 اسوی بعدد لیلاد من المسجد الحرام پس چگونه از خانه امهانی رفته باشد جواب که تمام حکم مسجد حرام داروین چه توفیق
 میان آیت و حدیث درست باشد و اگر چه از خانه امهانی رفته باشد و از خانه امهانی تا مسجد قصبی براق بود و از مسجد قصبی تا آسمان
 دنیا معراج بود و آن کرسی بود مانند منبری آرزایا پیا بود و از آسمان دنیا پر فرشتگان رفت تا آسمان دویم و همچنین تا سدره المنته
 که مقام جبرئیل است و از سدره المنته از برای آن گویند که منتحای سیر ملائکه تا آنجا است از آنجا در نتوانند گذشت و از سدره
 رفرف سبزی بود یعنی تخت سبزی بود مرصع و رسول علیه السلام از آنجا رفت تا آنجا که خداوند تعالی خواسته بود بعضی میگویند تا زیر
 عرش رسید در فایق می آرد که رسول علیه السلام در شب معراج تا پایه عرش خدا صفا کرد رسول علیه السلام چون از سدره در گذشت
 باز نگریست جبرئیل را و دید در سدره مانده گفت ای جبرئیل بیشتر آئی بکلم آنکه فرمان برداری رسول صلی الله علیه وسلم بر ال آسمان
 واجب است همچنانکه بر ال زمین واجب است جبرئیل علیه السلام مقدر یک بند انگشت بیشتر آمد بر خود بگذاخت گفت یا رسول الله
 مرا قوت نیست که ازین مقام در نمانم گذشت **مشهوری** اگر یک سر سومی بر تر پر م | فروغ تجلی بسوزد پر م

ماند بعضیان کس در گرو | که دارد چنین سیدی پیش رو | بعضی میگویند رسول را علیه السلام تا بالای عرش بردند بعضی
 گفته اند از عرش نیز در گذرانیدند سوال چون بالای عرش عدم محض است و رسول الله صلی الله علیه وسلم مخلوق بود و مخلوق
 و از مکان چاره نباشد پس مکان رسول الله صلی الله علیه وسلم بر چه بود جواب همچنانکه بالای عرش عدم محض است زیر عالم
 نیز عدم محض است و مکان عالم بر عدم است و عالم مخلوق است پس جایز باشد که مکان رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز بر عدم
 بوده باشد نکت از مسجد حرام تا مسجد قصبی را سبزی گویند و از مسجد قصبی تا سدره المنته را معراج گویند و از آنجا تا آسمان
 را اعراج گویند در حال فرشتگان آسمانها را فرمان شد تا بردخت سدره جمع گشتند چنانکه حق تعالی از آن حال خبر میدهد قوله تعالی
 اذ یغشی السدم ما یغشی یعنی پوشید سدره را آنچه پوشید یعنی از ملائکه و آن چنان بود که رسول علیه السلام چون سدره
 المنته رسید مقربان که حق تعالی در حق ایشان فرموده است الذین یحملون العرش ومن حوله عبارت از ایشانست
 سه صف اند هر صفی هفتاد هزار فرشته همه ایشان را فرمان شد تا با استقبال حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم سدره آمدند و بزرگی
 درخت سدره چندان است که اگر سواری بر اسب مضمضه جلود تا زود پانصد سال آنجهانی از سایه وی بیرون نتواند رفت از آسمان
 دنیا تا بعرش مجموع ملائکه بردخت سدره فروریختند و حق تعالی ایشان را بصورت بلخ زرین گردانیده بود تا همه بردخت سدره

هر جلا

جای شده بود این است آنکه فرمود اذ ابغی السدرة ما یغشی و درخت سدره درختی است در عایت سبزی چون حضرت نبی علیه الصلوة والسلام را نزدیک عرش رسانیدند چنانکه میان وی و میان عرشش یک حجاب پیش مانده بود ملک مقرب از پس آن حجاب بیرون آمد و رسول علیه السلام بروی سلام کرد زیرا که بزرگ تر است که بر خور و تر سلام کند آنگاه آن ملک بانگ نماز آغاز کرد چون گفت اشهد ان لا اله الا الله خطاب رسید که اشهد ان لا اله الا الله چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله حق تعالی فرمود صدق عبدی چون بانگ نماز تمام کرد آن فرشته دست رسول علیه السلام گرفت و پیش کرد و جمیع انبیا و ملائکه اقتدا بر رسول الله صلی الله علیه وسلم کردند و نماز گذاروند با وی سوال چون بستنی سیر ملائکه سدره است که از اینجا نتوانند گذشت پس چگونه اقتدا بر رسول الله صلی الله علیه وسلم کردند و حال آنکه رسول علیه السلام نزدیک عرش بود جواب بیگویم که درین حال حق تعالی ملائکه را بدان مقام رسانیده باشد یا خود هم از درخت سدره اقتدا بر رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده باشند و تیز مرولیت که در مسجد قحس حضرت رسول عالم صلی الله علیه وسلم از برای انبیا علیهم السلام است که در این هر دو قول صحیح است چون خواجہ عالم را صلی الله علیه وسلم بمقام قرب اودانی رسانیدند چنانکه حضرت حق سبحانه و تعالی از ان حال خبر داد قوله تعالی قد دنی قندی فکان قاب قوسین اودانی فرمان رسید که ای محمد بلطف ما بر حمت ما نزدیک ترائی قندی دفا لا کوام لاد نوالاجتماع لاد نوالاستماع لاد نوالاجتماع لاد نوالوصال لاد نوالانصال د نوالانبساط لاد نوالالبساط د نوالرحمة لاد نوالالمکان و المسافة و رنفسیه میگوید پنهان بار یواسیه خطاب رسید که ادن یا محمد بر حمت و فضل ما نزدیک ترائی هر بار پیشتر آمدی سخن کردی عبارت از قربت آن این آمد که قندی و از ان سجده این که فتدنی قوله تعالی فکان قاب قوسین اودانی عرب را عادت و رسم بود که چون با یکدیگر دوستی گرفتند و عهد بستند خیمه رحمت را زود می و دو کمان بر رسم نهادند چنانکه زه هر دو کمان بهم آمدی گفتندی هر که دوست تو دوست من و هر که دشمن تو دشمن من بر حکم عادت و رسم عرب حضرت حق سبحانه و تعالی خبر داد که فکان قاب قوسین اودانی محمد اچیمه که است بر بالای آلامی عرش زدیم و چهار بالش و ولنت بقاب قوسین اودانی نهادیم اکنون هر که دوست تو دوست ما و هر که دشمن تو دشمن ما فرمان رسید که محمد اماراتشانی گوئی خواجہ علیه الصلوة والسلام گفت لا احصی ثناء علیک انت کما انیت علی نفسک بار خدا با طاقت طاق شد عقل متخیر شد فرمان رسید که ای محمد تو گفتی که انا افضح العرب و الجمجمه گفت خداوند آن با عرب و عجم تو ان گفت بر حضرت تو که از سهره و یارای آن باشد قطره از زلال انصال بخلق جان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید بان ثنا بر کشاد و گفت التحيات لله و الصلوة و الطيبات جواب حضرت حق رسید که السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته در تاج القصص چنین می آرد که چون سلام حق بر رسول حق رسید حق تعالی جلالت و بر او در زیر قدم وی حاضر گردانید خواجہ علیه الصلوة والسلام نظر کرد امت را دید در تشریف سلام با خود شریک گردانید و گفت السلام علينا آنگاه بانبیا معظم و رسولان مکرم حواله کرد که و علی عباد الله الصالحين ملائکه از جلالت آن حال تعجب نمودند و گفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسول الله و بعضی گفته اند این کلمات نیز رسول علیه الصلوة والسلام گفت و این روایت در صحاح صحیح است در آن حال فرمان آمد که ای محمد آنچه تو گفتی و آنچه ما گفتیم و آنچه فرشتگان گفتند یاد دار و براه آوردی شب معراج بامتان خود بر

تا هر که در نماز این کلمات بگوید هر ثواب و مزد که فرشتگان آسمانها را میدهم آن بنده را کرامت کنم فرمان رسید که ای محمد چه میخواهی
 خواجه علیه الصلوٰۃ والسلام گفت خدایا امتان گناهگار دارم ایشانرا بمن بخش فرمان آمد که یا محمد هفتاد هزار از امت تو بخشیدم
 دیگر چه میخواهی خواجه علیه الصلوٰۃ والسلام گفت امت فرمان رسید که هفتاد هزار دیگر تو بخشیدم دیگر چه میخواهی گفت امت را او
 رویت میکند که تا بهفتصد بار فرمان میرسد که ای محمد چه میخواهی گفت امت فرمان آمد که چندین میخواهی ای محمد خواجه علیه الصلوٰۃ
 والسلام گفت خداوند بخشنده تویی و خواهنده من هر چه هستند و هر که هستند همه را بمن بخش فرمان آمد که ای محمد اگر همه امت
 را مشببتو بخشتم رحمت من پدید آید اما عزت تو پدید نیاید مشبب یک بخش از امت تو بخشیدم دو بخش دیگر از توقف و شکر تا در اقامت
 قیامت که خلق اولین و آخرین جمله حاضر باشند تو امت میخواه و من تو می بخشم تا گناه امت تو میان شفاعت تو و رحمت من آفریده
 شود و همه عالمیان بدانند که نزد حضرت ما چه قرب و چه منزلت است دعوت تو در آن روز ظاهر گردد و دیگر چه فرمود فادحی الی عبد
 ما و حی ای کان ما کان و جری ما جری بود آنچه بود و رفت آنچه رفت بعیت دردی که من از عشق تو کردم حاصل
 دل داند من دانم من دانم و دل سپیدان توری و ابو بکر و اسلی را رحمها الله سوال کردند که آن چه وحی بود گفت ستری که جبرئیل علیه السلام
 را بران اطلاع نیقتاد ما چه دانیم علم الهدی شیخ ابو منصور ماتریدی میگوید شرح و بسط آن مشغول نگردد که سر و نشان با پیش
 نگویند فرود آنگاه او در حجره ادبار خود بالین نشست لفظ او را با حدیث بستر سلطان چه کاره اما بعضی از علما میگویند هر چند تمام
 آن سر معلوم نباشد اما آنچه بران وقوف افتاده است اگر باد و ستان بگویند تا یقین ایشان زیادت گردد شاید شاه مفسران
 عبدالقادر بن عباس رضی الله عنهما میگوید آن وحی آن بود که محمد اور خلوت طاعت و عبادت کردی اکنون در خلوت است را
 شفاعت کن بعضی میگویند آن وحی آن بود که خداوند تعالی فرمود و رسول علیه السلام یواسطه بشنود که امن الرسول بما
 انزل الیه در مشارق الانوار می آرد که رسول علیه السلام فرمود که حق تعالی مرا در شب معراج سه هدیه کرامت کرد و عطا داده
 شدم بآن بیخ نماز و خواتیم البقره یعنی آمن الرسول و آنکه هر کس بحضرت من آید و گفته باشد لا اله الا الله و با من شریک نیاید
 باشد غیر مرا یا مزم او را سعید بن جبر رحه الله می گوید آن وحی آن بود که المعبودک ینیمافاوی تا آخر سوره الم نشرح بعضی میگویند
 آن وحی آن بود که بیخ پیغام بر همیشه در نیاید تا آنگاه که تو در آئی بعضی میگویند آن وحی آن بود که ای محمد امت ترا مال بسیار ندادم
 تا حساب قیامت بر ایشان دشوار نباشد عمر در از نشان ندادم تا دلها می ایشان سخت نگردد و هر گسفا جانشان ندادم تا از توبه
 محروم نمانند آخر همه امتان ایشان را بیرون آوردم تا در گور بسیار مانند خاتون قیامت فاطمه زهرا رضی الله عنها سوال کرد که
 یا رسول الله آن وحی چه بود گفت خداوند سبحانه و تعالی فرمود که ای محمد با امتان تو چهار کار کردم که با امتان دیگر نکردم امتان دیگر را
 بر سر آتش فرستادم امت ترا از آتش حجاب فرستم امتان دیگر را زمین فرو برم گناهان امت ترا از زمین فرو برم امتان دیگر گناه
 کردند ایشان را بصورت بدل کردم امت ترا گناه بطاعت بدل کنم که فاولئک یدل الله سیاتهم حسنات امتان دیگر
 را رنگ بارین فرستادم امت ترا بر رحمت باران فرستادم بعضی میگویند آن وحی آن بود که خواجه کائنات علیه افضل الصلوات و
 اکمل التحیات از حضرت حق سبحانه و تعالی حساب امت خواست تا کسی بر گناه امت و می اطلاع نیابد فرمان رسید که ای محمد تو میخواهی
 که کسی بر گناه امت تو اطلاع نیابد من میخواهم که تو نیز بر گناه امت خود اطلاع نیابی ای محمد تو لاین کرم خود عفو کنی و من که

خداوند ملائق کرم خود عفو کنیم ابو بکر صدیق رضی الله عنه سوال کرد که چه رفت در آن مقام گفت خداوند من مرا فرمود که ای محمد اگر نه آنست که من عتاب بادوستان دوست دارم والا هرگز بامت تو شمار نکرو می عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفت سئال کنیم رسول الله چه رفت در آن مقام گفت خدای من بامن بسبب چیز گله کرد از امت من یکی آنکه من از ایشان کردار فرودانی خواهم و ایشان از من روزی فرودا بخواهند دویم آنکه عزیز کننده و خوار کننده منم و ایشان عز و ذل از وون من میجویند سیم آنکه من بنام ایشان بیچ در که در دوزخ نیافریدم و ایشان می گوشتند تا خوبشتن را در دوزخ افکند عثمان بن عفان رضی الله عنه پرسید که چه رفت در آن مقام با رسول الله فرمود که خدای من بسبب چیز گله کرد از امت من یکی آنکه من روزی ایشان فراکس ندیم و ایشان کار من فراکس دیگر دهند دویم آنکه روزی من خورند و شکر کسی دیگر را کنند سیم آنکه من دوست ایشانم و ابلهین دشمن ایشان و ایشان دوست راحی آزارند و دشمن را خوشنود میدارند علی مرتضی رضی الله عنه سوال کرد که چه رفت در آن مقام با رسول الله ﷺ گفت چهار حاجت از خدای تعالی بخواستم مراد بود یکی آنکه گفتم آن منازعتها که میان یاران رو در کار من کن فرمود که آن بود که تو خواهی و یکم گفتم اطفال کافران را که پیش از بلوغ بمیرند در کار من کن و در بهشت خدمتگاران است من گردان فرمود که آن بود که تو خواهی سیم گفتم خدایا اگر وقتی در تنگدلی از دشمنی آید بر کسی از امت من آزا با ایشان رحمت گردان فرمود که آن بود که تو خواهی چهارم گفتم شمار امت بامن گذار فرمود که ای محمد هر چند که تو رحمت عالمیانی اما پروردگار عالمیان منم و هر چند که تو رسول رحیمی اما ارحم الراحمین منم اگر گناهان است خود به بینی از ایشان تبرا کنی بگذارتا مطلع بر گناه امتان تو هم من باشم که رحمت من است که گناهان ایشان را فرارسد و لیکن دین حاجت ترا بی نصیب نکم از تو شفاعت و از من رحمت تا گناه است تو میان شفاعت تو و رحمت من آمرزیده گرد و فاطمه زهرا رضی الله عنها سوال کرد که ای پدر در آن مقام چه رفت گفت خدای من فرمود که سبب

و بیانه خواهی تا گناه است ترا بیا مرزم رباعی

ما را سخنی بخش که چون گفته شود | سازیم او را بیانه رحمت خویش | عایشه صدیقه رضی الله عنها پرسید که چه رفت در آن مقام

با رسول الله گفت خدای من گفت بامن که ای محمد بامت تو چهار کار کنیم که با امتان دیگر نکردم اول آنکه امتان دیگر گناه کردند بر ایشان آتش فرستادم بر امت تو ستر فرستم دویم آنکه امتان دیگر گناه کردند ایشان را از حال بگردانیدم گناهان امتان را از حال بگردانم سیم آنکه امتان دیگر گناه کردند ایشان را زمین فرودم است ترا بدارم و گناه ایشان زمین فرودم چهارم آنکه امتان دیگر را سنگ بالا نیدم امت ترا رحمت با منم بعضی یاران سوال کردند که با رسول الله چه رفت در آن مقام گفت فاطمه حلالی عبده ما اوحی فرمود که هزار حاجت بخواستم از خداوند همه را بداد و هزار گرامت دیگر امت مرا بداد بعضی میگویند آن وحی آن بود که شاه مردان علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود که از الله تعالی سوال کردم که خداوند چون بندگان تو در بهشت در آیند با ایشان سخن گوئی فرمان آمد که محمد را هر بنده که در دنیا بامن سخن گفته باشد من در عقبی با وی سخن گویم گفت الهی در دنیا با تو که سخن گفته است فرمان آمد که ای محمد هر کس سر سجده نهاد و گفت سبحان ربی الاعلی آن بنده بامن سخن میگوید بر آئینه من با آن بندگان سخن گویم سوال حکمت چه بود که شب معراج آتش دوزخ و افراع آن را بر رسول علیه السلام نمودند جواب در تفسیر معنی می آرد که حکمت

آن بود که روز قیامت که دوزخ را بر بنیاد فرغ آن از شفاعت امت مشغول نشود و از برای اینست که چون دوزخ را بصر صات حاضر گردانند همه انبیا علیهم السلام نفسی نفسی گویند و خواجہ علیہ السلام امتی امتی گویند بعد از آن حضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم تا فرمان بازگشتن شد از معراج با صد نہرا عراز و اکرام بازگشت در بازگشتن نی حاجت سیراق بود و نی بفرشتگان و نی برفرف و نی بچپینری دیگر زیرا کہ حضرت حق سبحانہ و تعالی در آن حال حبیب خود حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم را قوی دادہ بود کہ هیچ یک از اینہا حاجت نبود چنانکہ در صمد العباد می آرد کہ چون میرفت محمد بود و چون می آمد رحمت بود کہ و صمد سلناک الارحمة للعالمین در تفسیر معنی و در زمی آرد کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ چون باہمان ہم رسیدیم یوسف را علیہ السلام دیدیم کہ یک نیمہ خوبی با و دادہ بودند اسے برادر اگر یک نیمہ خوبی و حسن یوسف علیہ السلام دادہ بودند اما تمام حسن بحضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم دادہ بودند و این معنی باخبار صحیحہ ثابت شدہ سوال چون تمام حسن حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم بود پس چگونه بود کہ آوازہ جمال یوسف علیہ السلام بسیار بود و آوازہ حسن رسول ما علیہ الصلوٰۃ والسلام آن ہمہ نبود جواب آنست کہ کمال حسن مرد و زبان و دل می باشد و کسی بشیرین زبانی و لطف و خوشی و خلق نیکو و شجاعت و حسن و قوت اوصاف کمال با حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم برابر نبوده نہ یوسف و نہ غیر وی از انبیا علیہم السلام چنانکہ در روئے خلدی گوید قطع

مصطفی را ہزار معجزہ بود کہ ہر دم سے نمود بچشم بہترین ہزار معجزہ اش ادب نیک بود و خلق عظیم

بدانکہ ہر کس معراج حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را از مکہ تا بیت المقدس یعنی از مسجد حرام تا مسجد قصبی

شکر شود کا فر و وزیر را کہ این مقدار نبض قرآن ثابت است قولہ تعالی سبحان الذی اسوی لہ بعدہ لیل من المسجدا

الحرام الی المسجد الاقصی لآء و اگر با سمانہا والی ما شمار اللہ شکر شود مبتدع و ضالح بود و بد مذہب و این روایت در شرح

امالی است سوال رسول علیہ السلام حق تعالی را در شب معراج دیدیانی جواب در نجاح و غیر آن آورده کہ بعضی

گفتہ اند و بعضی گفتہ اند پد آور مؤمنان عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا گفت ندید زیرا کہ اگر دیدی نزدی کہ با و دیدار دوست

مرگ روا نباشد بعضی گفتہ اند و لا حوطا و السکوت یعنی احتیاط در آن آنست کہ خاموش باشی و تفسیر وسیط میگوید

کہ حضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم حق سبحانہ و تعالی را دید در بعضی از ان نزلات کہ اورا بود و نیز در وسیط میگوید کہ

کہ ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم پروردگار خود را دید بدیدہ دل گردانید بصر ویرا

در فوادوی یا بیا فریدول وی را بصری تا بدید پروردگار خود را و بسیاری از صحابہ رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین بر آنند کہ

بچشم دید در تفسیر معنی می آرد کہ بچشم سر و دل و فوادوی پروردگار ریگانہ را بلاحد و لا کیف بعضی از ائمہ تفسیر و نحو

در معنی این آیت کہ گفتہ اند قولہ تعالی للترکین طبقاتین طبق بفتح با چنانکہ قرات ابن کثیر و حمزہ و کسائی است خطاب

مر حضرت مصطفی راست صلی اللہ علیہ وسلم و لام للترکین لام قسم باشد یعنی سوگند شفق و شب و گاہ ای محمد تو کہ و کب

خواہی شد بر سموات طبقاتین طبق ای سماء بعد سماء در وسیط میگوید یعنی نصد فیہا و یجوز ان یکون

درجة بعد درجة و دویۃ بعد دویۃ فی القربۃ من اللہ تعالی و الوفۃ در تفسیر معنی می آرد کہ ابراهیم

خلیل اللہ علیہ السلام در معراج خود فاحشہ را بید بروی دعا کرد و بہلاک دعای وی با جابت رسید دویم و سیم را بید چہین دعا کرد و فرمان آمد کہ ای خلیل دست از بندگان ما بردار و دعا کن بہلاک ایشان و حبیب در شب معراج دعا کرد و نجبات عاصیان است تا دانند کہ در چہ حبیب از خلیل بالاترست و موسی ۱۴ از براسے قوم آب خواست لقولہ تعالیٰ واذا استسقى موسى لقومه و عیسیٰ علیہ السلام از برای قوم نان خواست لقولہ تعالیٰ انزل علینا مائدۃ من السماء محمد صلی اللہ علیہ وسلم از برای امت آمرزش خواست لقولہ تعالیٰ اغفر لک ربنا تا معلوم شود کہ ہمت وی عالی تر بود و تیر در تفسیر معنی می آرد کہ زہری از انس بن مالک روایت کرد کہ چاہ نماز در شب معراج بر محمد صلی اللہ علیہ وسلم و امت وی فرض کردہ شد بعد از ان بہ پنج نماز باز آورد پس فرمان رسید کہ یا محمد ما یبدل القول لدی وان لك بالخمس خمسين یعنی ای محمد بگذارون پنج نماز ثواب پنجاہ نماز ترا و امت ترا است کم این بود فقہ معراج سید المرسلین و خانم النبیین و شفیع المذنبین حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم چنین گوید بندہ ضعیف عصمہ اللہ من سور الخاتمہ کہ بدلیل قطعی ثابت شدہ است کہ دوزخ را ہفت دست قولہ تعالیٰ لها سبعة ابواب و اخبار صحیحہ واردست کہ بہشت را ہشت دست و در آیت حتی اذ لجا و لها و فتحت ابوابها بعضے از اہل لغت و او و تحت را او و ثانیہ دانستہ اند و گفتہ اند این واو

دلالت بران میکند کہ بہشت را ہشت دست فی الجملہ بہشت با ہفت جمع کنی پانزدہ کرد و در فصول

این قسم عقاید نیز پانزدہ است امیدوار از کرم حضرت پروردگار جل جلالہ و عم نوالہ

کہ ہر کس این فصول را بخواند و آنچه از عقاید در ان بہشتہ شدہ است اعتقاد

دارد و بران اعتقاد از دنیا برو و حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ

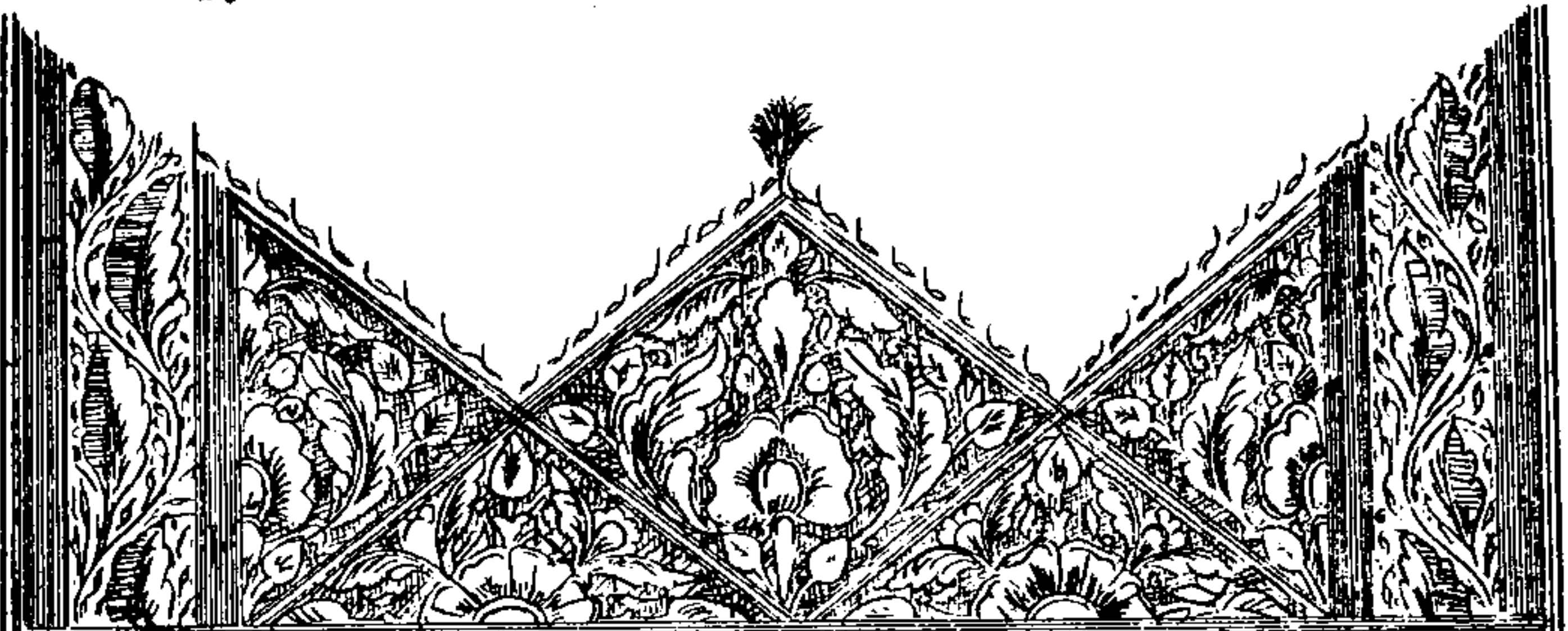
ہفت در دوزخ را بروی وی در بند و بہشت در

بہشت را بروی می بکشاید اند علی

ما یشاء و قل

الہی بر از محمد و بہ نیاز محمد کہ بہت محمد صلی اللہ علیہ وسلم رحمت فرمائی

منتم للاعتقاد و انتشرع فی القسم الاعمال



بسم الله الرحمن الرحيم

قسم دوم از کتاب ریاض الناصحین در فرائض و واجبات که از قبیل اعمال است چون فرائض خمس اسلام که آن را فرض عین میگویند و فرض کفایت که باوای بعضی از ذمه بعضی دیگر ادا شود و واجبات شرعیست و اختلاف علماء در آن و فرائض خمس معیشت یعنی حفظ حد و دانه در طلب و کسب حلال و حفظ حد و دانه در سناکحات و در معاملات و در خراج و در عادات که حفظ حد و دانه درین پنج نیز از فرائض و واجبات اعمال است و بعضی از آنها فرض است و بعضی واجب چنانکه ذکر هر یک بجایگاه وی بیاید انشاء الله تعالی پس قسم اعمال نیز بنفقه اصل آمد اما فرائض خمس اسلام در وی شش باب است

باب اول در بیان کلمه شهادت و درین باب فصل است فصل اول در ذکر فرائض اسلام و معنی کلمه شهادت و بیان آن

بدانکه فرائض اسلام پنج است چنانکه در صحیحین می آید بروایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بنی الاسلام علی خمس علی ان یوحدا الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صیام رمضان و الحج فقال رجل لابن عمر الحج و صیام رمضان قال لا صیام و صیام رمضان و الحج هكذا سمعته من رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی بنا کرده شد مسلمانان بر پنج چیز اول بر توحید خداوند عزوجل یعنی برگفتن کلمه شهادت یعنی بر گواهی اودن بیگانی خداوند تعالی و بر رسالت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی گفتن کلمه طیبیه لا اله الا الله محمد رسول الله و دوم اقامت پنج نماز در شبانه روز یعنی مداومت نمودن بر آن ستم اوای زکوة کردن از ذمه در رسالی یکبار از مال که وجوب تعلق بدان دارد چهارم روز ماه رمضان داشتن حج اسلام بجای آوردن کسی را که استطاعت باشد یعنی زار و راحله با من راه یعنی نوشته و مرکب سوار و امن راه بانفقه عیال از هنگام رفتن وی تا وقت باز آمدن وی این است آن چیزهاست که مسلمانان مبنی بر آن است

در صحاح مصابیح و در لمعات مشارق می آرد که مردی از ابن عمر رضی الله عنهما سوال کرد الحج و صیام رمضان گفت ابن عمر رضی الله عنهما لا صیام در رمضان واجب گفت لی یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم صیام رمضان را بر حج مقدم یابد و پس همچنان مدار هر خانه که هست بر پنج چیز میباشد یعنی بر چهار دیوار و سقف و خانه بی پنج چیز خانه نمی باشد و نمی تواند بود و همچنین مبنای خانه مسلمان بر پنج چیز است یعنی این پنج چیز را جمع کردند و مسلمان نام نهادند تا هر کس این پنج کار کند و بحقیقت آن اعتراف نماید و عقلاً

دار و مسلمان کامل باشد قطع مسلمان مثال خانه دانند که بنیادش بود بر چهار ارکان

از ان ارکان کزان درین اثبات نماز و روزه و حج و زکوة است اما گفتن کلمه شهادت در همه عمر یکبار فریضه است و بار بار

دیگر گفتن سنت است تا اگر بنده عاقل بالغ یکبار این کلمه را بگوید و شرایح قبول کند و دیگر در همه عمر کس از وی این کلمه نشنود چون

ببیرد و شرعاً او مسلمان مرده باشد و اگر چه در وقت مردن نیز کلمه شهادت از وی نشنود بشرط آنکه از وی کفری در وجود نیامده باشد

قولاً و فعلاً و حساباً علی الله تعالی و مضمون کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله آنست که خداوند کیست و محمد رسول فرستاده و بیست بحق و معنی کلمه شهادت آنست که گواهی میدهم بدرستی و راستی نشان اینست که نیست هیچ خداوندی

موجود مگر خدای معبود بلکه نیست هیچ موجودی با وجود واجب الوجود که جلای موجودات با وجود او معدوم اند و وجود حقیقی و پراست که از

اول و آخر مبراست و سزاوار پرستش و پروردگار آفرینش و موصوف بصفات کمال و منزه از نقصان و زوال و عالم کلیات و جزئیات عالم و واقف اسرار وجود و عدم تبارک و تعالی و تقدس و تعظم و کلمه ان مخففه در اصل مشغله است و ضمیر نشان

در وی محذوف است و تقدیر کلام چنین است که اشهد انه لا اله الا الله یعنی گواهی میدهم بدرستی که خداوند کیست و گواهی

میدهم بدرستی که نشان اینست که محمد فرستاده خداوند است بسوی بندگان نام حبیب خود را با نام خود قرین گردان تا عالمیان ببینند

که هر کس گوید لا اله الا الله بی گفتن و باوردن سخن محمد رسول الله از وی قبول نکند و کمال حمد خدا نیست بی محمد توفیق

نماز و تر و انبیت بی دعای قنوت و در مشکوٰۃ مصابیح می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم

که فرمود الايمان بضع وسبعون شعبه افضلها قول لا اله الا الله و ادناها اما طاة الاذی عن الطریق و الحیاء

شعبه من الايمان یعنی درخت ایمان را بنقاد و شاخ اند ۳۰ فصل آن شعبات لا اله الا الله گفتن است و ادنائے

آن دور کردن اذی از طریق یعنی دور کردن سنگ کلخ و خار و خاشاک از راه یعنی بنده من را زیادت از بنقاد و خصال خیر است

که کل آنها از علامت ایمان دار است و بضع از ستاده میباشد و صل بضع قطع است و بضع از چیزی پاره بود از آن چیز و بعضی

علمای اسلام تتبع کتب حدیث کرده اند و احصا این خصال کرده اند بنقاد و هفت خصلت برآمده اعلائی آن گفتن کلمه طیبه

لا اله الا الله و ادنائے آن دور کردن سنگ و کلخ از راه و بعضی گفته اند ازین عدد کثرت مراد است نه حصر بر عدد و بین

اهل تحقیق میگویند دنیا و عقبی خار و خاشاک این راه است تا سالک راه را از آن پاک سازد و سالم بنترل تواند رسید زیرا که

تا غیر را در باطن جای است سر توجید بر لوح دل نقش پذیرد و میث تا نشنوی از عشق که فاخلع نعلیک از دوست نیابی

نه سلام نه علیک و وقت آمد که خار و خاشاک غیبر را از راه برداری قوله تعالی فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی در ظاهراً نخلع نعلیک بود و در باطن امر بطرح کونین کلک علیک وبال اطرح و امر فر و ما سوی حق تهمه

بی کن بر تیغ لاله تا جهان صافی شود سلطان الله را به کطالب تا در بند آید خاک مست و در دام مست عارف را از نازل تا بابدیک
 کام مست آن قدم از خود برگرفت و بحق رسید و از نواتق یکقدم اندر میان نهیشت آن قدم بر نفس خود نه دیگری در کوی دوست
 تا از خود فانی نگردی بحق فانی نشوی رب با سع عشق بی شو چونم اندر رگ پوست تا کرد مرا تپتی پر کرد ز دوست
 اجزای وجودم یکی دست گرفت تا نیست زین برین باقی بجاوست
 اکنون همه لاله الله است چه هر که در عشق نیک و بد گفت تو حال این طایفه را چه دانی آدم هنوز میان مکه و طایب لبه که این
 جماعت گروه طائف بوده اند مستدیر ازین حال خبر نباشد آن منبذ بود بخیر نباشد ہی بی خاک اکجا آن طول و عرض تکاد
 السموات یقفطن منه وتنشق الارض بنده به حجب ولی شود آله نه پیاده را فرزین توان کرد اما شاه نه قطع
 سالها خون خور و نافه تا مگر بوی مشک اندر مشام او رسید شیشه خود را بهر آن بگذاخت تا قطره از می بجام او رسید
 اوست که در تمستی کشیده بر بالا اوست و قلم نیستی آمده بر شیار و شعر ای خدای که سر تو حدیث کس نداند چنانکه میدانی
 کی گذاریم حق و صفت ترا چون منزه ز فهم انسانی لوح تسلیم خوانده طفلان عقل در مکتب خدا دانی
 عجز و ادراک چون پدید آرد مشربلی از زلال عرفانی لاجرم ما بجز بنحو ایم معرفت از جناب ربانی
 الهی اگر ظاهر ما آلوده است باطن ما بدیع تست اگر شایع صدق ما خشک است ولی از باغ تست اگر نقد ما قلب است اما از خزانه
 تست شعر مفلسانیم آمده در کوی تو به شایع از جمال روی تو پر حمت بی علت که بر ما رحمت زمانی و بدار السلام برسان بجز مته

محمد و آله | **فصل در ویم در فضل کلمه شهادت و فضیلت ذکر حق جل و علا** | اجمعین

قال النبی علیه السلام افضل الذکر لا اله الا الله و افضل الدعاء الحمد لله یعنی فاضلترین ذکرها که بیاد خدا
 گویند کلمه طیبه لا اله الا الله و فاضلترین دعاها گفتن الحمد لله است زیرا که گفتن لا اله الا الله افضل شغایات ایمان است
 و سرور سعادت جاودان است در سبط اللالی می آرد که سالک باید که دایم بگفتن کلمه لا اله الا الله مشغول باشد که حق تعالی
 چنین فرموده که انا جلیم من ذکونی جمله مشایخ برین متفق اند که الذکر طریق الحق و لا یصل احد الی الله تعالی الا
 بدوام الذکر و باید که ذکر از سر اخلاص گوید عیزانی که ذکر خاص گویند: خلاص خویش در اخلاص جویند: و علاست
 اخلاص در ذکر آنست که رسول علیه السلام فرمود و اخلاصک بلا اله الا الله ان یحجرک عما حرم الله علیک یعنی
 اخلاص تو بدین کلمه آنست که باز او در ترا از هر چه خداوند بر تو حرام کرده است و حق تعالی نماز و روزه و سایر عبادات را وقت
 معین کرد اما یاد کردن خود را وقت پدید نکرد بلکه کثرت ذکر فرمود و قوله تعالی فا ذکر و الله ذکر اکثرا یعنی یاد کنید خداوند را یاد
 کردن بسیار جای دیگر فرمود ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الا للاب
 یعنی بدینیکه در آفریدن آسمانها و زمین و در اختلاف شب و روز نشانیه است مر او لا الالباب را یعنی مر خداوند عقل و
 خرد را اگر تو گوئی که عاقلان و خردمندان کیانند از برای دفع اشکال تو فرمود الذین ینکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم
 الایمیر یعنی اولواالباب آن کسانی اند که دایم یاد حق تعالی مشغول اند در همه احوال و در همه اوقات و حال آدمی از سر بیرون

بیاستاده

یا ایستاده است یا نشسته یا تکیہ کرده همانا کہ لطف خداوند اندام میکند کہ ای بندہ اگر ایستادہ بیاد من مشغول باش تا آن زمان کہ ترا در وقت حساب پایستاز من ترا بلطف خود یاد کنم و اگر نشسته بیاد من مشغول باش تا چون ترا سر پر بلطفت بہشت بشانم برضا و تقای خود ترا یاد کنم و اگر تکیہ کردہ بیاد من مشغول باش تا در آن وقت کہ ترا در زندان محدود بجا باشد من ترا برست خود یاد کنم پس ای بندہ در هیچ حال از ما و از یاد ما غافل مباش کہ دل تو خزن اسرار ماست و ما را بانو کار ماست مشغولی | دل کہ بیا دو دست ہمراہ است از تقاضای او کروا اللہ است | اذکر و اللہ اگر نصیب بودی | از ہرہ یاد او کردی | آری چون سلطان ذکر ساکن

ولایت دل شود دل با و اطمینان و انس گیرد و قولہ تعالی الذین امنوا و عملوا الصالحات لعلنا نجعل قلبہم ذکرا لعلنا نطہر القلوب آنجا کہ غیر حق را جانماند خار و خاک غیر بر آتش خیرت سوخته گردد و فرو زمین پیش دل بود ہزارانیشہ تا اکنون ہمہ لا الہ الا اللہ است | در صحیح مسلم می آید بروایت ابو ہریرہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود سیر و اہد اجران سبق المفردون قالوا وما المفردون یا رسول اللہ قال الذاکرون اللہ کثیرا و الذاکرات سبب و روضہ بیت آن بود کہ جماعتی مردان و زنان از میان خلق عزلت گرفتند و بر سر کوی نشستند و در آنجا یاد حق تعالی و عبادت وی مشغول می بودند و از حق جسرت حق بنحو استغفر رسول صلی اللہ علیہ وسلم اشارت بدان کوی کرد و این حدیث فرمود یعنی سیر کنید و بروید بدین کوی تا بہ سبت گرفتہ اند مفردان بیان گفتند مفردان کیانند یا رسول اللہ فرمود کہ مردان و زنان بسیار یاد کنند مہر خداوند را تا بدانکہ این تشریف کسی را ندہند کہ از در خواجگی و رعنائی در آید بلکہ کسی دہند کہ از خود بر آید فرود در شوق تو ترک دو جہان کرد و ہمہ پیکن کار کسی نیست کہ کاری وارد و بخوشش باد کہ بیا دو دست خوش میشود و غلام ہمت آئم کہ یاد خدایش خبر داری شود و موعظت مردان دین و روندگان راہ یقین ہرگز یک قدم بر متابعت نفس و ہوا نہادہ اند و ہمیشہ کہ مخالفت نفس و ہوا بر میان جان بستہ اند و در عمل و قای عہد الہی بکویا بنیادہ نشستند قدم عرش فرسای بر سوای صراط مستقیم مستقیم داشتند و بر مرکب ہمت در میدان مروی برگماشتند و رایت رعایت شریعت برافراشتند نفس قاطع و لمن خاف مقام ربہ جنتان را منظور داشتند و سروا ما من خاف مقام ربہ در یافتند و مبارزوار نیزہ و لحنی النفس عن الطوائی در دست گرفتند و پائے در رکاب والذین جاہدوا فینا آورده و روی بدشمن شیطان و نفس و دنیا آورده کہ اعدا عدوک النفس و الشیطان و الذین بناو با مرفحادب النفس بالمجاہدۃ عمل کرده و پسر ذکر در پیش و سوسہ شیطان داشته و خود ترک دنیا بر تارک مبارک بناوہ این ندای لطف شنیدہ کہ و من ینخرج من بیتہ ما جرا الی اللہ و رسولہ ثم یدرکہ الموت فقد وقع اجرہ علی اللہ ربنا

باورد بسا چون دوائی تو منم | در کس سنگر چو آشنائے تو منم | گر بر سر کوی عشق باکشتہ شوی | شکرانہ بدہ کہ خونہای تو منم | و این معنی جز بعنایت ازلی و لطف حضرت لم زلی دست مدہد فرود تا بخود یا کسی را ندہد راہ کجا | زہرہ باشد کہ کسی راہ بر یاد برد موعظت آری ہر کر آن ہای ہایون از کویہ سبقت در پرید و باز فضل در صحرائی دل او بگردید و بمفقار ہدایت غشیان نکرت از پیش دل او برداشت و بخلب محبت دل او را صید کرد و بکار دلی نیازی سینہ او را شرح کرد کہ اہمن شیخ اللہ صدرہ للاسلام فهو علی نور من ربہ و بکنند ہر شش جذب کرد و گوی سعادت بیدان ابدان کند و ہر کر غشیان ضلالت از شب خذلان بیرون آید و ہوا و نکرت و لشکر خود بروی گماشت و بیداری او بتازیانہ مرکب آید شب تفاوت او را پیمان بست

و در دعوات اورا بیچ در مان نیست در مرصاد العبادی آرد که هر کدورت و زنگار که از تصرف شیطان و نفس مارہ بدل رسیده باشد و در دل متکلم گنشته یاد خداوند و کلمہ طیبہ لا اله الا الله از دل آرا محو کردن گیر و همچون صیقل زنگار آینه را خواجه علیہ السلام از نجیاً فرمود ان لكل شیء صقالة و صقالة القلوب ذکر الله و چون سالک بگذرد اوست نماید سلطان ذکر و ولایت دل او مستولی شود و هر چه یاد و محبت حق است جمله را از دل بیرون کند و سر را بمراقبت افکند بر دل بنشانند فر و سر بر در دل نه پروه داری بنیشت تا هر چه نه یاد اوست در نگذارد و نیز در مرصاد العبادی آرد درین آیت قوله تعالی واذ کرسبت اذا نسیت یعنی بعد از نسیان ما سوی من مرا یاد کن تا بشرکت نبود آرام و لهای و دوشان حق یاد اوست قوله تعالی الا یذکر الله تطمئن القلوب شعر عاشقان را جز بیادت عیش حرم کی شود عارفان را جز بیادت سینه بی غم کی شود عا شق دیدار کعبه تا نکوبد باد و پیشه بر جمال چون زنگار کعبه محرم کی شود هر که در کوی طریقت آید پوشد گلیم بی بی ریاضت همچو ابراهیم ادهم کی شود در رست غم خوردن شادی نمودن ملکیت هر کدائی را چنین ملک مسلم کی شود و کدرا گریا مری گناه عاصیان و از کمال رحمت تو ذره کم کی شود و حکایت از سلطان العارفین قدس سره سوال گردند که چه فرمائی در معنی این حدیث که رسول علیہ السلام فرمود لا اله الا الله مفتاح الجنة گفت آری چنین است اما این کلید را چهار دندانه میاید زبان از دروغ و غیبت خالی دل از منکرات شهوات پاک شکم از حرام و شبهت خالی عمل از هوا و بدعت پاک و خیر است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که حق تعالی فرشته آفرید از ان وقت باز که آسمانها و زمینها را آفریده و امر کرده آن فرشته را که کلمہ طیبہ لا اله الا الله را آغاز کن و بگویی چون این کلمه را تمام کنی و بپایان رسانی قیامت قائم شود آن فرشته از ان وقت باز این کلمه را آغاز کرده و مدلا رami کند و هنوز در ان است چون کلمه را تمام کند قیامت قائم گردد و این حدیث در فردوس الاخبار است زسی قادر خداوندی و بزرگوار آفرید کاری که یک بنده آفرید که عمر دنیا از اول تا آخر یک نفس وی بیش نباشد قیامت که نصیب تو از ان یک نفس چقدر باشد را با

دنیایچه بود که از بس پیش و کس	دین نفسی بر امام نجم الدین نسفی رح	اونی زنی ماند و شادی و عیش	پیدا است تفاوت وجود و عدل	دل در بند کس بجور و ستمش
-------------------------------	------------------------------------	----------------------------	---------------------------	--------------------------

می آرد درین آیت قوله تعالی قل یوکان البحر صداد الکلمات ربی لمقد البحر قبل ان تتقد کلمات ربی و لوجئنا بمثل مددا یعنی بگوئی محمد که اگر دریای محیط سپاهی شود از برای نشستن کلمات پروردگار من و یک دریای دیگر همچون دریا که محیط مدوی گردانیم این دو دریا تمام شود و ثواب کلمات پروردگار من تمام نشده باشد عکرمه میگوید که مراد از این کلمات کلمه طیبہ لا اله الا الله است در فردوس الاخباری آرد این حدیث و در تفاسیر از قتاده نیز فرمود است که گفت در معنی عم عشق که حا علم خداوند است و میم ملک وی و عین علم وی و سین سنائی وی و قاف قدرت وی و معنی آنست که خداوند قسم یاد میکند که کلم من و ملک من و سنای من و قدرت من که عذاب بکنم بنده را که بگوید لا اله الا الله در کتب اصول می آید این مسند که مسلمانان میخواست که کلمه توحید بر زبان رانند گفت لا اله الا الله و بگرد پیش از گفتن لا اله الا الله شرعاً و بی سمان مرده باشد زیرا که عزم وی گفتن تمام این کلمه بود که آن نفی الهه باطل و اثبات الهی بود اما اجل او را دریافت و فرصت تمام کردن کلمه توحید نیافت پس حکم کنیم که وی مسلمان مرده باشد زیرا که نیت وی معتبر است در کتب حدیث می آید بروایت راویان معتاد از رسول علیہ السلام که فرمود من کان اخر کلامه لا اله الا الله باشد در آید و همیشه یعنی هر کس که ختم عمر وی برین کلمه باشد جای وی بهشت باشد

امام ششم علی موسی رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت میکند از پدر خود و از جد خود از علی بن ابی طالب از رسول علیہ السلام کہ فرمود حق تعالیٰ خطاب کرد یکی از انبیا کہ بندہ من کلمہ لا اله الا الله حصار من بہت ہر کس در آید در حصار من ایمن شود از عذاب من یعنی ہمچنانکہ کسی در حصار من در آید از تیر دشمن ایمن شود و همچنین ہر کس در حصار کلمہ لا اله الا الله در آید و با خلاص بگوید این کلمہ از آتش دوزخ ایمن گردد الہی ختم عمر ما بر کلمہ لا اله الا الله گردان و ہمہ را بہ بہشت عنبر شربت برسان و رضا و تقوی خود روزی گردان

باب ویم در بیان نماز و درین باب شانزده فصل است

فصل اول در فضیلت پنج نماز و تفسیری لغت و شرعاً و فضیلت معلوم است بر او ای روی

بدانکہ فضیلت نماز بکتاب و سنت و اجماع امت ثابت شدہ است اما کتاب قولہ تعالیٰ اقموا الصلوٰۃ و اما سنت قولہ علیہ السلام صلوا خمسکم و اما اجماع امت فقد اجتمع الامة من لدن عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی یومنا هذا علی فرضیت الصلوٰۃ من غیر تکبر منکر و لا دراد و اجماع الامة من اقوالی الخ لقول النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تجتمع امتی علی الضلالة یعنی اتفاق و اجماع علمای امت است از نزدیک زمان رسول علیہ السلام تا امروز کہ در ویم بر فضیلت پنج نماز از غیر انکار منکری و در راوی و اجماع امت از قوی ترین حجہا است از برای آنکہ رسول علیہ السلام فرمود کہ علمای امت من برگم را ہی جمع نشوند یعنی بر ہر چہ اجماع ایشان بران باشد حق و صدق همان باشد اما تفسیر و بدانکہ صلوٰۃ اسم است مرد عارا و در بعضی تفاسیر می آرد کہ چون عملوۃ را باشد تعالیٰ اضافت کند چہار وجہ را محتمل است یعنی صلوٰۃ از خدا تعالیٰ بر چہار وجہ است توفیق بر طاعت و عصمت از معصیت و مغفرت از ذنوب یعنی آمرزش از گناہان و زیادتی درجات یعنی رحمت علام الغیوب و چون اضافت بلا لکنی استغفار و دعا و نصرت مراد باشد و چون اضافت بمؤمنان کنی ثنا و تحیت باشد اما در شریعت عبارت از ارکان معلومہ و افعال مخصوصہ است اما افضل و ثواب وی قال النبی علیہ السلام افضل الاعمال بعد الايمان بالله الصلوٰۃ یعنی فاضلترین عملها بعد از ایمان آوردن بخداوند نماز است و اول چیزی کہ خداوند تعالیٰ بر مسلمانان از زمین ایشان فریضہ کرد نماز بود و اول چیزی کہ در قیامت حساب کنند نماز خواهد بود ہر کس از عہدہ پنج نماز بیرون آید از ہمہ محتہا برست و ہمہ دولتہا رسید قولہ تعالیٰ قد افلم المؤمنون الذین هم فی صلواتہم خاشعون یعنی فلاح و نجات یافتند بمؤمنان یعنی فیروز و دستگاری یافتند یعنی برستند از دوزخ و رسیدند بہ بہشت بمؤمنانی کہ در نماز خود خاشع بودند عبادۃ بن اہمامت رضی اللہ عنہ روایت میکند از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ استمود پنج نماز کہ حق تعالیٰ فرض گردانید بر بندگان ہر کس نیکو کند وضوئی آن پنج نماز را در وقت بگذارد از او رکوع و سجود آنرا تمام گرداند و خشوع در وی نگاہدار باشند آن بندہ را عہد نبرد یک پروردگار یعنی این کہ یا مرز او را و ہر کس بی پای ندارد و پنج نماز را بنامند آن بندہ را تہرید یک خداوند عہدی اگر خواهد او را بیا مرزد و اگر خواهد عذاب کند او را و این حدیث در مصابیح است و در زنجبیل حمیدی می آید بروایت ابن عباس و ابو ہریرہ رضی اللہ عنہم کہ گفتند رسول علیہ السلام خطبہ کرد از برای ما و در خطبہ خود چنین فرمود کہ ہر کس نگاہدار پنج نماز از نماز

و پای دار و هر جا که باشد بگذرد بر صراط روز قیامت همچون برق چپنده باول گروه از سابقان در روز قیامت روی وی همچون ماه شب چهارده باشد و در هر شب با نروزی که بگذارد پنج نماز او مستنوده باشد او را مزون و هزار شهید باشد حکایت است در زاد المقومین می آرد که معنی از اصمعی سوال کرد که درین نماز عبادتها کدام فاضلت است اصمعی گفت درین مافاضل ترین همه عبادتها نماز است گفت چرا گفت از برای آنکه عبادت فرشتگان بهفت آسمان در رویت از قیام و رکوع و سجود و تسبیح و با اینها قرآن در وی زیادت منگ گفت در نماز پنج رکن برکن ترجیح دارد گفت سجده بر همه ارکان ترجیح دارد که کمال خشوع و خضوع در رویت و بنده در هیچ حال بر حمت خداوند چنان نزدیک نشود که در حال سجده گفت از سجده هیچ چیز بالاتر است گفت هست یک چیز است که از همه بالاتر است گفت آن کدام است گفت منت پروردگار بر خود دیدن که بی سابقه خدمتی در ازل مراتج ایمان بر سر نهاد و سزاوار سجده خود گردانید و بی سابقه خدمتی زنا ترسانی بر میان تو بست و سزاوار سجده آتش گردانید من را این سخن در دل تاثیر کرد و سر بر آورد گفتم راست گفتی اسلام عرضه کن که در کشاوند کلمه بگفت و مسلمان شد پس بدانکه نماز در دنیا و آخرت سبب نجات است و بحکم کلام حق مکفر سیئات است قوله تعالی واقم الصلوة طرفی النهار و در لفظ

من اللیل ان الحسنات ین هیئ البسیات ذلک ذکرى للذاکرین یعنی پای دار نماز را از دو طرف روز یعنی نماز با دعا و نماز پیشین و نماز دیگر و زلفا من اللیل و در بعضی از ساعات شب یعنی نماز شام و نماز خفتن در مستحضر و لسان التریل میگوید که السلفه پاره از شب بدستیکه حسنت یعنی پنج نماز پر و نمون کند بدیها را یعنی صغایر از ذلک ذکرى للذاکرین آنچه یاد کردیم نپدست مرید گیرندگان را و از آیات که در قرآن ناطق است بفرضیت پنج نماز یک آیت این بود و در تفاسیر می آرد که این آیت در شان مقبل نماز فردا آمد و گفته اند در شان عمرو بن عزیبه آمد که زن غازی بدو کان و می آمد بخراخریدن چشم و سکه بر جمال آن زن افتاد بروی فتنه شد خواست که مراد خود از وی حاصل کند گفت این خرمالایق تو نیست با من بخانه آس که آنجا خرمای نیکو دارم و پرا بسرای خود برد و از سر او در خانه شدند آنگاه قصه می کرد زن و پرا اجابت نکرد مرد بسیار کوشید فایده نکرد زن گفت بی شما صنعت خنت صلاحک الغازی و عصیت بربک و لم تنل مرادک یعنی بدکاری که نکردی که خیانت کردی یا خود غازی را و عاصی شدی در پروردگار خود بوی خود ز سیدی مرد و از آن فعل پشیمان شد بادل پر حسرت و ندامت نزد رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله چه میگوئی در حق کسی که قصد حرامی کرد و همه فعلها سئو بد کرد و مگر زنا که نکرد رسول علیه السلام خاموش بود در ساعت این آیت نازل شد در تفسیر جو زجانی می آرد که رسول علیه السلام خاموش بود از جواب و گفت لا ادری ما اقول لك وقت نماز دیگر بود رسول علیه السلام و یاران نماز بجاعت بگذاردند چون از نماز فارغ شدند این آیت نازل شد رسول علیه السلام فرمود کجاست آن کس که گفت مرا آنچه گفت آن مرد برخاست و گفت ها انابا رسول الله ایک نم یا رسول الله رسول علیه السلام فرمود برو بدرستی و راستی که بیامرزید خداوند تعالی ترا این نماز که با ما بگذاردی و صحیح مصابیح می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه که آن مرد گفت یا رسول الله این خاصه مراست رسول علیه السلام فرمود لك و لجمع امتی کلهم یعنی ترا و همه است مراست هم در صحیح مصابیح می آید این حدیث قال النبی علیه السلام الصلوة الخمس و الجمعة الى الجمعة و رمضان الى رمضان مکفرات ما بینهن اذا اجتنب الكبائر یعنی پنج نماز و

جمعه تا جمعہ و ماہ رمضان تا ماہ رمضان مکفر و محوکندہ اند بدیہا را چون با جناب نمایند از کیا پر در تفسیر و سیط می آید این حدیث بروایت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ از ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ کہ رسول علیہ السلام فرمود کہ هیچ مسلمان نباشد کہ گناہی کند پس اذان وضو سازد و دو رکعت نماز بگذارد و از خداوند تعالی آمرزش خواهد از برای آن گناہ الا آنکہ آمرزیدہ شود آن گناہ وی رسول علیہ السلام این دو آیت بر خواند قولہ تعالیٰ ثم یستخضر اللہ یجد اللہ غفوراً رحیماً و قولہ تعالیٰ والذین اذا فعلوا قباحةً اوظلموا انفسهم الا یہی ما یبچارگان را توفیق طاعت ارزانی دار و صفایر و کسب پرمار اور گذار نہ

فصل دوم در شرایط وجوب نماز

بدانکہ شرایط نماز بر دو نوع است یکی شرط وجوب نماز و یکی شرط ادای نماز در رسالہ مقدمہ می آرد کہ شرایط نماز است نہ از برای وجوب نماز و شش از برای ادای نماز اما شرایط وجوب نماز عقل است و بلوغ و اسلام کہ بر بی عقل و نارسیدہ نماز نیست تا اگر یکی از ایشان بی حذر ترک نماز کند بروی قضا و تغذیر واجب نیاید و اگر ہم بگذارد تطوعی بود کہ بجای آورده بود اما تفسیر عقل بدانکہ عقل نورست کہ در دل انسان انداختہ میشود کہ آدمی بسبب آن مستعد ادراک اشیا میگردد و بسبب او ما خورد و ما جور خواهد بود و بسبب او ما سوز و منہی با سوختن او می شود و بسبب او تمیز میان حق و باطل میتواند کرد و بدرامی تواند دانست فی الجملہ او متفاوت می بود بتفاوت طبیعت اما آن مقدار کہ فرض گردانیدہ شود بدان اسلام و اعمال آنست کہ بدانند و در یاد منافع و مضار را و بدانند کہ اسلام چیز نیک و بد است و در متابعت او نفع است در دنیا و آخرت در کتاب الاحکام گفته است کہ آن مقدار خورد و دانستن نیک از زود نیک تر و از دود بد تر را جدا ساخت و بقول بعضی آن مقدار خورد باید کہ از ثواب دلیل تواند ساخت بر غالب و به نماندن در کافہ آورده است کہ عاقل آنست کہ مستقیم بود قول و فعل او آنچه غیر مستقیم بود نادر بود از وی و معنوی آنکہ مخلوط بود کلام و فعل وی گاہ یکبار غالب مستقیم بود و گاہ یکبار غالب غیر مستقیم بود در کتاب خوان الصفا می آرد کہ کب اللہ تعالیٰ العقل فی الملائکۃ لا شهوة و کب اللہ فی البہائم بلا عقل و کب اللہ العقل و الشهوة فی الانسان فمن غلب عقل شهوة فهو خیر من الملائکة و من غلب شهوة عقله فهو شر من البہائم یعنی ترکیب کرد خداوند تعالیٰ عقل را در ملائکہ بی شهوت یعنی ملائکہ را عقل را و اما شهوت نداد و بہائم را شهوت داد اما عقل نداد و آدمی را عقل و شهوت هر دو داد پس کس کہ غلبہ کند عقل وی بر شهوت وی او از ملائکہ بہتر باشد و ہر کس شهوت وی غلبہ کند بر عقل وی او از بہائم بدتر باشد در خلاصۃ الحقایق می آید کہ العقل ماخوذ من عقل البعیر یعنی عقل را از عقل بعیر گرفته اند و عقل را از بند شتر را گویند یعنی همچنانکہ عقل شتر را از رفتن باز میدارد عقل آدمی را از کارهای بد باز میدارد و سفیان بن عیینہ رح مے گوید عاقل آن نسبت کہ کہ نیک و بد بشناسد بلکہ عاقل آنست کہ چون نیک را بیند بگیرد آن را و چون بد را بیند بگذارد آن را در نوادر مولانا نجم الدین کاشی قزوینی می آرد در توفیق میان احادیث ثلثہ وہی قولہ علیہ السلام اول ما خلق اللہ تعالیٰ العقل و اول ما خلق اللہ القلم و اول ما خلق اللہ نوری و جہ توفیق آنست کہ مبدع اول در وی سے صفت است از جہت آنکہ داشت نفس خود و مبدع خود را و عقل نام بہاوند و از جہت آنکہ صادر شد از وی نفس متقننہ بعلم او را قلم نام بہاوند و از جہت آنکہ فایض نور

نبوت شد اورا نور نام نهادند پس یک نسی واحد بود که اورا سه اعتبار بود نسبت به اعتبار اورا نامی نهادند در کتاب مولود نسبی می آرد که وهب بن منبه قسم یاد کرد و گفت سوگند بدان خدائی که محمد را بر منی بخلق فرستاد که در هفتاد کتاب خداوند که بانبیا فرستاده است خوانده ام که عقل اولین و آخرین و حنب عقل حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم همچون یک دانه ریگ است در جنبت همه ریگهای عالم شاه مردان امیر المومنین علی رضی الله عنه میگوید عقل درختی است که بیخ وی تقوی و شاخ وی جفا و میوه وی نوع است پس تقوی که اصل این شجره است بنده را بسبب خصلت میخواند بقیقه دروین و بزهد در دنیا و با نقطاع از غیر بسوی الله تعالی و جفا که فرع این شجره است بسبب خصلت میخواند بصدق زبان و مسارعت بسوی خیرات و ترک شبهات اما جعفر صادق رضی الله عنه میگوید که عقل آلتی است که عطا داده اند ما را از برای اقامت عبودیت نه از برای اوراک ربوبیت هر کس که استعمال کند عقل را در اوراک ربوبیت فوت شود از وی عبودیت دور کند و در ربوبیت رافضی و بخدا اگر کسی تواند بود و بی خدا از خدای برخوردار بود و نوید شیخ ابوسعید قدس سره می آرد که حق تعالی عقل را بیا فرید آنگاه او را در مقام سمیت بدشت پس خطاب کرد که من انا عقل مخبر شد دیده عقل را بنور وحدانیت بنیاد گردانید پس خطاب کرد که من انما کیتم من عقل گفت انت الله لا اله الا انت پس نبود عقل را طریق معرفت الایم به و دویم شیخ ابوسعید قدس سره فرمود که بعقل اسرار ربوبیت نتوان یافت که وی محدث است و خداوند قدیم و محدث را بقدم راه نیست شیخ ابوالحسن خرقانی رحمه الله علیه میگوید که علمای است منفق اند که خدایا بعقل توان شناخت و ابوالحسن بعقل نگرست اورا تا بینا دید تا خداوند اورا بینائی ندهد نه بیند و نداند و ما بسیار کس از غرور عقل باز آوریم و قدم فی العقاید رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود مرا بوزیر راضی الله عنه که اجتناب نمائی از حرام کردد های خداوند و ادا کن فریضهای او را تا عاقل باشی این بود تفسیر عقل و احکام وی پس میگویم که شرط و وجوب نماز سه آمد نظر بر روایتی که در رساله مقدمه گفته است و اگر چه در روایات دیگر زاید برین یاد کرده چنانکه در فرایض الاسلام می آرد که شرط و وجوب نماز چهارست عقل و بلوغ و اسلام طهارت از حیض و نفاس و در ریاض الصامین و در بعضی از کتب فقه نیرمی آید که سمع نیز از شرایط و وجوب اعمال است تا اگر کسی در زمین زاده که خبر اسلام نبوی نرسید چون شامی و حیل و مثل آن وهم بران حال از دنیا بر رفت یعنی بعد از بلوغ چون این مقدار دانسته باشد که او را کسی پیدا گردانید و او بخود موجود نشده و عالم را صلح هست شرع حکم کند باین که با او بایمان رفته و تبرک نماز و سایر عبادات مفروضات ما خود و مغرب نخواهد بود نه بینی که نماز را در زاد و مکلف تکالیف شرعی نیست پس شرایط و وجوب نماز پنج باشد و اگر حدوث عالم را شرط و اریم شرایط و وجوب نماز شش شود و الله اعلم اما احکام بلوغ و علامت آن بدانکه ابتدای بلوغ پسران از دوازده سالگی است یکی آنکه خواب بنید و آب بآن چنانکه مردان بینند دویم احوال یعنی باردار گردانیدن چنانکه اورا زن و آن زن را از وی فرزند در دم پیدا آید سیم پانزده سالگی یعنی از دوازده سالگی تا پانزده سالگی اگر هیچ یک ازین دو علامت ندید چون پانزده ساله شود شریعت حکم کند بلوغ وی و فتوی برین قول است و اگر چه هفده و نوزده نیز گفته اند و این بلوغ بحکم است اما ابتدای بلوغ دختران از نه سالگی میتواند بود و علامت بلوغ ایشان یکی از چهار چیزی تواند بود چنانکه در هدایه و عامه کتب فقه میگوید تا اگر دختره سه ساله سه شبانه روز خون بنید آن حیض بود و حکم کند بلوغ وی یا اگر خواب بنید و آب بآن یا از شوهر او را فرزندی در دم پیدا شود حکم شود بلوغ وی و اگر هیچ یک ازین علامات تلافی ظاهر نشد تا پانزده سالگی چون پانزده ساله شود

شریعت حکم کند که وی بآنند شداهل تحقیق میگویند البلوغ نوعان بلوغ الرجال و بلوغ الصبیان بلوغ الرجال بجزو جرمین
 و بلوغ الصبیان بجزو جرمین عنهم یعنی بلوغ و نفع میباشد بلوغ مردان و بلوغ کودکان بلوغ مردان بی بیرون آمدن ایشان است
 از آرزو و دایفس و بلوغ کودکان بی بیرون آمدن منی است از ایشان حکایت یکی از محول یه هرات حکایت میکند که روز
 جمعه از ایام عید مسجد جامع هرات میرفتیم جمع کودکان دیدم جزمیباختند و پیری با ایشان نشسته بود و میان ایشان آن بی درد
 حکم بطاق و حفت میکرد ازین جزمی ر بود و یک شام میداد و وی شنود دیدم که از حضور جمعه غافل بود و سنای کار او بر باطل بود
 لحظه در وی نگریستم او می خندید من میگفتم آخر الامر او را امر معروف و نکر نشتنود و نهی منکر کردم التفات نمود از آنجا در گذشتم
 بجای مع درآمد و منبشتم و با خود گفتم ای فلان مدتی سپریا بالغ شنوده بودی اینک بین اگر ندیده بودی الهی ما را از باز بجزو

و هو اخلاص ده و در دین احلاص ده

فصل دوازدهم در ثواب نماز پسمای دارندگان و وعید کاهن نمازان

در صحیحین می آید بروایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود اذیتهم لوان نملها بیابا حد کویختل
 فیه کل یوم خمس اهل بقی من در نه شیء قالوا الا فذلک مثل صلوة الخمس یح الله هن الخطاب یعنی چه
 می بینید و چه گویند یعنی خبر کنید مرا که اگر بر در خانه یکی از شما جوی آب روان باشد و آن کس در هر روز پنج نوبت در آن جوی غسل
 میکند از شیخ و درن میسج برتن وی چیزی باقی ماند گفتند فی یا رسول الله رسول علیه السلام فرمود که مثل پنج نماز است
 که محو گرداند خداوند تعالی بدان پنج نماز خطایا را یعنی کسیکه بر اقامت پنج نماز مداومت نماید از صنایر بزرگی چیزی باقی نماند
 یعنی حق تعالی همه را عفو کند و پیامر زو و قال النبی علیه السلام الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین
 و من ترکها فقد هدم الدین یعنی نماز ستون دین است پس هر کس بر پای دارد نماز را بدرستی که بر پای داشته باشد دین
 را و هر کس ترک کند نماز را بدرستی که ویران کرده باشد دین را و در تفسیر معنی می آرد از ابو بکر صدیق رضی الله عنه که گفت پنج وقت
 نمازی در نیاید الا آنکه ملائکه نمانند که ای نبی آدم بر خیزید بسوی آنتشی که از برای لفظهای شما فروخته اند پس بنشانید آنرا بنماز خود و در ترجمه
 عقائد امام ناصر الدین سید ابوالقاسم کمر قندی روح می آرد این حدیث با قال النبی علیه السلام من تمسک بلسنتی عند
 فساد اصنی قلبه اجر صاۃ شهید یعنی هر کس چنگ در سنت من زند در فساد امت من یعنی بر سنت و جماعت باشد
 و پنج نماز را بجاعت نگاهدارد در هر شبانه روزی مزد شهید در دیوان عمل وی نویسد و در حدیث دیگر فرمود که پنج نماز

خداوند تعالی بر بندگان فرض گردانیده هر کس نیکو کند وضوی آزاد تمام کند رکوع و سجود آزاد و خشوع در روی نگاه دارد و هر جا باشد نماز را بگذارد فردای قیامت روی وی مانند ماه شب چهارده تابد و بگذرد از صراط همچون برق چنده با اول زمره از سابقان و در حدیث دیگر فرمود که فرق میان بنده و کفر ترک نماز است یعنی فرق میان مؤمن و کافر بنماز است که مؤمن گذارد و کافر نگذارد اما منافقان آنانند که گاه گذارند و گاه نگذارند چه کن تا از میثاقان نماز باشتی نه از مصلیان ظاهری که ویل و او نیست در جهنم که جای باطل ایشان است و آن کسانی اند که از نماز بطاهر وی قناعت کرده اند و عم و پروای آن ندارند که ارکان و فرایض نماز بدانند و بکسان خود می آموزند و ای برایشان و هر راوی برایشان قوله تعالی قویل للمصلین الذین هم عرضوا لولئهم ساهون یعنی ویل و وائی و سختی عذاب در که جهنم هر نماز گذارانی را که از نماز خود سهو کنند گانند در مدارک و وسیط می آرود که مراد سهو ترک است یعنی آن کسانی که گاه گذارند و گاه نگذارند و این از عادت منافقان است که منافق چون تنها بود نماز نگذارد و چون در میان مردمان بود نماز گذارد و فرود میرود و بر می آید و افعال نماز گذاران بجای می آرد و حال آنکه دل وی از فرضیت نماز غافل است و بر مردمان می نماید تا گویند او نماز میگذارد و آن از ترس ملامت مردم و بیم ذره باشد نه از برای خداوند بزرگ نماز از عذاب ترسد و باور جن آن امید رحمت ندارد و این محض نفاق است شجر نمازیانی بسائی نیز زد؛ چه نانی که آن استخوانی نیز زد؛ اگر گاه ترک نماز میکنند بی عذر شرعی این و عبید در حق و سیت اما آنکه در تنها بروی بگذرد که میثاقی وی بسجده بزین نرسد دانی که حال وی چگونه خواهد بود این فقیر تتبع کتب محدثان معتمد کرد و زیادت از سبت راوی از کبار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین یا تم در احادیث متفرقه که هر یک روایت میکنند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس یک نماز را بلی عذر شرعی بزرگ کند یعنی نگذارد تا وقت وی بیرون رود و کافر شود اما اسامی رواة احمد حدیث مذکوره از صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و اسامی کتب حدیث را نیز اینجا یاد کنیم از جهت اعتماد را اما مقدم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و ابن عمر و ابن عباس و ابو هریره و معاذ جبل و عبد الرحمن عوف و بریده و ابو درود و ابو امامه و عبد الله بن عمر و سعید بن ابی وقاص و ثوبان و ابن مسعود و ابن ابی شیبه و عباده بن الصامت و جابر بن عبد الله و ام ایمن و امیمه مولات رسول الله صلی الله علیه و سلم و غیر ایشان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اما اسامی کتب محدثان معتد چون سند امام احمد و سنن ابو داود و بحسانی و ابوعیسی زندی و ابو عبد الرحمن نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و تاریخ بخاری و صحیح مسلم و کتاب ابو بکر بن شیبه و کتاب ترغیب و ترهیب حافظ عبد العظیم منذری قدسی و کتاب ابو نعیم اصفهانی و کتاب حافظ جلیل ابو بکر بیهقی و اوسط طبرانی و کتاب بزار و ریاض المصلین پس واجب نمود یاد کردن آن احادیث را که درین معنی وارد است بروایت رواة مذکورون از کتب مذکوره تا موجب فائده تمام و سبب توبه عام گردد در تاریخ بخاری و در کتاب ابویان ابو بکر بن شیبه و حدیث می آید بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول علیه السلام که فرمود من لم یصل فهو کافر و قال علیه السلام من ترک الصلوة فقد کفر در کتاب ابو نعیم اصفهانی می آید بروایت ابن عباس و معاذ جبل و عمر بن خطاب و امیمه رضی الله عنهم که رسول علیه السلام فرمود من ترک الصلوة منتحلاً احبط الله عمله و برئت منه ذمته الله تعالی حتی یراجع الله عز و جل در سند امام احمد و سنن ابو داود و صحیح ابوعیسی و صحیح ابو عبد الرحمن نسائی و صحیح ابن حبان و کتاب حاکم ابو عبد الله

نیشاپوری

بنی شاپوری و کتاب ترغیب و ترهیب حافظ عبد العظیم مندری مصری می آید بروایت بریده که گفت فرمود خدا صلی الله علیه و سلم شنودم که میفرمودوا العهد ببيتنا و بيننا الصلوة فمن تركها فقد كفر و رواه وسط طبرانی می آید بروایت شاه مفسر ان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود من ترك الصلوة لقی الله وهو عليه غضبان در کتاب بزار و ترغیب حافظ عبد العظیم مندری مصری می آید بروایت ابو هریره از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود لا سلام لمن لا صلوة له و لا صلوة لمن لا وضوء له در کتاب حافظ جلیل ابو بکر بیهقی و در صحیح ابن ماجه می آید بروایت ابو درود از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت وصیت کردم از خلیل من یعنی حضرت نبی صلی الله علیه و سلم و لا تترك صلوة مكتوبة متعمدا فمترکها متعمدا فقد نزلت الذممة در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم مندری قدسی می آید بروایت ابوانامه و عبد الله بن عمر و سعید بن ابی وقاص ابن مسعود و ام ایمن و ابو درود و ابان شیبیه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود من ترك الصلوة فقد كفر در ریاض المصلین در کتاب ترغیب و ترهیب می آید که عبد الله بن شیفیق عقیلی گفت بودند اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم که نمیدیدند چیزی را از اعمال که ترک آن کفر باشد غیر از نماز در کتاب ترغیب و ترهیب می آید بروایت محمد بن نصیر مروزی که گفت شنودم از اسحق که میگفت صحیح عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان تارك الصلوة كافر در مسند امام احمد و صحیح مسلم و صحیح ترمذی می آید بروایت ثوبان و بریده و عبادة بن الصامت و جابر بن عبد الله از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بین الرجل و بین الكفر ترك الصلوة و این لفظ روایت مسند امام احمد است و لفظ روایت صحیح مسلم اینست که بین الرجل و بین الشرك و الكفر ترك الصلوة و لفظ روایت صحیح ترمذی چنان است که بین الكفر و الايمان ترك الصلوة در ترغیب حافظ عبد العظیم می آید که جماعت انبوه از صحابه و از کسانی که بعد از ایشان بوده اند متفق اند بر تکفیر کسی که یک وقت نماز ترک کند بعد تا تمام وقت آن نماز بیرون رود و چون عمر بن الخطاب و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و معاذ جبل و جابر بن عبد الله و ابو درود و غیر نام رضوان الله علیهم جمعین در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم در ریاض المصلین می آید از محمد بن خرم که گفت چنین آمده است از امیر المومنین عمر بن الخطاب و معاذ جبل و عبد الرحمن عوف و ابو هریره و غیر ایشان از صحابه رضوان الله علیهم جمعین که هر کس ترک کند یک نماز را عمدتا وقت وی بیرون رود پس او کافر و مرتد بود و ندانستیم از صحابه پس درین قول مخالفت ایشان کرده باشد مضمون این پانزده حدیث و آثار آنست که هر کس یک نماز عمدتاً ترک کند تا وقت وی بگذرد کافر شود و مرد آن باشد و الله اعلم که چون از آن بی گم شود یا خود بشنود می آید که ترک نماز کرده باشد دوم آنست که کافر میگردند و با الله اعلم بمراد رسول صلی الله علیه و سلم این خود اجماع اصحاب حدیث بود اما از آنکه فقہ نیز جمعی کثیر متفق اند بر تکفیر تارک یک نماز عمدتاً چون امام احمد حنبل و اسحق راهویه و عبد الله بن مبارک و ابراهیم نخعی و حاکم بن عیینه و ایوب سجستانی و داؤد طیالسی و ابو بکر ابی شیبیه و زبیر بن حرب و غیر ایشان پس ای برادر بوقامی مسلمانان بر تو که بر اقامت پنج نماز مداومت نمائی و در ادای صلوة کاهلی منمائی که کار صعب و دشوار است چه کنی اگر در قیامت اجتهاد این بزرگان و امامان حق بیرون آید و حق تعالی حکم بقنوی ایشان کند و تفسیر معنی می آید که در زمان پیشین ابلیس را میدیدند مردی از وی پرسید که یا باقره چگونه تا مانند تو باشم گفت هرگز هیچکس از من این نه طلبید تو چگونه بطلبی گفت من دوست میدارم که همچون تو باشم ابلیس گفت اگر میخواهی که چون من

باشی خوار و سہل انگار نماز را و پاک مدار از سوگند چه دروغ باشد چه رست آن مرد گفت عہد کردم با خداوند کہ ترک کنم نماز را و ہرگز سوگند نخورم بلبس گفت بچکیس را از خود حیلہ گرفتند دیدم الا ترا کہ از من حیلہ گرفتہ بودی مذہب امام احمد حنبل رح آنست کہ تارک یک نماز را کہ عذر ترک کردہ باشد بکشند و بکفر کشند زیرا کہ او کافرست و او را نشونید و کفن نکنند و بروی نماز نکنند و در گورستان مسلمانان نہنند و سرگوری بر نیارند بلکہ رس در پای او بندند و چون مرد را اورا بکشند و در صحرای گوری بکنند و او را در آنجا افکنند و خاک بر سر وی کنند و علامت قبر پدید نکنند تا کسی از برای وی تکبیر نگوید و مذہب امام شافعی رح آنست کہ ہر کس یک نماز را بی عذر شرعی ترک کند او را بکشند اما بحد کشند نہ بکفر کہ جرم وی جز بکشیر پاک نمی شود و لیکن حکم وی چون مسلمانان دیگر باشد و این روایت در مظلوم است در باب شافعی رح و قاتل الصلوۃ عدا یقتل اما امام عظیم و یکی از اصحاب شافعی رحمہما اللہ بر آنند کہ تارک نماز را جس کند و او را ادب میکنند تا تن وی خونکند بر نماز گذاردن آن گاہ او را از زندان بیرون آرند و زراد المقومین علی کار کہ علماء سلف نبشتہ اند کہ ہر کس پنج چیز بازگیرد پنج چیز از وی بازگیرند ہر کس زکوٰۃ مال بازگیرد و حفظ مال از وی بازگیرند و ہر کس عشر بازگیرد بکت از دخل وی بازگیرند و ہر کس صدقہ بازگیرد و تدرستی از وی بازگیرند و ہر کس دعا بازگیرد و حاجت از وی بازگیرند و ہر کس حرص خود از نماز بازگیرد دوم آخر کلمہ شہادت از وی بازگیرند بخود باللہ من ذالک ای درویش خوف خانت در پیش داری و بیشتر خطر زوال ایمان در دم آخر میباشد پس ترک نماز سبب زوال ایمان میگردد و بیای داشتہ نماز سبب استنارت قلب و ویست سعادت و جہانی میشود قال النبی علیہ السلام الصلوۃ نور یعنی نماز نورست مرصہ خود را یعنی نماز در دنیا سبب و شنی دل میگردد و در آخرت نوری بر صراط تو چہ دانی کہ دوستان حق را از نماز چہ کار ہا بر آمدہ و چہ حاجت ہا روا شدہ حکایت نقل است کہ وقت عبد اللہ طاہر کہ امیر خراسان بود و تخت گاہ در میشاپور دشت مردا ہنگراز شہر بہرات بہ میشاپور رفت و یک چند آنجا کار کرد و غریمت کرد کہ بہرات باز آید بسوی اہل و عیال خود و در آن وقت عبد اللہ طاہر سر سبز گانہ فرمودہ بود تا را بہ ہزار از زندان ایمن دارند از قضا سر سبزگان دزد گرفتہ بودند و امیر را خبر کردہ ناگاہ یکی از زندان از ایشان بگریخت ایشان تہر سیدند مردا ہنگر شکیبہ کردہ بود او را بگرفتند و با دزدان پیش امیر آوردند بفرمودہ ایشان از زندان بردند و تفحص نکردند و خواجہ اہنگر دست کہ کار از کجا کشاید و مقصود از کجا بر آید طہارت ساخت و در گوشہ زندان نماز مشغول شد و ہر دو گانہ کہ بگذاردی سر بسجده نہادی و تہر حق فرستادی و مناجات دل سوز آغاز کردی و گفتی خداوند انو میدانے کہ سن ازین کار بیگناہم چون شب درآمد عبد اللہ طاہر بخواب دید کہ چہار شخص بصلابت آمدند و چہار گوشہ تحت وی گرفتند کہ گونہ ساز کنند از خواب درآمد کلمہ لا حول بر زبان راند و وضو ساخت و دو گانہ بگذار زہی در گاہی کہ شاہ و گنہا ہر کراہی پیش آید روی بدین در گاہ آرد و نیاز خود عرضہ کنند باز در خواب شد همان خواب دیدیم چہین تا کرت چہار ہمان چہارتن را میباید کہ چہار گوشہ تحت وی میگرفتند تا گونہ ساز کنند تہر سید دست کہ آہ مظلوم دردی رسیدہ است چنانکہ گفتہ اند مثنوی

گند صد ہزار تیر و تیر | آنچه یک پیرہن کند جسر | ای بسا نیزہ عدد شکنان | ریزہ گشت از دعای پیر زنان
 ہم در غب زندانیان را بخواند و گشت بیج مظلوم در زندان میدانی کہ محسوس مانده باشد زندانیان گفت ای امیر باد ہم کہ مظلوم گشت اما مردی می بینم کہ در زندان پیوستہ نماز میکند ارد و مناجات و سوز میکند بفرمودہ تا او را حاضر آوردند از حال و سے

۱۴

تفحص کرد و دانست که وی بگناه بوده است عذر خواست و گفت با من سه کار بکن اول آنکه مرا اجل کن دویم آنکه هزار درم حلال از من قبول کن سیم آنکه هر گاه که ترا همی پیش آید پیش من آئی تا کفایت کنم مرد آهننگ گفت آنچه گفتی مرا اجل کن کردم و آنچه گفتی هزار درم قبول کن کردم اما آنچه گفتی چون ترا همی پیش آید بدرگاه من آئی این نتوانم کرد و گفت چرا گفت از برای آنکه خداوندی که از برای چون من گدای تحت چون نو باد شاهی رادشبی چهار بار نگو سار کند در گاه او را گذشتن و حاجت خود بنیر برین شرط بندی نباشد مرا از نماز گذاردن کدام کار در بند شد تا پناه بخیر برم عزیز من در رحمت کشاده است و خوان کرم نهاده که طلبید که ندانند که آمد که قبول نکرند خواری تو از دون همی تست والا شعبر بر آستان عبادت که سر نهادش بی که لطف دوست بر پیش هزار درم رفته رابعه رحمة الله علیها از شخصی شنید که گفت خدا یاد در رحمت خود بر من بکشای رابعه گفت ای مسکین در رحمت حق بسته بود تا این مان بکشاید مشومی

بیدلی میگفت در وقت دعا ای کریم آخر در می بر من کشا رابعه آنجا مگر بنشسته بود گفت ای غافل که این در بسته بود الهی قاضی الحاجات تویی حاجات دینی و دنیایه ما را بر آورده خیر گردان و از محنت جی دنیا و آخرت نجات بدار

فصل سیزدهم در فضیلت از جماعت و وعید ترک جماعت کردن

در صلوٰة مسعودی می آرد که نماز جماعت فضیلت دارد بر همه عباد و نهاد شرح منظومه می آرد که اگر کافی بصف جماعت در آید و نماز جماعت گذارد و شریعت حکم کند با سلام وی عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما روایت کند از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود هیچ مرد مسلمان طهارت نیکو سازد و نرود بسوی مسجد از مساجد برای نماز تا بگذارد در آن مسجد نماز جماعت مگر آنکه نویسد خداوند تعالی از برای آن بنده بهر قدمی یک نیکی و محو کند از نامه وی یک بدی و بر آرد از برای وی یک درجه در بهشت تا بودیم ما که قدمهای خود را نزدیک می نهادیم در راه مسجد در صحیح بخاری می آید روایت ابو سعید از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود صلوٰة الجماعة افضل من صلوٰة الفرد خمس و عشرين درجة هان و روایت ابی سعید ثقفی روایت ابن عمر رضی الله عنهما بسج و عشرين درجة یعنی نماز جماعت بست و پنج درجه فضیلت دارد بر نماز که تنها گذارند و این روایت ابی سعید خدری است اما روایت ابن عمر رضی الله عنهما بست و هفت درجه است و این هر دو روایت در صحیح بخاری است وجه توفیق میان این دو روایت آنست که اول حکم بست و پنج درجه بوده است و آخر بست و هفت درجه رسیده است کذا سمعت فی الدرس و در حدیث دیگر فرمود تکبیرة الاولى خیر من الدنيا و ما فیها یعنی در یافتن تکبیر اول با امام بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است یعنی از حبس دنیا در مصابیح می آرد روایت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که فرمود من صلی الحشاء فی جماعة کان کقیام نصف لیلة و من صلی الحشاء و الفجر فی جماعة کان کقیام لیلة یعنی هر کس نماز ختن جماعت بگذارد همچنان باشد از روی ثواب که نیمه از شب نماز گذارده باشد و هر کس نماز ختن و نماز بباد او هر دو جماعت بگذارد از روی ثواب همچنان باشد که تمام شب نماز گذارده و پنج نخلته در کتب حدیث می آید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که ابلیس در وقت دیوان و متابعان خود را جمع کند و گوید که بکشید و مدد گاری کنید یکی در وقت نماز که بنده مؤمن روی مسجد آرد از برای نماز جماعت شیطان ذریه خود را جمع کند و گوید ای فرزندان و متابعان من جهل کنید

تا اورا ازین کار بگردانیم دویم در وقت مردن و مفارقت روح از بدن ذریعہ خود را جمع کند و گوید کہ بگوشتید و جہد کنید کہ نفسی چند
 بیش نماند است باشد کہ ایمان از وی بر بایم و اورا در زمرہ خود مآریم و با خود یار گردانیم رسول علیہ السلام فرمود ہر بندہ مؤمن
 کہ در وقت نماز دل خود را اشتغال دنیا قلغ گرداند در وقت نماز وی بحضرت بی نیاز آورد و خود را از وسوسہ شیاطین نگاہدار
 و نماز را بگذار حق تعالی بشارت لاتخافوا ولا تحزنوا بواسطہ ملائکہ گوش اورا سازد و بدانکہ مردگان اولین و آخرین جمیع نماز وی
 آنکہ یکبار خدایا یاد کنند و در حسرت آنکہ یکبار بصف جماعت در آید و منی توانند ترا کہ فرصت دادہ اند غنیمت شمار خبر
 نقل است کہ ہر روز با دعا فرستہ است کہ در گورستانہای مسلمانان ندا میکند کہ ای ثاہران از سر تخت تختہ آتشوی گرفتار آمدہ
 ای پیران عمر ضایع کردہ ای جوانان چہان ناویدہ ای محبوسان زندان کجای ساکنان زوایای خاک ثنادرین دل خاک و
 تنگنای لحد چہ آرزو دارید ہر یک بزبان حال میگویی کہ ما را متاع و ضیاع دنیا نمی باید احترام و احتشام اہل روزگار نمی بایم
 آرزوی ما ہمین است کہ یک بار بصف جماعت در آیم یا یکبار یاد خدا کنیم آی بچارہ غافل زود خواهد بود کہ تویز محبوس زندان
 لحد گردی از احد شرمدار و اوقات ضایع گذار کہ عمر از ان عزیزتر است کہ اورا در باز چہ دنیا صرف گردانی و کاراموز بفرما حوالہ
 کنی یا فکر معاش دہ سالہ و صد سالہ کنی شعر لا تو خیر عمل ایوم رغد فاذا جاء غد جاء الحمد عمر سر پایہ شریف

است سودا بد حاصل کن کہ ماست در آخرت سود ندارد قطعہ	ہر نفس از عمر چو سر پایہ است	سودا بد جوئی اگر عاقبتی
جہت نباشد کہ پیشین بگذرد	در ہدایہ فقہی آید این حدیث قال النبی علیہ السلام	حاصل اوقات بہ بیجا صلی

الجماعۃ سنۃ من سان الہدی لا ینتخلف عنہا الا من افاق یعنی نماز جماعت سنتی است از سن ہدی باز نایستد و
 ترک نکند نماز جماعت را مگر کسی کہ منافق باشد و در حدیث دیگر فرمود لا صلوة لجماد المسجد الا فی المسجد و این فقہ
 فضیلت است در فرودس الاخباری آید این حدیث کہ رسول علیہ السلام فرمود جفا و کفر و نفاق آنست کہ منادی حق
 بخواند مرا و او اجابت نکند یعنی مؤذن بانگ نماز اقامت گوید و او بجماعت حاضر نشود و در حدیث دیگر فرمود کہ بسندہ است
 از بد بختی و بی بہرگی مرد ہمین کہ منادی حق اورا بخواند یعنی مؤذن و او اجابت نکند و بجماعت حاضر نشود و در حدیث دیگر فرمود
 کہ بدرستی کہ فسد کردم کہ بفرمایم جانان قوم خود را تا دستہای سیزم جمع کنند و مؤذن را بہ فرمایم تا بانگ نماز اقامت کند پس
 بسوزم خانہای کسانی را کہ بجماعت حاضر نشوند و بقول امام مالک و بقول امام منصور ماتریدی رحمہما اللہ نماز جماعت
 فریضہ است و متسک ایشان بدین آیت است قوله تعالی وادکوا مع الواکعین یعنی رکوع کنید بارکوع کنندگان و این
 معنی حاصل نمی شود بجماعت و نیز رئیس اہل سنت و جماعت علم الہدی ابو منصور ماتریدی رح میگوید اگر من دائم کہ مردمان
 باواز طلب مسجد حاضر شوند بفرمایم تا بیخ وقت نماز بر در مسجد ہدیل بزنند در غنیۃ القنادی می آرد کہ ہر کس بے عذر شرعی
 ترک جماعت کند تفریر بر وی واجب شود و امام و ہمسا یگان آئم باشند اگر او را منع نکنند و نیز در کتب فقہی می آید این روایت
 کہ در ہر موضع کہ سہ تن باشند اگر بانگ نماز جماعت را ترک کنند واجب بود بر پادشاہ اسلام کہ با ایشان حرب کند بتر و نیزہ
 و شمشیر در شامل بہقی می آرد اہل دہی یا اہل محلتی یا قبیلہ اگر بانگ نماز ترک کنند و جماعت را براندازند کشتن ایشان بقول
 امام محمد رح مباح بود و خلاصت الفتاوی آورده است کہ اجابت مؤذن بقدم است نہ بزبان تا اگر بزبان جواب گوید بانگ

نازرا و جماعت حاضر نشود جواب نگفته باشد و اگر در مسجد بود جواب بروی واجب نبود حکایت در تریب الصلوة می آرد که امام ابو یوسف القاضی رح در مجلس هارون الرشید بود شخصی بر دیگری دعوی کرد پیش امام وزیر هارون گواهی داد امام ابو یوسف گواهی وی نشود خلیفه گفت چرا گواهی وی نمی شنوی گفت از برای آنکه شما روزی کاری فرمودید گفت من بنده شمایم اگر راست گفت گواهی بنده نتوان شنید و اگر دروغ گفت گواهی دروغ گوی مقبول نباشد خلیفه گفت اگر من گواهی دهم شنوی گفت نمی گفت چرا گفت از برای آنکه تو نماز جماعت نمیگذاری گفت من بهیات مسلمانان مشغولم امام فرمود آنجا که طاعت خالق بیاید طاعت مخلوق راه نباشد خلیفه گفت راست میگوئی بفرمود تا در سرای وی مسجد ساختند و نمودن و امام حسین کردند و من بعد نماز جماعت میگذار و سلف در خدمت حق چنین بوده اند و صیاط چنین بجای آورده اند امر و زمین که کار مردم بچار رسیده است ای بسا جایها که در آنجا از اسلام جز الف و سین و لام چیزی باقی نمانده یعنی هم بلا سنی و از حقیقت اسلام بجز نام و نشان نه بماند چنانکه رسول علیه السلام در حدیث صفت آخر الزمانیان کرده در آنجا فرموده لایبقی من الا اسلام الا اسمه یعنی باقی نماند در میان ایشان از اسلام مگر نامی و از قرآن مگر سبی و این حدیث مشهور است و در کتب بسیار سطور است راه واضح و روشن است اما سالکان کم اندر با سعی میدان در از مرد میدانی فی خلقان جهان چنانکه میدانی فی بنظر شاهان با و لیا میماند در باطن شان بوی سلمانی فی قوله تعالی و اذا دایتم تعجبك اجسامهم وان یقولوا السمع لقولهم الی قوله فاحذروهم فقاتلهم الله انی یوقون امام قشیری رح در رساله خود میگوید شعری اما الخیام فکما تخیامهم وادی نساء طی غیر نساء آنها یعنی خیمها مانند است خیمهای ایشان اما قبیله همان قبیله نیست و بعرفت و بساط در نور دیده آمد و حرمت شریعت از دلها بیرون شد و غفلت مستولی گشت حکایت سلطان العارفین میگوید خواستم که سخت ترین عقوبت برتن خود بدانم که چیست بیخ چیز بدتر از غفلت ندیدم و آتش دوزخ با آدمی آن نکند که نیک دره غفلت کند الهی همه را از خواب غفلت بیدار گردان بفضلك و کریمک

فصل چهاردهم در امامت و شرایط امام

بدانکه از اعتقاد حق و مذہب سنت و جماعت یکی آنست که نماز کردن از پس هر نیک و بد و اداری زیرا که رسول علیه السلام فرمود صلوا خلف کل بر و فاجر یعنی نماز گذارید از پس هر نیک و بدی پس بنا برین حدیث امام معصوم شرط نباشد خلاف مرد و نفس را خدا هم الله تعالی که ایشان امام معصوم شرط میدارند از برای امامت و مذہب حق آنست که جز نبی یا پیغمبر معصوم نیست از آدمیان و بر تقدیر قول روحانی که امام معصوم شرط میداریم میگوئیم لازم نیست که امام نماز معصوم باشد زیرا که در زمان رسول علیه السلام و در زمان صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اما مان بودند مساجد و جماعتها میکردند و اگر امام معصوم بایستی رسول علیه السلام و صحابه نگذاشتندی که ایشان امامت کردند و دیگر آنکه امام سه است امام نماز چون آنکه مساجد و امام علم چون امام عظم و امام شافعی و غیر ایشان و امام عالم پس بر تقدیر که امام معصوم باید امام عالم مراد باشد نه امام علم و امام نماز و الله اعلم اما از برای نماز هر چند امام معصوم شرط نیست لیکن مستند و فاضل

رانیز نشاید که با امامت نصب کند بلکه امام متقی و پرهیزگار باشد تا نماز قوم بی گناه است بود و وحی تعالی از ایشان بنیاید
 زیرا که تقوی شرط قبول عمل است قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین و نماز از پس فاسق مکروه است و رقنای خدا
 آورده مردی امامت میکند مرقمی را و حال آنکه آن قوم او را کاره میدارند اگر امامت قوم بجهت فساد امامت مکروه باشد
 امامت وی و اگر از جهت آنست که او سزاوارتر است با امامت مکروه باشد امامت وی در کتیر میگوید مکروه است امامت بنده
 و اعرابی و فاسق و مبتدی و نابینا و ولد زنا و مکروه است امامت تمام کسی که لحن میکند کسی که خوش آواز باشد و آنکه و قوف رعایت
 نکند نیز مکروه است امامت وی و این روایت در متفق قاضی خان است و در جامع الوقوف و خلاصه الوقوف نیز مذکور است
 ان من لا یقف فی موضع الوقوف و یقف فی غیره موضعه لا یدبغی ان یؤمر للناس و یکروهه لا فتلء به و دراز
 گردانیدن نماز و مکروه است جماعت زنان و اگر بگذارد آنکه امام بود در میان زنان بایستد و پیش نرود زیرا که رسول علیه السلام
 فرموده مؤخر در ایستادن نماز زیرا که خداوند ایشان را مؤخر داشته اما فاسد است اقتداء مرد بن و بکبودک نابالغ زیرا که نماز وی نقل
 است و همچنین فاسد است اقتداء طاهر مجذوب و قادی باقی و پوشیده بپوشیده و اقتداء بر کج و سجود گذارنده بمومی یعنی با شارت
 گذارنده و اقتدای فرض گذارنده بناقل گذارنده و بفرض کننده دیگر قضایا و اما ما جایز است اقتداء متوضی به تیمم و پای شونیده مسح
 کشنده و ایستاده نشسته و متقل بمقرض واحد و بمومی مثل خود یعنی کوز پشت و با شارت گذارنده و امام باید که رعایت
 مذمبین کند تا نماز هر دو فریق جایز باشد و اقتدای ایشان بوی درست آید و آنچه عالی پیش خاطر است بست و هفت چیز است
 که امام را نگاه باید داشت تا امامت هر دو گروه را بشاید هفده از آن امام شافعی مذمب را رعایت باید تا اقتدای حنفی مذمب
 بوی درست بود و دیگر امام حنفی مذمب را نگاه باید داشت تا اقتدای شافعی مذمب بوی روا باشد اما آن هفده که امام
 شافعی مذمب را نگاه باید داشت اول آنکه سبحانک ما عرفناک حق معرفتک نگفتن باشد و دوم انا مو من انشاء الله
 نگفته باشد سیم عمل را از ایمان ندارد چهارم ایمان را کم و زیاده گوید پنجم در قبله مایل نباشد ششم در مذمب متعصب نباشد
 هفتم در قلتین وضو نساخته باشد هشتم بر جامه وی منی نباشد زیادت از درمی نیم خون از سر زخم درنگزشته باشد نهم در غسل
 جنابت ترک مضمضه نکرده باشد یازدهم ترک استنشاق نکرده باشد دوازدهم مسح سر باندکی اکتفا نکرده باشد سیزدهم بر
 مسح موزه نیر باندکی اکتفا نکرده باشد چهاردهم فی نکرده باشد پانزدهم در قعدہ اولی صلوات نخواند شازدهم در غیر تکبیر اول در
 تکبیرات دست بر ندارد هفدهم نابالغ نباشد زیرا که او متقل بود و قوم مقرض و اقتدای مقرض مبتقل درست نبود در هر دو
 مذمب چون این شرایط موجود بود و اقتدای حنفی مذمب با و درست بود و اگر شرایط رعایت نکند وبال او را بود چون مقتدی
 نماید حال ویرا اما شرایط عشره که امام حنفی مذمب را باید تا اقتدای شافعی مذمب با و درست بود و در وضو است اول نیت
 کردن دویم ترتیب نگاه داشتن دو بعد از وضو است اول آنکه مس عورت علیظ خود نکرده باشد و دویم مس نسائیز نکرده باشد
 و شستن و گیر در نماز است اول نیت امامت دویم بسم الله در اول فاتحه گوید سیم فاتحه ترک نکند چهارم تعدیل رکان بجای
 آورد پنجم برتن و جامه و جای نماز وی از نجاست چیزی نباشد ششم این بود شرایط که امام مذمب را باید در تنبیه النافلین فقیه
 ابواللیث سمرقندی رح می تار و شرایط امامت ده چیز است اول آنکه امام قرآن خوان باشد و لحن نکند دویم آنکه تکبیر درست

گوید

گوید و پریده کند سیم رکوع و سجود تمام کند چهارم خود را از حرام و شبهت نگاهدارد و پنجم تن و جامه را از نجاست نگاهدارد ششم قرآن بسیار بخواند مگر برضای قوم هفتم بخود محتسب باشد ششم در نماز نشود تا اول سمرزش خواهد خورد و او قوم را که شفیق قوم است نه چون سلام دهد خود را تنها دعائ کند که خیانت کرده باشد قوم را و هم چون غریب در مسجد آید از برای وی چیزی طلبد و رقتیه میگوید که امامی تر کلام است میکند از برای زیارت افر برای خود در زیارتان یک هفته یا مانند آن یا بعلت مصیبت یا از برای استراحت باکی نیست و مثل آن عفوست در عادت و در شریعت و در خزانة الفقه می آرد که امام نماز گذارد با قوم بعد از آن دانست که نماز بغیر طهارت گذارده واجب بود بروی اعاده نماز با طهارت و بر قوم واجب نیاید و واجب نبود که قوم را اعلام کند که وی بی وضو نماز گذارده و آن هم نشود بترک اعلام حکایت نقل است که ابو عمر و بن العلاء بصری رح که یکی از قرا اسبعه است روزی در محراب ایستاد تا امام کند روی بسوی قوم کرد و گفت سئو و یعنی ای قوم راست بایستید این بکفایت و نغز برود و میپوش شد چون بخود باز آمد پرسید که چرا چه بود گفت در آن زمان که قوم را گفتم راست بایستید بسرمین در دادند که ابو عمر و تا اول راست ایستاده که دیگران را بر راست ایستادن میفرمائی پس بنده باید که در راه خدا ظاهر و باطن خود را درست دارد و بر عبادت استقامت نماید چنانکه حبیب خود را امر کرد قوله تعالی فاستقم كما امرت و آن حدیث که رسول علیه السلام فرمود که هر کس پیر کرد مرا سوره بود و اخوات آن یعنی از آنکه تفسیر و تشریح گفته اند معنی برین آیت است چون وی بکمال نبوت و رسالت خود این میگوید از سمیت این خطاب با این کثرت و چون فرزند و خراب روزگاری و گرفتاری خود بدست نفس و هوا و شیطان و اعدای دین چگونیم جائی کن دارد که کلب عفو از جنابت اخلاق بد مانگ دارد و بگریزد با سع

آنم که سگان بخود امام نکلند جزئی خود سفینه نام نکلند

گر خلق جهان بدانند احوال دلم بر من بد آید سلام نکلند الهی قدیمای ما را در دنیا بر سوای صراط مستقیم مستقیم دار و در آخرت از لغزیدن بر صراط نگاهدار و سر ما را چنان دار که اگر آشکارا شود شر مسار نامیم

فصل پانزدهم در فضیلت روز جمعہ و فضیلت از جمعہ و ثواب گذاردن آن

در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود طلوع نکند آفتاب در هیچ روز که بگوز باشد از روز جمعہ آدم علیه السلام در روز جمعہ آفریده شد و در وی بهیشت آورده شد و در وی از بهیشت بیرون آورده شد و قیامت قائم نشود مگر در روز جمعہ و در غیب حمیدی و در تفسیر سبط بنری آرد این حدیث بروایت انس ابن مالک رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ان الله عز وجل فی کل جمعة ستمائة الف عتیق کلهم قد استوجبل لناد یعنی بدرستی که هر خداوند را در هر روز جمعہ ششصد هزار آزاد است از آتش دوزخ که کل ایشان مستوجب دوزخ گشته باشد که حق تعالی ایشان را آزاد میکند از برکات این روز و فضیلت این روز بسیار است و این روز راحی تعلق خاصه است محمد صلی الله علیه و سلم گردانید و نماز جمعہ درین روز فریضه است قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودوا للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیوع الا یمین یعنی ای آنانی که قبول حقها کرده اید و گرویدگانید چون ندا داده شود از بر آن روز جمعہ فاسعوا الی ذکر الله بشتاید بسوی یاد کرد خداوند یعنی شنودن خطبه و در یافتن نماز جمعہ و ذروا البیوع

و بنامید بیع و شرا و کارهای دنیائی را یعنی ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون که آن ششون خطبه و در یافتن نماز جمعه بهتر است مر شمار از کارهای دیگر اگر شما بدانید قوله تعالی فاذا قضیت الصلاة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله یعنی چون او کرده شود نماز جمعه بکارهای دنیائی قیام نمایند و بچوید از فضل خداوند یعنی طلب رزق کنید از خداوند بسبب کسب حلال و این امر باحتیاجت است بعد از تحریم بیع و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و یاد کنید خداوند را بسیار تا شایسته فلاح و نجات گردید و این نیز امر باحتیاجت است ابن عباس رضی الله عنهما میگوید اگر میخواهی بیرون رود و اگر میخواهی نماز کن تا نماز دیگر و اگر میخواهی بنشین در هدایه فقه و عامه کتب فقهی می آرد که آن ندانم که حرام کند بیع است ندای اول است و اگر در آن وقت بیع کنند منعقد میشود زیرا که نهی تحریم اما بیع و شتری عاصی باشد باز تکاب نهی و صحیح است در نافع و متافع میگوید معتبر با نیک نماز اول است که بعد از زوال گفته آید هر جا که گفته آید برابر است که پیش منبر باشد یا برزور باید که در آن ترک بیع کنند و متوجه گردند بسوی جمعه در ترغیب حمیدی و تفسیر و سبطی آید بروایت عمر ابن حصین از ابو بکر صدیق رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود هر کس روز جمعه غسل کند شسته و پاک کرده شود ذنوب و خطای وی و چون برود بسوی نماز جمعه حق تعالی بفرماید تا بهر قدری که برود و نهد ثواب اینست که عبادت پذیرفته در دیوان عمل وی بنویسند و چون از نماز فارغ شود بفرماید تا ثواب دو سبت ساله عبادت دیگر بنویسند از برای وی اما اسامی روز جمعه بدانکه روز جمعه را ده نام است یوم المرید و یوم الفضل و یوم البرکة و یوم الرحمة و یوم الامانة و یوم العتق و یوم العید و یوم العروبة و یوم الکرامة و یوم الحجة اما معروف ترین نامهای او جمعه است لاجتماع الناس فیه فی الجاهل و آن فاضلترین همه روزهاست چنانکه رسول علیه السلام فرمود سید الايام کلها یوم الجمعة و هو افضل من یوم الفطر و یوم الاضحی و یوم عاشوراء و هو عید المؤمنین فی الدنیا و عید اهل الجنة فی الجنة یعنی سید ایام و محضر روزها روز جمعه است و او فاضلتر از روز عید فطر و روز اضحی و روز عاشوراست و ادعیه مؤمنان است در دنیا و عید اهل بهشت خواهد بود در بهشت در صحیح مسلمی آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود لیتمهین اقوام عن و دعاهم الجمعات و الختم الله علی قلوبهم ثم لیکونن من الغافلین یعنی حال از دو بیرون نباشند یا باز ایستند مردمان از ترک کردن جمعها یا نهند خداوند بر دلها ایستاد از جهل غافلان گردند در صحیح می آید قال النبی علیه السلام من ترک ثلاث جمع تنها و ناهها طبع الله علی قلبه یعنی هر که ترک کند سه جمعه را بر بسیل نهد و سهل از کار حق تعالی مهربان وی نهد یعنی توفیق خیرش نهد در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس غسل کند روز جمعه پس نماز جمعه رود و بگذارد آنچه تقدیر وی شده باشد از نوافل پس خاموش بنشیند تا امام از خطبه فارغ شود پس بگذارد و با امام نماز جمعه را که مزید شود مرتبه را هر گناه که ازین جمعه تا جمعه دیگر از وی در وجود آمده باشد و سه روز دیگر زیادت بران یعنی برکت نماز جمعه حق تعالی در روز گناه ویرایا مژد در شرح تنبیه میگوید جمعه آینده مراد است و بعضی گفته اند جمعه باضی مراد است در تطیب القلوب آرد که خواجه ابوعلی دقاق رحمه الله در وقتی که از دنیا سفر میکرد مریدان را بسبب چیزی وصیت میکرد و یکی غسل جمعه و هر شب بر طهارت ختن و یادداشتن خدای در همه احوال بدل در شرح تنبیه می آرد که رسول علیه السلام فرمود غسل یوم الجمعة واجب

علیٰ کل محتلم و این خوب اختیار است نه خوب التزام بقوله علیه السلام من توضا فیهما و نعتت و من اغتسل فالغسل افضل و باید که غسل جمعہ بعد از صبح شود و بر صبح مقدم نباشد و در کتب محدثان معتزلی آید این حدیث که رسول علیہ السلام فرمود خیر یوم طلعت فیه الشمس یوم الجمعة فیه ساعة لا یوافقها عبد مسلم یصلی سأل الله تعالی شیئا الا اعطاه یعنی بهترین روزی که آفتاب در وی طلوع کند روز جمعہ است ساعتی است در جمعہ که در نیاید اورا بنده مؤمن الا آنکه هر دعا که کند و هر حاجت که از خداوند خواهد حق تعالی دعای وی با حاجت رساند و حاجت وی روا کند و علما اختلاف کرده اند که آن کیست بعضی گفته اند بعد از نماز دیگر است تا فرو شدن آفتاب و بعضی گفته اند که بعد از زوال است تا آن هنگام که امام در آید و بعضی گفته اند از وقت بیرون آمدن امام است تا آن زمان که نماز گذارده شود پس هر کس تمام روز جمعہ در عبادت و دعا گذراند هرگز آن ساعت را در یاد برتر غیب جمیدی می آرد که رؤیست از ابوهریره رضی الله عنه که گفت بگوئید آن ساعت را سه وقت یکی از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و یکی از نماز دیگر تا فرو شدن آفتاب پس از آن این آیت را بخواند قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خبیفة و دون الجہر من القول بالخد و الواصل و لا تکن من الخافین و یکی در وقت نزول امام تا وقت تکبیر و این آیت بخواند قوله تعالی اذ انودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی الذکر الله الایة الی جمعہ مت جمعہ و صاحب جمعہ و ساعات جمعہ حاجات دینی و دنیائی ما را بر آورده خیر گردان و همه را برضا

و لسان خود برسان

فصل شانزدهم در شرایط جمعہ و کیفیت ادا نماز جمعہ

در کافی و منافع و کثر میگوید که نماز جمعہ را در اواز و شرط است شش شرط و در جوب شش شرط و اما شرایط و جوبی اول اقامت است که بر مسافر نیست دویم ذکر که بر زمان نیست سیم صحت که بر بیمار نیست چهارم حریت که بر بنده نیست پنجم نیائی که بر نابینا نیست ششم سلامت رجلین که بر لنگ نیست در رساله قرایین الاسلام می آرد که نماز جمعہ فریضه است بر مرد آزاد مسلمان عاقل بالغ تکرر است بینای روای معتبره اما شرایط ادای وی مصرت و سلطان و بیانائب وی و وقت نماز پیشین و خطبه و جماعت و اقل آن سه تن است بقول امام اعظم رحمه الله و بقول صاحبیه دوزن جز امام بشرط آنکه آن دوزن اعلی است اماست باشد و این روایت در شرح کرنی است و ششم اذن عام است در شرح علانی می آرد که نزد شافعی رج چهل تن آزاد مقیم باید غیر از امام نزد وی سلطان و مصر شرط نیست در کافی میگوید که تکرر غیر از خطیب کسی را که امامت جمعہ کند از برای آنکه خطبه نماز را حکم یک چیز است اما در بعضی از کتب فقهی گفته است که بیشاید که غیر از خطیب امامت جمعہ کند اما مصر جامع و آن بر موضعی است که مر آنرا میری و قاضی باشد که تنفیذ احکام و اقامت حدود کند در خزانه می آرد که امام ابو یوسف در گفت بر موضعی که در و منبر باشد و قاضی که تنفیذ احکام و اقامت حدود کند و ابود که در وی جمع بگذارند در شرح طحاوی می آرد که مصر جامع بر شهر نیست که در آنجا جمیع محترمه که باشند به پیشه خود روزگار تو اند کرد و معیشت تو اند کرد و از سال تا سال بی آنکه محتاج شوند به پیشه دیگر در مصفی آورده بروایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه رج که در هر جا که صد هزار کس جمع شوند علم مصر جامع دلر

آنجا نماز جمع بگذارند در قنای قنیه آورده که مفتی را نیز شرط داشته اند چون قاضی و والی مفتی نباشد و از ابوالقاسم سرح روایت کرده اند که فرمود هر قریه که در آنجا حاکم باشد و گردوی و میها باشد که مردمان آنجا جمع شوند جایز باشد جمعه در آنجا و اگر چه آنجا مسجد جامع نباشد در قنای و الوالنجی می آرد که بعضی از علما گفته اند که چون جمع شوند مردمان در آنجا مسجد آن موضع که غیر از مسجد جامع باشد و آن مسجد و فائکند با ایشان آن جایگاه را حکم مصر جامع است و صحیح این است در شرح هدایه سفناتی میگوید که حسن احوال که در باب مصر جامع گفته اند این است و اختیار امام کرخی نیز این است که هر کجا اهل مصری در آنجا مسجد آن شهر جمع شوند و آن مسجد با ایشان و فائکند و مسجد دیگر حاجت آید در آن شهر نماز جمع باید گذاردن و آن حکم مصر جامع باشد و فتوی برین است در مضمرات میگوید اما قریه بزرگ امام ابوالقاسم رحمه الله فرموده که اگر آن کند والی یا قاضی که در آنجا نماز جمع گذارند و مسجد جامع بنا کنند و در قریه بزرگ که در آنجا بازار باشد با اتفاق از برای آنکه امام شافعی رحمه الله فرمودند مبدار و جمعه را در قریه که در آنجا چهل مرد از او قسیم بالغ عاقل باشند پس چون مسئله مجتهد فیهاست چون حکم و یا قضا بان متصل شد متفق علیه شود و در بعضی از کتب می آرد که قریه که در آنجا قاضی باشد و منبر باشد و سه کوچه بود در آن قریه یعنی بنا سه کوچه و دو کانی در آنجا جمع توان گذاردن قیاس بر سنایس مصر جامع از شرایط ادای جمعه است و حکم وی این بود که تقدیر اقدا علی اختلاف الروایات اما شرط دوم از شرایط ادای وی سلطان است یا نائب وی اگر سلطان بخود حاضر نبود و شرط یکم وقت است و وقت نماز جمع همان وقت نماز پیشین است و بیرون بیرون و وقت نماز جمع بیرون رفتن وقت نماز پیشین و شرط چهارم خطبه است اما بقول امام اعظم رح یک خطبه یا یک تحلیل یا یک تکبیر حکم خطبه است تا اگر هم بدان بنده کند جایز باشد و حاجت بخیزی دیگر نباشد اما بقول صاحبیه دو خطبه باید بجلسته بینها و در حقایق منظومه و در خزانه میگوید که خطبه بیاید که مقدار تشهد باشد و ازین کمتر نشاید نیز و صاحبیه شرط پنجم جماعت است و حدوی بقول امام اعظم رح سنن است بجز امام و بقول صاحبیه وزن بجز امام و قدم شرط ششم اذن عام است یعنی کسی را از حضور جمعه منع نکند تا اگر سلطان در سراسر خود با خاصگیان خود جمع گذارد و عوام را از آمدن بازدارند جمعه گذاردن ایشان جایز باشد و کسی که جمعه بروی فریضه نباشد چون مسافر و مریم و بنده اگر امامت کند نماز جمع را روا باشد و جمعه منعقد شود خلاف مرز فرات شافعی رحمه الله و این روایت در کنز و هدایه و عامه کتب فقهی مذکور است و معذور و مسجون را کرده است ادای ظهر جماعت مطلقا در مصر و غیر معذور اگر نماز پیشین را بگذارد پیش از نماز جمع مکره باشد و اگر امام را در تشهد یا در سجده سهو در یابد تمام گرداند نماز جمع را یعنی آن او را از نماز جمع محسوب باشد خلاف مرعمرار رحمه الله یعنی بنزدیکی آنست که اگر اکثر از رکعت ثانیه را با امام در یابد بنا کند بروی جمع را و اگر اکثر از رکعت آخر را در یابد بنا کند نماز پیشین را بران اینکه بیان کرده شد حکم مذکور حنفی بود اما باند سب امام شافعی رح شرایط وجوب جمعه هفت است اسلام و بلوغ و عقل و حریت و ذکورت و صحت و استیطان و شرایط فعل جمعه سه چیز است اول بلد مصر باشد یا قریه دوم آنکه چهل تن باشند از اهل جمعه سیم وقت و فرایض ^{پنج و وطن گرفتن} وی سه چیز است دو خطبه که بایستد در وقت نماز آن هر دو پیش از در میان هر دو سیم دور رکعت نماز که بگذارد و هیات جمعه چهارست و تطهیر جسد و لبس ثياب بیض یعنی پوشیدن جامه سفید و استعمال طیب و مستحب است انصاف در حال خطبه و هر کس در آید و امام را در خطبه یابد

۱۱۲

دو رکعت نماز سبک بگذارد پس از آن بنشیند و بقول امام اعظم رح نماز جمعہ ده رکعت است چهار رکعت سنت جمعیہ پیش از خطبہ و دو رکعت نماز جمعہ با امام و چهار رکعت سنت جمعہ بعد از آن و باید که در دو بیہا این ده رکعت نماز جمعہ کہ میگزارد و چهار رکعت دیگر بگذارد و در آن نیت فریضہ نماز پیشین کند چون پیش از نماز جمعہ بگذارد و اگر بعد از جمعہ گذارد و چهار رکعت نمازی کہ بمن نزدیک ترست نیت کند خواجہ امام شمس الدین در مسجد بخارا از مولانا حافظ الدین بخاری علیہ الرحمہ سوال کرد کہ چهار رکعت سنت پیش از نماز جمعہ و دو رکعت نماز جمعہ را چگونه نیت میباید کرد من از شما سوال مے کنم تا بتدریج حق تعالی امر حاجت بود فرمود کہ من از مولانا جمال الدین محبوبی رحمۃ اللہ علیہ شنیدم و ایشان مجتہد بودند فرمود کہ چهار رکعت سنت وقتی گوید و دو رکعت نماز آدینہ گوید و چهار رکعت کہ بعد از جمعہ خواهد گذارد و چهار رکعت فریضہ نماز پیشین نزدیکترین کہ درین وقت بر من است و در دو رکعت اول فاتحہ و ہر سورہ کہ خواهد بخواند و در وی خرم و زمین خواند اگر نماز جمعہ از فرض ادا شدہ باشد معمولتین بجائی دعا باشد و اگر سنت بود بجائی قرأت است و دو رکعت آخر راست وقتی گوید و بقول صاحبیہ نماز جمعہ دوازده رکعت است باین صورت و علماء درین دو رکعت خلاف کرده اند بعضی گفته اند سنت نماز پیشین است و بعضی گفته اند سنت روز جمعہ است و بعضی گفته اند کہ این دو رکعت نمیاید گذاردن زیرا کہ فرض در وی غلو میکنند چون چنین است سیان ترک کنند تا خلاف فرض کرده باشند و بعضی گفته اند در یک جمعہ بگذارد و در یک جمعہ ترک کنند تا خلاف فرض شود و بعضی گفته اند در ہر جمعہ میاید گذارد زیرا کہ رافضیان در دیار مانہ اند ما را با موافقت ایشان چه کار و صحیح نیست و فتویٰ بر این است و اللہ اعلم اما اورا روز جمعہ و فضیلت آن در شرح تنبیہ می آرد کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہر کس روز جمعہ سورۃ الکہف را بخواند گناہ یک ہفتہ و پراخی تعالیٰ بیاورد و بعضی گفته اند ہفتہ گذشتہ مراد است و بعضی گفته اند ہفتہ آئندہ و اللہ اعلم بمراد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و در کثر الحقایق می آرد کہ رسول علیہ السلام فرمود ہر کس بعد از نماز جمعہ نزدیک نماز بگیرد و بار بار صلوٰۃ را بگوید اللہم صل علی محمد عبدک و نبیک و رسولک النبی الامی و علی اللہ و صحبہ و سلمو ہشتاد سال گناہ کہ در نامہ سپاہ وی باشد بفرمان اللہ تعالیٰ محو شود و آمرزیدہ گردد و اگر عمر وی کمتر از ہشتاد سال باشد در قیامت اورا محیر گردانند تا از گناہ ہر کس کہ از قرابتان خود خواهد محو کنند در کتاب بن سنی می آید بروایت انس بن مالک رضی اللہ عنہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ہر کس روز جمعہ پیش از نماز بگوید کہ استغفر اللہ الذی لا الہ الا هو المحی القیوم و اتوب الیہ بیاورد خداوند تعالیٰ گناہان و پراواگرچہ مانند کف دریا باشد و نیز در کتاب ابن سنی می آید بروایت مادر مؤمنان عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ہر کس بعد از نماز جمعہ سورہ قل ہو اللہ احد و معوذتین ہفت بار بخواند خداوند تعالیٰ اورا تا جمعہ دیگر از ہمہ بدیہا نگاهدارد و ترغیب حمیدی می آرد کہ حسنات در روز جمعہ مضاعف میشود و سیئات نیز مضاعف میشود و راجحیاء العلوم می آید و در ترغیب حمیدی نیز بروایت انس بن مالک رضی اللہ عنہا از رسول علیہ السلام کہ فرمود جبریل بمن آمد و در دست وی چون آئینہ سفیدی بود و در آن آئینہ چون نقطہ سیاہی بود گفتم یا جبریل چیست این در دست تو گفت این جمعہ است کہ عرض میکند بر تو پروردگار گفتم چیست لفضیب ما درین روز گفت مرثا را در آن خیر و برکت است و نیکی اول تو باشی و باشد جہود و ترا بعد از تو یعنی روز جمعہ ترا و استان

تراست و روز شنبہ چہودان راست و روز یک شنبہ ترسیان راست و در جمعہ ساعتی باشد کہ بیچ مؤمن در نیاید آنرا کہ بخواد از خداوند تعالی در آن ساعت چیزی کہ قسمت وی باشد مگر آنکہ خداوند او را عطا دہد آن چیز و یا اگر قسم وی نباشد ذخیرہ گرداند خداوند از برای وی آنچه فاضلتر باشد از آنچه وی خواستہ باشد و پناہ نگیرد بخداوند در آن ساعت از بدی کہ تقدیر وی شدہ باشد الا آنکہ رفع کند از وی آن بدی را و اگر تقدیر وی باشد بگرداند از وی بدی را کہ از آن بزرگتر باشد از آنچه او پناہ جستہ باشد از آن گفتم این نقطہ سیادہ در وی چیست گفت این قیامت است کہ در وی قائم شود و این روز را ما کہ ملائکہ ایم یوم المیزید گوئیم گفتم از برای چہ یوم المیزید نام نہادہ اید این روز را گفت از برای آنکہ پروردگار تو پشتہ از مشک سفید آفریدہ است در بہشت چون روز جمعہ شود حق تعالی امر نازل گرداند از علیین بر کسی خود بسوی آن تودہ مشک و عبارت حدیث این است کہ ہبط اللہ عزوجل من علیین علی کوسبہ و نظیر وی چنان باشد کہ مثلاً بادشاہ محل بند و با قافلہ ہجاز روان کند تا گویند این محل بادشاہ است و حال آنکہ بادشاہ در وی فی والحق تعالی از مہبوط و صعود منترہ است آمدیم بسر حدیث پس بگردان کسی منبر را از نور نہند پیغامبران بر آن منبر را برآیند و بنشینند و بگردن منبر را بنیامنبر ہای دیگر نہند از زر سنج مرصع بلو و زمرد و یاقوت صدیقان و شہیدان بر آن منبر ہا بنشینند پس بیرون آیند اہل بہشت از منبر ہای خود بسوی کثیب مشک و بنشینند بر آن پس از آن بجلی کند حضرت پروردگار از برای ایشان پس گوید ہم آن خداوندی کہ راست گردانیدم از برای شما وعدہ خود را فرود آوردم شمارا بدار کرامت خود کہ بہشت در خواہید از من تا عطا دہم شمارا آن گاہ ایشان در خواہند و گویند خداوند ارضای تو میخوایم فرمان رسد کہ گواہ باشد کہ من کہ خداوندم از شما شنود و در سوال کنید و در خواہید از من گویند بار خدایا رضای تو میخوایم فرمان رسد کہ گواہ باشد کہ من کہ خداوندم از شما شنود و در گشتم پس بکشاید بر ایشان در ہای رحمت خود و کرامت کند ایشان را از کرامتہای خود آنچه بیچ چشم ندیدہ باشد و بیچ گوش نشیدہ باشد و بر خاطر بیچ بشر گذر نکرده باشد آن امر را مرتفع گرداند همچون انصاف امام شمارا جمعہ و بردارد منبر ہا را و پیغامبران و صدیقان و شہیدان باز گردند بمنازل خود و باز گردند اہل عرفنا بسوی عرفنا ہی خود و آن عرفنا از لولوی بھنا باشد یا از یاقوت حمرا یا از زبرجد خضر یا باشد بانگ رنج و مشغلہ نباشد در آن عرفنا و بستہ نگردد در ہای آن و در آن عرفنا باشند خدمتگاران و جفتان پاکیزہ پاک از حیض و نفاس و بول و غایب جو بہادر وی روان باشد میوہای وی آویختہ و نزدیک کشتہ بود بہ بہشتی اہل بہشت بیچ روزی چنان مشتاق باشد کہ بروز جمعہ تا زیادت گرداند نظر ببقا و کرامت پروردگار خود از برای این معنی این روز را یوم المیزید نام نہادہ اند الہی بحسرت جمعہ و اہل جمعہ ما را بدان مجلس برسان و آن

سعادت و کرامت روزی گردان بمنک بودک

باب سیم در بیان شرایط زکوٰۃ و اعشار و درین باب و فصل است

فصل اول در فضیلت زکوٰۃ

بدانکہ فضیلت زکوٰۃ بدلیل قطعی ثابت شدہ است قولہ تعالی اقموا الصلوٰۃ و اتوا الزکوٰۃ سپای دارید نماز را و بدید زکوٰۃ

راو قال النبی علیہ السلام صلوا خمسکم وادوا زکوة اموالکم الی آخر الحدیث یعنی بگذارید پنج نماز را که بر شما فریضه کرده اند و بدید زکوة مالهای خود را و قال علیہ السلام ایها الناس ادوا زکوة اموالکم یعنی ای تو میان ادا کنید زکوة مالهای خود را و اجماع امت نیز بر آن منعقد گشته است پس فرصیت زکوة بکتاب و سنت و اجماع امت ثابت شده باشد اما شرط ایضا زکوة بدانکه شرط وجوب زکوة در نفس آدمی چهار چیز است چنانکه در هدایه و کنز و عامه کتب فقهی میگوید صریح و اسلام و عقل و بلوغ خلاف مرثافعی را که نزدیک وی عقل و بلوغ شرط نیست و ملک نصاب حواله فارغ از دین و از حاجت اصلی و سکون خلاف مرثافعی را که شرط نمیدارد و حاجت اصلی وی آنست که بآن محتاج باشد از خورش و پوشش و از مسکن و رحمت و متاع خانه و سلاح وی و مرکبان سواری و بردگان خدمت وی چون مالی باشد از حبس زکوة و زاید برین اشیا که با محتاج اوست آنگاه بر آن زکوة باشد و مالی که در آن زکوة است هفت است اول در زرخ چون به بست متقال رسد دویم نفت سه چون بدو بست در هم رسد سیم مال تجارت چون بدو بست در هم رسد قیمت آن چهارم گاوان سرداده زرو ماده چون بسی رسد پنجم گوسفندان چون چهل رسد ششم شتران سرداده چون بیست رسد هفتم اسپان سرداده زرو ماده در صحرای آن مقدار که باشد اما زکوة زرو نقره بدانکه در بست متقال زرو نیم متقال است پس در چهار متقال دو قیراط بود در شرح هدایه میگوید دو قیراط نصف دانگ و دو جوست و در کمتر از بست متقال زکوة نیست و در دو بست در هم پنج در هم است و در چهل در هم که زیادت شود یک در هم بود بقول امام عظیم رح و در کمتر از چهل در هم چیزی نیست و بقول امام ابو یوسف و محمد رحمهما اللہ بدو بست در هم هر چه زیادت شود زکوة بود بحسابی بود در نصاب المعلمی آرد که حکایت کرده اند از متقدمان که هر درمی و هر چیزی شش و دانگ است و هر دانگ چهار طسود و هر طسود و هر چه دو جوست و هر جو شش خردل و هر خردل دو ازده فلس و هر فلس شش قلیل است و هر قلیل شش نقیر است و هر نقیری هشت خطیر است آنکه ده و دوزده آمدن قطنی عشر

جوش خردل است و خردلی را	ده و دو فلس دان از راه تقیر	بود هر فلس از آنها شش قلیل	فقیه شش نقیر است ای جیا نگیر
نقیری هشت قطنی است آنگاه	ده دوزده آمدوزن قطنی	هزار نصف ثلث ذره شمار	بهر چیزی از آن یک است ای گیسر

اما زکوة گاؤ بدانکه درسی گاؤ گو ساله باشد یک ساله برابر است این که نر باشد یا ماده که اهل لغت و فقه آنرا تبع و تبعه گویند و در چهل گاؤ سنی یا سنه باشد یعنی گو ساله نر یا ماده دو ساله که در سه سالگی در آمده باشد و در آنچه زیادت میشود بحساب وی بود یعنی در واحد را بدربع عشر سنه باشد و در شصت گاؤ و تبعه بود و در هفتاد سنه و تبعه و در هشتاد و دو سنه پس فرض متغیر شود در هر ده از تبع بمسنه و الجوامیس و البقر سوا یعنی گاؤ میش و گاؤ برابرت در حکم زکوة بزومیش را یک حکم است اما زکوة گوسفند بدانکه نصاب گوسفند چهل است یعنی در کمتر از چهل گوسفند زکوة نیست و در چهل گوسفند یک گوسفند میان باشد و تا بعد بست عفو است چون بعد بست و یک رسد دو گوسفند باشد و در دو بست یک رسد گوسفند و در چهار صد چهار گوسفند باشد پس از آن در هر صد گوسفند یک گوسفند بود و فضل المتاخرین برهان الدین صدر الشریعه رحمه اللہ این معانی را بحساب حل در یک مصراع جمع کرده است این است ع مشقکاب راجت و عمق ش فی العنم اما زکوة شتر بدانکه در هر پنج شتر گوسفند بود تا بست شتر چون بست و پنج رسد و روی بنت مخاض بود یعنی شتر ماده یک ساله که

پای در دو سالگی نهاده باشد و درسی و شش بنت لبونی بود و در چهل و شش حقه باشد و در شصت یک جزعه باشد و در شصت و یک قدری میگوید که بنت مخاض ماده یک ساله بود و نزد فقها اما نزد اهل لغت دو ساله مراد باشد و بنت لبون ماده دو ساله باشد نزد اهل فقه و نزد اهل لغت سه ساله باشد و حقه نزد فقها ماده سه ساله باشد و نزد اهل لغت چهار ساله و جزعه نزد اهل فقه ماده چهار ساله باشد و نزد اهل لغت پنج ساله در نصاب المعلم می آرد که حقه را از برای آن حقه میگویند که در آن سن مستحق حمل میگردد اما در هفتاد و شش بنت لبون باشد و در نود و یک دو حقه تا بعد بست پس از آن در هر پنج شتر گو سفندی تا بعد چهل و پنج پس در آن دو حقه و یک بنت مخاض واجب آید و در صد و پنجاه سه حقه باشد پس در هر پنج شتر گو سفندی باشد و در صد و هفتاد و پنج سه حقه و بنت مخاض بود و در صد و هشتاد و شش سه حقه و بنت لبون و در صد و نود و شش چهار حقه تا بد و بست پس و فیضه را از سر میگیرد و همچنانکه در صد و پنجاه دانسته و حکم را هم برین قیاس باید کرد اما زکوة اسپ بدانکه بر اسپ بقول امام عظیم ابو حنیفه زکوة است بد و شرط یکی آنکه اسپان نر و ماده باید بگیر باشند و دوم آنکه بیشتر سال در صحرا باشند چون این شرط موجود بود بران زکوة باشد و نصاب است معین نیست بر سبیل حسرت یعنی آن مقدار که باشد بروی زکوة بود و حکم در وی آنست که بر هر اسپ یک دینار در سرخ بد یعنی یک مثقال زیرا که مثقال و دینار هر دو یکی میباشد از روی وزن حقیقه و اگر خواهد اسپان را قیمت میکنند چون بد و بست در هم میرسد پنج در هم میدهد و در هدایه میگوید بر اسپان نر که با ایشان ماده نباشد زکوة نیست نر و امام عظیم رح و در آنکه همه ماده باشند و هیچ نر نباشد از وی دو روایت است و نزدیک ابو یوسف و محمد رحمهما الله بر اسپ زکوة نیست مطلقا همچنانکه بر استر و در از گوش زکوة نیست مگر آنکه آنها از برای تجارت باشد از گاه بران زکوة بود بشرط و بر بره و بزغال زکوة نیست آن مقدار که باشد خلاف مراد ابو یوسف و زفر رحمهما الله و بر عوامل و علوفه زکوة نیست خلاف مر مالک را رحمه الله و عرض تجارت معتبر نیست آن بود یعنی در هر دو بست در هم لازم آید و در از دنبال و شتر و گو سفند و اسپ شرط است که سائمه باشد یعنی سر و او باشد در صحرا چنانکه بیشتر سال در صحرا باشد و چون نصاب کامل باشد در دو طرف سال نقصان میان سال مانع و جوب زکوة نیست چنانکه این ضعیف میگوید بیشتر باشد چون نصاب کامل از دو سال به نقصان میان را بود حکم کمال بود و در ادای زکوة و چیز فیضه است یکی نیت مفارن مراد او و دیگر ادای مقدار فیضه شده بمصرف و اگر تمام مال خود را تصدق کند فیضه زکوة از زکوة وی او شود پذیرد علمای ما رحمه الله تعالی خلاف مر شافعی را رحمه الله و این روایت در عا کتب فقهی مذکور است اما ادای عشر واجب است بر آنچه از زمین عشری بر آید خواه از آن کودک باشد یا مجنون و خواه از آن عاقل و بالغ لقوله تعالی یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض الا ان یمنی ای مؤمنان ادا کنید زکوة آن چیزها که کسب میکنید تجارت و صناعت از زر و نقره و از آنچه از زمین بیرون می آید و میر و یا نیم ماکه خداوندیم از برای شما یعنی بدید عشر حیوانی که از زمین بر می آید و من در ما اخرجنا من تبغیض است یعنی از آنچه از زمین بر آید بعضی را بدید و بیان نفرمود که چه مقدار بدید از هر جنس پس رفع ابهام آیت بحديث واحد باید کرد و حدیث ناطق است بانکه مخبر صادق صلی الله علیه و سلم فرمود که از ده من یک من بدید پس از آیت همان مراد باشد پس بکتاب و سنت و اجماع است ثابت شد که از ده من یک من دادن فیضه باشد و بقول امام عظیم رح نصاب و بقادر وی شرط نیست خلاف مر ابو یوسف و محمد

و نصف عشرت درستی غرب و دالبه و این احکام که بیان کرده شد احکام کتب فقہ علیٰ حنفیہ است رحمہم اللہ ما در کتب
 فقہ شافعیہ میگوید کہ واجب میشود زکوٰۃ در پنج چیز در مویشی و اثمان و زروع و ثمار و عروض تجارت اما مویشی واجب زکوٰۃ
 در حصہ ازان و آن اشترت و گاؤ و گوسفند و شرايط و وجوب زکوٰۃ در این شش خصال است اسلام و حریت و ملک تام و
 نصاب حول و سوم یعنی گذشتن سال و چراندن در صحرا اما اثمان دو قسم است زر و نقرہ و شرايط و وجوب زکوٰۃ در آن نخست
 اسلام و حریت و ملک تام و نصاب و حولان حول اما زروع واجب میشود زکوٰۃ در آن سبب شرايطی آنکہ ازان چیزهای کہ
 باشد مردمان زراعت میکنند دوم آنکہ قوتی بود کہ ذخیرہ توان کرد سیم آنکہ مبلغ نصاب سدا ماثار و واجب میشود زکوٰۃ در آن
 از دو چیز یکی در نقرہ نخل و یکی در نقرہ کرم یعنی در ضربا و انگور و شرايط و وجوب زکوٰۃ در آن چهار چیز است اسلام و حریت و ملک تام و نصاب
 اما عروض تجارت واجب میشود در وی زکوٰۃ بشرایط کہ ذکر کردہ شد در اثمان و اول نصاب مویشی و اثمان را بنسبت یک
 حکم است اما نصاب زروع و ثمار بقول شافعی ربع و ستم است و قدر آن ہزار و شصت رطل است برطل بغدادی و ہشت صد
 رطل است برطل تبریزی و آنچه بران زاید شود بحساب وی باشد اما عروض تجارت قیمت کند نزدیک سال آنچه بخرد یا و بیرون
 کند ازان ربع عشر باشد در حال و آنچه از معدن زر و نقرہ بیرون آرد عشر باشد در حال و آنچه یافتہ شود از کار یعنی از بیخ کہ
 وی نہادہ در آن خمس باشد در حال و اللہ اعلم اما مستحقان زکوٰۃ ہفت گروہ اند اول فقیر یعنی آنکہ او را چیز باشد اما
 صاحب نصاب نبود و دوم مسکین یعنی آنکہ بد حال تر از فقیر باشد سیم عامل زکوٰۃ چہارم مکاتب پنجم مدیون ششم منقطع عرا
 یعنی از غازیان بازماندہ و زود محمد منقطع حاجت یعنی از حاجیان بازماندہ ہفتم راہ گذری رواست دفع زکوٰۃ بسوی کل صنایف
 سبعمی یک صنف ازان خلاف مرثا فی را رحمہ اللہ نیز بر آکہ او میگوید لام در انما الصدقات للفقراء لام استحقاق
 است اما مولفہ زکوب کہ در آیت مذکور است ساقط اند بحکم عمر رضی اللہ عنہ کہ گفت حق تعالی اسلام را عزیز گردانید و
 صحابہ درین خلاف وی نکرده اند و انباشد دفع زکوٰۃ بذمتی و یاد عمارت و بنامی سجد و یاد تکفین میت صرف کردن و بچین
 و انباشد ازال زکوٰۃ بردہ خریدن و آزاد کردن و یا بادر و پدر خود یا بفرزند ان خود دادن و اگر زکوٰۃ بزن خود ہدیازن بشوہ
 خود ہدی بقول امام عظیم رح درست بود و بقول صاحبیہ و شافعی روا بود و جایز نبود کہ بہ بندہ خود و پدر خود و ام ولد خود ہدی
 زیرا کہ او بمنزلہ مکاتب است اما نزد صاحبیہ روا باشد زیرا کہ او مدیون است و بتوانگر روانباشد از ہرمال کہ او را باشد و ایضا
 جایز باشد دفع زکوٰۃ بہ بنی ہاشم و موالی ایشان اما کسی کہ صاحب نصاب نباشد جایز باشد کہ زکوٰۃ باود ہند و اگر چہ او
 تن درست بود و کسب نیز تواند کرد و مکر وہ باشد کہ دوست در ہم یا زیادت بیک کس دہند اما اگر دہند جایز باشد در ہدایہ رفت
 روایت میکند از امام محمد رحمہ اللہ کہ گفت من این دوست تدارم کہ یک آدمی را بمال زکوٰۃ توانگر سازند و انباشد دفع
 زکوٰۃ بہ بندہ تو انگر و طفل وی و اگر تخری کرد و زکوٰۃ بشخصی داد بعد ازان معلوم شد کہ او توانگر بودہ یا ہاشمی بودہ یا کافر
 بودہ یا پدر وی بودہ یا پسروی بودہ درست بود اگر بندہ وی یا مکاتب وی بود درست نبود و مکر وہ باشد نقل صدقات بشہر
 دیگر مگر بجهت قرابت خود یا آنکہ فقرا آن شہر اوج باشند از اہل بلد وی و در ویش کہ او را قوت یک روزہ بود سوال نکند بقول
 علیہ السلام من سال و عندہ ما یغدیہ و ہمیشہ فاما ایسال ناد جہنم یعنی کسی کہ او چیز خوا ہد از مردمان جوہ

گدائی و حالانکه او را قوت یک روزه بود این است و جز این نیست که آتش دوزخ در میخواید و جمع میکنند از برای خود در مشرق می آید بروایت ابن عمر رضی اللہ عنہما از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ما زال المسئلة بالعبد حتی یلقى الله و صافی وجهه مزعة یعنی همیشه باشد کہ سوال میکنند بندہ و چیزی میخواید از مردمان تا ملاقی شود و برسد بخداوند و حالانکہ در روی وی یک قطعه گوشت مانده باشد پس باید کہ سایل بی ضرورت کدنگند اما اگر ناخواسته بدہند نیز کدنگند در پاس درویش کسی بود کہ او کدنگند چیزی کہ بدو ہند ہم رد کنند | با دست و دل کشادہ باشد | یعنی کہ ہر آنچه آید برش سد نکند در صحیح مسلم می آید بروایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ہر کس سوال کند از مردمان و در ان طلب کثرت کند این است و جز این نیست کہ آن اخگر آتش است گو کہ طلب کن یا بیش و مفہوم حدیث نبوی آنست کہ در دنیا و آخرت خاری باری آرد قطعہ ای تا و در چو خرکش در سہ بیجا و اشتہر در بیابان خار خورہ بہر لقمہ دست پیش کس ہدایت کاری کن ورنہ زہر مار خورہ تا ما کہ گدائی را پیشہ ساخت و بنائی کار خود بر طلب سوال نہاد کار ہائی دیگر از و نئے آید و کسب کردن او را خوش نمی آید قطعہ کسی کو را گدائی گشت پیشہ نہ بردش بیج کاری خوش نیاید چہ جای کار ازین گدائی کامل ندائی کہ خیار آتش نیاید بہ و در قنای مسودی می آرد کہ و است دفع زکوٰۃ بچوان صحیح کہ کار نتواند کرد وقتی کہ او را مال نباشد و اگر او را مال بود عطا نہ ہند بوی ولیکن اگر جوانی از کسی چیزی بگیرد و فضل باشد با وجود آنکہ او را مال نباشد چون از کسب عاجز نبود و جایز باشد کہ زکوٰۃ بکسی دہند کہ او را چہار پائی و خادم باشد و اگر او را عفتاری بود فاضل از مسکن وی یا متاعی کہ نمی شود بآن قیمت غیر محتاج البیہ بدو بست در ہم رسید یا بہ بست متقال زرخ جایز نباشد کہ از زکوٰۃ چیز سے بگیرد البیہ ہمہ را از حرص برہان بقناعت توانگر گردان بکن و جودک

فصل دوم در وعید مانعان زکوٰۃ

در کتب حدیث می آید بروایت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ در حجۃ الوداع فرمود ایہا الناس ادوا زکوٰۃ اموالکم لکم لا من ترک الزکوٰۃ فلا صلوة لہ ولا صوم لہ ولا حج لہ ولا جہاد لہ و لادین لہ یعنی ای مردمان او کنید زکوٰۃ مالہای خود را بدین آگاہ باشید کہ ہر کس ترک کند و نہد زکوٰۃ را اورا نماز نیست اورا روزه نیست اورا حج نیست اورا جہاد نیست اورا ایمان نیست یعنی چون زکوٰۃ را فرض نہ بیند یا در ترک آن فارغ بال و بی غم شود و خود را آثم نداند آن ہنگام کافر باشد و درین روزگار بسیار توانگران بینی کہ در ہمہ عمر خود یک بار فریضہ زکوٰۃ از ذمہ او نکرده اند و نمی کنند بلکہ توانگر باشد کہ تمام مال وی زکوٰۃ گشتہ و او ہمہ را ملک خود تصور کرده و فقرا را یک درم و در ان حق تمییداند و از ان بیج کوفتی بدل وی نمیرسد و مع ہذا مہر ہر آن درم و دینار برنگین دل وی چنان ممکن است و محکم کہ شکل سکہ بر دینار و در ہم این کس شکل نماید کہ مسلمان زید و نادر افتد کہ مسلمان میرد لا جرم حق تعالی در کلام مجید خود و در حق ایشان میفرماید قولہ تعالی والذین یکفرون الذہب الفضة ولا ینفقونہا فی سبیل اللہ فبشرہم بعذاب الیوم یعنی آن کسانی کہ زکوٰۃ جمع میکنند و حقہ نمیکند آنرا در راہ خداوند یعنی زکوٰۃ آن مستحقان نمیرسانند

بشارت

بشارت ده ایشانرا ب عذاب دردناک زیرا که آنها ز در لغت بمعنی اجتماع است و در شرع است مراد مالی را که حق الله از وی
 او انکند سوال میگوید زکوة و نفقه مثل است و ضمیر در ولا ینفقونها واحد چگونه است جواب این سوال و حل این مشکل
 را در تقاسیری آورد و میگوید با ضمیر عائد بان کنوز و اموال است و اسم جنس را با واحد جمع اطلاق میکنند و جواب دیگر
 آنست که ضمیر در ولا ینفقونها عاید بنفقه است تعلیقا علی الذمیر زیرا که بتایع و تعامل اکثر بانست و این هر دو قول مفسران

است اکنون این عذاب دردناک کی خواهد بود میبوی علیها فی ناد جهنم فتکوی بهما جبا هم و جنوبها هم و ظهور هم
 روزی که گرم کنند و بتا باند آن کنوز زکوة ناداده ایشان را در آتش دوزخ و آن روز قیامت خواهد بود پس داع نکند پیشانیها
 ایشان را آنگاه پهلوی پشت و بر پس ای توانگر متکبر بنقد فانیه دنیا مغرور مشو چه نازی بخیزی که پیش از تو دیگر داشته و بعد از
 تو دیگر خواهد داشت از سختی عذاب عقوبت دوزخ یا دکنی که آن مال زکوة ناداده تو در حقیقت ماست و آن گندم عشر ادا
 ناکرده تو که تو م باد و ایشان مواسات کن نه مساوات و از ان فقیر تر و لبیده موی گرد آلودنگ مدار که زود خواهد بود که تو نیز
 در وقت مردن تر و لبیده موی و در گور گرد آلوده خواهی بود قطعه ننگ از فقیر اشعت اغبر مدار از ننگ در وقت مرگ ششت
 و در گور اغبری پودامن بگش ز صحبت ایشان که در بهشت پودامن کشان بسندس خضرند عبقری پودروی زمین بطلعت
 ایشان منورست چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری بدبظر حقارت درین طائفه نظر کن که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 از حال ایشان خبر داده و فرموده که بادشاهان بهشت در ایشان باشند گرد آلوده موی سر بالیده از دنیای چندان نیابند که
 بدان از خود دفع گرد و خاک کنند یا موی سر خود پاک کنند اگر سلام کنند تو انگران جواب سلام ایشان نگویند و اگر زن خواهند
 کسی با ایشان نکاح نکند و اگر سخن گویند کسی گوش بسخن ایشان ندارد و آنحال در دلها ی ایشان چندان نور باشد که اگر نور
 دل یکی از ایشان بر آبل آسمانها وزین قسمت کند همه نور گردد و شمع

دل یکی از ایشان بر آبل آسمانها وزین قسمت کند همه نور گردد و شمع	آنها که ذره و البصورت محقر اند	هر یک ملک معنی خورشید انوارند
سنگ بچشم خاری تو یا پارسهنگان	عاجز بظاہر اند باطن بی تو	مسکین بصورت اند معنی توانگرانند
شاهان بوق پوش که کتر حمایتی	امر و از نعیم جهان چشم خستند	زود خود از کتره بفر دوس نگرند

و دیگر بدان که حدیث بران ناطق است که بیرون از زکوة و عشر در اموال حقوق دیگر هست پس چنان سرود که در بندر واکردن
 حاجات در ایشان و بر آوردن مراد ایشان باشی که مال مال خداوند است و توانگران و کیلان خداوند اند و فقیران عیالان
 وی پس باید که بر ساند و کیلان دین حضرت الهی و برگزیدگان الطاف بادشاهی از خزانه نامتناهی بوقای عهد الذی یوفون

بعهد الله اذا عاهدوا از خزانه مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله در وجه من جاء بالحسنه فله
 عشر امثالها از معامله من ذی یقرض الله قرضا حسنا از وظیفه از احسنتم احسنتم لا نقمکم برت سایل
 و اما السائل فلا یغفر بحکم برات ما عندکم ینفد و ما عند الله باق تا بوقت حساب محسوب فتمن یجعل

مثقال ذرة خیرا ین بر سالت محمد رسول الله بر توفیق ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا تا از جمله فلاح یابندگان
 باشند که و من یوق نعم نفسه فاولئک هم المفلحون والا که از فریضه زکوة غافل باشند در تحت وعید سیطوقون
 ما یجلاو به یوم القيمة داخل باشند قوله تعالی و لا یحسبن الذین یبخلون بما اتهم الله من فضله هون خیر الام

بل هو شر لهم الآية یعنی می پندارند آن کسانی که نخلی میکنند بآن مالهایی که خداوند عطا داده ایشان را از فضل خود یعنی از زکوٰة نقره و حیوان و ثمار و آن اشیائی که واجب میگردد زکوة در آن و زکوة آن را نمیدهند که آن خیرست مرا ایشان را از پراکدن وسعت عذاب ایشان خواهد بود و زود باشد که آن مالها که بآن نخلی میکنند ماری گردانند و طوق سازند در گردن ایشان تا زخم زند آن مار از سرتاقدم ایشان و این روایت تفسیر و سیطاست و در کتب حدیث نیز آمده است از رسول علیه السلام که فرمود هر که خداوند مال داده باشد زکوة آن مال نهد روز قیامت آن مال ویرا بر صورت ماری سازد که بر دو گوشه او پان وی دو کفک باشد آن مار خود را طوق سازد در گردن وی و خود را بر سر روی وی میزند و او را زخم میزند پس از آن میگوید من مال تو ام من کتر تو ام که جمع میگرددی و زکوة آن نمیدادی آنگاه رسول علیه السلام این آیت بخواند قوله تعالی ولا تخسبن الذين يبخلون بما اوتاهم الله من فضله الآية در صحیح مسلم می آید بروایت جابر از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود کسی که در دنیا مال جمع کرده باشد و زکوة باز گرفته باشد روز قیامت آن مال زکوة نداد و بر صورت ماری شود و پان خود باز کشیده و از پس وی میدود و بند از او میگردد و سناوی ندانند که بگیر گنج خود را یعنی آن مال خود را که پنهان میگرددی ما که خداوندیم از آن بی نیازیم چون بنده بیند که از آن چاره نیست دست خود در پان وی آورد آن مار دست ویرا بجاید خائیدن سخت بقوت پس هر تو اگر که بقیامت ایمان وارد و بعقوبت آخرت ایقان دارد واجب بود بروی که نفس خود را از این عقوبتها برهاند بدون زکوة و نیز مال که زکوة آن ادا کنند از اوقات امین گردد قال النبی علیه السلام مساوا موالکم بالزکوة و صاحب یرانیز در آخرت ابد استگاری باشد و اگر حق الله را از فقر باز گیر و ظلمه بزور بتانند عصارا برادر سیت که او را جفاک میگویند یعنی اگر با بل عصانند هبل حسماق را برایشان مسلط گردانند تا زخم جفاک بتانند شعر هر کوی بفساد پشت بر دین دارد در وقت زکوة بر حسین حدین آرد و تفسیر معنی می آرد که سه آیت نازل شده است مقرون به چیز که قبول نشود یکی از آن بدون قرین خود اول قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فرمان برداری خداوندی فرمان برداری رسول قبول نشود و دوم فرمود ان اشکرک و لوالدیک شکر گذاری حق بی شکر گذاری پدر و مادر نشود سیم فرمود اقموا الصلوة و اؤوا الزکوة نماز گذارون بی زکوة مال دادن قبول نشود و اشرا علم آبی مست از شراب غفلت تاکی در طلب حطام دنیا خواهی بود و تا چند عمر عزیز و جمع مال از حرام و حلال ضایع گردانی و حقوق شرع فرگذاری یا دکن از آن ساعت که ملک الموت بقبضه قهر گریبان جانست بگیرد شیر اجل بنجب سیاست بر نوزند و عقاب مرگ بر سر تنه پرواز کردن گیرد عزرائیل فصد جان کند و شیطان قصد ایمان کند و همسایگان اناش گفتن گیرند و وارشان مال طلب کردن گیرند هیچ نمی تری در آن ساعت ندای فراق در رسد که رو که ما را بنیشانی در دنیا همه آن کردی که رضای ما در آن نبود ما نیز از او زبان توان کنیم که با ما کردی شعر بد میکنی و نیک طمع میداری به هم بد باشد جزای بد کرداری به مال زکوة نداد و تو وارشان قسمت کنند فرود برند سیم و زرت دختر و سپهر حالی بیکی بجاء زن دیگری بخانه شوخی بگر تا سوال گوید آخرت را چه جواب داده و عتاب حق را چه حجت ساخته بر خود رحم کن که اگر پرسندت حجت نداری و اگر بسوزد طاقت نیاری بلید که در نیک نفسی و نیل خواهی چنان باشی که اگر دیگری نیکی کند گمان نبویند و گویند آن از وی شده تا آنکه بید نفسی و بد خواهی چنان باشی که اگر از دیگری بدی آید نسبت تو کنند و گویند از وی صادر شده منقول است که

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرزند خود امیر المؤمنین حسن رضی الله عنهما وصیت کرد و گفت ای پسر باید که چون بمیری از مال دنیا از تو هیچ چیز نماند زیرا که مال که بوارث بگذاری حال از دو بیرون نباشد یا وارث تو بقوت آن مال طاعت کند یا معصیت اگر طاعت کند پس تو بد بخت باشی یا خود کبر آن کشیده باشی و وارث تو نیک بخت که بان راه بهشت رود و اگر معصیت کند تو او را بر معصیت مددگاری کرده باشی پس ای سچاره نظر کن که بر سر دو نقدیر حاصل تو چه باشد تا چند در بازیچه دنیا سرگردان باشی و تا کی در طلب دنیا باشی و حال آنکه مرگ در طلب نشت شعر عبت لمن طلب الدنيا والموت يطلبه عجبت لمن بنى القصر والقبر منزله عجبت لمن ذنب ورب شاهده الموت باب وكل الناس داخله قطعه

دارو گیر پدر امرو ز بدست تو سیر	مال ملک تو بدست پسر پدرت	خانه گوی چندی محکم بر نقش و نگار	الملك الموت در خانه در آید روزی
از اجل بی او باز آید وقتی	در لحد بخیر از خبر آید روزی	عزیز من بدانکه محال است که از اول تا آخر عمر مال جمع درین	

روزگار و دوران حرام و شبهت زود پس از عقل نباشد این نوع حاصل کردن و بوارث گذاشتن خود بحساب و عتاب و عذاب در ماندن قطعه ز جمع میکنی و شنودم بخوری پیکار شو هر زن خود میکنی مکن بیگونی ای خورم غم طفلان خدایران این کار برخلاف خرد میکنی مکن بی حلال و حرام حاصل کردن از برای سه بیگانه بلکه دشمن غایت احمق بود بسمع قبول بشنوا زن یعنی داماد و زن و پسر و شوهر زن رباعی در ویش شکسته چون بیاید بدارت چیزی بده از بهر روان پدرت ز جمع کنی برای سه بیگانه بی شوی زن داماد و عروس پدرت در تفسیر تعلیمی می آرد فی قول الله تعالی وما تقدموا لانفسكم من خیر متجدد و معند الله یعنی آنچه پیش فرستید باخرت از برای نفع خود از مالهای خود بیاید فرد و جز آنرا نیز دیک خداوند تعالی و میگویی که چون خاتون قیامت نوردیده رسالت جگر گوشه مصطفی صلی الله علیه و سلم فاطمه زهرا رضی الله عنها وفات یافت و جنازه او را امیر المؤمنین علی حسن و حسین و ابوذر غفاری رضی الله عنهم شب بیرون آوردند و بخاک دفن کردند و باز گشتند علی رضی الله عنه در آن شب این دو بیت انشا کرد و شعر لکل اجتماع من خلیلین فو قة و کل الذی دون الفراق قلیل و ان افتقادی و احدا بعد و احدا بدلیل علی ان لا یدوم خلیل قطعه

شب وصلش پایان رفت اکنون	قیامت میکند روز جدائی	وصالش را چون در عصب بود	چه بودی گر نبودی آشنائی
-------------------------	-----------------------	-------------------------	-------------------------

چون بآمد او شد امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بگورستان درآمد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور اموالکم قسمت و داد کم سکنت و نساء کم نکحت فهدا اخبارکم عندنا فما خبرنا عندکم یعنی سلام بر شما باوای اهل گورستان مالهای شما را قسمت کردند و از ثمن و در سرهای شما ساکن شدند دیگران و زنان شما را نکاح کردند با شوهران اینست خبر شما نزد ما چیست خبر ما نزد شما فتهت هانفت و علیک السلام یا علی ما کلنا سر مجنا و ما قدما وجدنا و ما اخرجنا خسرنا یا تقی آواز داد که یا علی آنچه بخوردیم سود کردیم و آنچه پیش فرستادیم باخرت باز یافتیم و آنچه واپس گذاشتیم یعنی بوارث زبان کردیم قطعه دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود و دل در جهان میند که با کس و فاکر بود خرم کسی که حاصل عمر عزیز را با باد و تن بخورد و بدشمن رها نکند در صحیح مسلم می آید این حدیث قال البنی علیه السلام یا بن آدم تقول مالی مالی و مالک و مالک الاما اکت فافینت اولیست قابلیت اول تصدقت فامضیت یعنی ای فرزند آدم میگوئی مال من مال من و حال آنکه

نیست ترا از مال تو مگر آنچه بخوری و فانی کنی یا بپوشی و کهنه کنی یا در راه حق تصدق کنی و باقی گذاری یعنی هر چه بخوردی فانی شود هر چه پوشیدی کهنه نشد و هر چه با عزت فرستادی باقی ماند هر چه اگر خواهی بنده تا باز یابند و اگر خواهی بده تا باز یابی نه اگر مال خود را دوست میداری بدشمن چرامیگذاری دوست خود را از خود جدا کن با خود بپرو و بد بگردان رها کن و اگر همه را بذل و ایشا کردن نتوانی خود را نیز یک وارث حساب کن و یک حصه با خود با عزت بر و اگر نمی توانی باری فریضه زکوة را بده تا بعد از آن ننگت بر پیر هرات خواجه عبداللہ انصاری میگوید که اگر دنیا را دوست میداری بده تا بماند و اگر دشمن میداری بخور تا نماند حکایت در تذکره الاولیای آنکه که شیخ جنید بغدادی رحمه الله هفت ساله بود روزی از دبیرستان باز آمد پدرش محمود را گریان دید گفت ای پدر ترا چه گریان کرد گفت ای پسر امروز درمی چند از فریضه زکوة پیش خالک سری سقطی رحمه الله فرستادم قبول نکرد گریه من از برای آنست که چرا عمر عزیز خود را در سر این درمی چند ضایع کردم و حال آنکه این خود هیچ دوستی از دوستان حق را نیشاید جنید گفت ای پدر این درمها بمن ده تا من بوی دهم آن درمها برداشت و بدر خانه سری آورد و در نزد شیخ گفت کیست پدر گفت جنید است در بکشای و این درمها بستان از فریضه زکوة سری گفت نمی ستایم جنید گفت بدان خدا که با پدرم عدل کرد و با تو فضل که این درمها قبول کن سری گفت با پدرت چه عدل کرد و با من چه فضل گفت با پدرم آن عدل کرد که ویرا توانگری داد و بروی فریضه گردانید که زکوة از دمه او آکند و بحسرت رساند و با تو فضل کرد که ترا فقیر فرید و قبول زکوة مجبر گردانید شیخ را این سخن از جنید خوش آمد گفت ای پسر پیش از آنکه این درمها قبول کنم ترا قبول کردم در بکشاد و آن درمها از وی بستاند الهی بحسرت مقبولان خود ما را از مقبولان گردان

فصل ششم در اجابت دعوت حکم آن

بدانکه از حقوق ستمه که مسلمانان را بر یکدیگر است یکی اجابت دعوت است پس اجابت باید کرد دعوت مسلمانان را وقتی که آن دعوت ولیمه باشد یا مثل آن و در اینجا بدعتهای سبیه و منکرات نباشد و فقهار اصلی است که چون بدعتی عمل کنند در ضمن آن بدعتی حاصل شود ترک سنت به از آوردن بدعت باشد چنین یاد کرده است و در ترغیب الصلوة و بعضی گفته اند چون بدعت و منکر بران مایده نباشد اجابت باید کرد هر چند در آن منکر بود و بدعت زیرا که باین که در جای بدعتی بود ترک سنت توان کرد اما اگر بدعت و منکر بر مانده بود اجابت کردن و حاضر شدن بران مانده روان بود و امام اعظم رح میگوید یکبار باین مبتلا شدم اما صبر کردم یعنی بدعتی که در اینجا بدعت بود مبتلا شدم اما بدعت بر مانده نبوده است نظر کن که درین روزگار در دعوتها و جهانیهای بعضی از مردمان چه بدعتها و نامشروعها میروند مثل دعوت ختان و غیر آن که سر ایبار اجابت میگیرند و دنی نیزند مسخرگان مسخرگی میکنند و پشت مینهند و رود و سرود میگویند و زنان نامحرم بنظاره میروند از آن فساد حاصل میشود و خمر بخورند و گادان بر جویند و تختهای بندند و بر سر دست بد بخامی برند از برای رضای صاحب آن سور و تعظیم آن کار و رضای حق را میگذارند اینها همه از رسوم جاهلیت و هواپرستی است و حال آنکه هر کس نسبت تعظیم کاری یا تعظیم مخلوق گاو و گوسفند کشد کافر شود و آن حرام و حرام بود نتوان خوردن ای بسا مسلمان که بچنان جائی روند و کافر بیرون آیند لغو باشند

پس همچنان مجلسها بنا پذیرفت مگر از برای نبی منکر که آنها همه باطل و نامشروع است و مایه ضلالت و گمراهی است و با این همه آنرا کار خیر نام می نهند و کافر میشوند و خبر ندارند و اگر در آن قصد احیای سنت دارند چرا در وقت استیحا و قص شارب این بی ترتیبیهای خود را که ترتیب نام نهاده اند بجای نمی آرند چون یک سنت این است و یکی آن پس معلوم شد که اینها همه از ناز پروردگی و هوای پستی است از چنان مجلسها پرحذر باید بود و از چنان کارها دور و همچنین دعوت که از برای میت و بندگان برسم و ناموس و ریاضت و سمعت که اگر ما چنین نکنیم مردمان گویند او از مرده خود حساب نداشته بدان دعوت رفتن و از آن دعوت خوردن مکروه است و در واقعات بخاری می آرد که سیپاره دان خوالی از برای مرده مکروه است و مراد ازین روایت آن طعام است که بعد از خواندن سیپاره دان میدهند اما صدق که از برای میت که از وجه حلال بدر و ایشان مستحق دهند پسندیده است و شرع بآن وارد است و تمامی سخن در باب دعوت در فرايض خمس معیشت بیاید هم درین قسم انشاء الله تعالی در فصل شرایط هماننداری و آداب

طعام خوردن الهی همه را از بدعت و ریاضت و سمعت و رسوم جاهلیت نگاهدار

فصل بیستم در نصیحت و شرائط و آداب آن

بدانکه سیکه از حقوق مسلمانان نصیحت کردن و نیک خواهی است چون طلب نصیحت کند که رسول علیه السلام فرمود هر کس پوشد و پنهان دارد و علی را که نبرد او باشد روز قیامت لگامی از آتش دوزخ بر سر وی گذند و در صحیح بخاری بر روایت ابن عمر رضی الله عنهما می آید از رسول علیه السلام که فرمود بلغوا منی ولو اذیه برسانید از من اگر چه یک آیت باشد و رسول فرمود الدین النصیحة یعنی دینداری نیکو خواهی است گفتند از برای کی یا رسول الله فرمود که لله و لکتابه و لوسوله و لایمة المسلمین و عامتهم یعنی از برای خداوند و از برای کتابی و از برای رسولی و از برای ائمه اسلام و عامه ایشان در انوار المشرق تا در که سعد بن سعد از رسول روایت میکنند که فرمود لان یرید الله بک رجلا واحدا خیر لک من ان تکون لک حمر النعم در شرح لمعات می آرد که لام کان یرید الله لام طوطیه قسم است یعنی سوگند بخداوند که اینک یک مرد توراه است یا بد یعنی از علم تو مستفید گردد بهتر بود هرگز از آن که همه شتران سرخ سوی دنیا ترا باشد و در جمع سفیان میگوید رسول علیه السلام این حدیث مر امیر المؤمنین علی را فرمود کرم الله وجهه اما ناصح باید که اول نفس خود را نصیحت کند و پند دهد اگر از وی قبول کند آنگاه نصیحت دیگران مشغول گردد که در خبر است که حق تعالی خطاب کرد بعیسی علیه السلام که ای عیسی اول نفس خود را وعظ گوی اگر قبول کنی آنگاه بندگان مرا وعظ گوی و الا شرم دار از من که بندگان مرا بجاری فرمای و خود آنکار کنی هر گاه ناصح نفس خود را نصیحت نکند و بصلاح نیار و بهر آئینه سخن وی در دلهای دیگران جای گیر نباشد و موثر نیاید زبی رسوایی و نصیحت کسیکه خود عمل نکند بآنچه دیگران را فرماید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون مالا تقولون کبر مقتا عند الله ان تقولوا مالا تقولون و اعظایا بهین و وعظ بسنده است قطعه از من بگوی عالم تفسیر گوی را به با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری و بار درخت علم ندانم بجز عمل و اگر در عمل نکوشی نادان مفسری و شیخ محی الدین غزالی علیه الرحمه فرمود علی ناصح در مجلس گفتند سه گروه اند یک گروه آفتاب صفت اند و یک گروه شمع صفت و یک گروه مانند چوب توت تر اند بر آتش اما آنانکه آفتاب صفت اند آنها

انکه ایشانرا نظر بصیت و آوازه و غلبه مردم نباشد و عرض ایشان از مجلس گفتن قبول عامه و جاه و منصب نبود و این جمله دست دهد بدان معزور و موجب نشوند و اگر مردم رغبت نمایند با ایشان و مجلس ایشان از آن دل تنگ نشوند و نیت ایشان آن بود که بندگان حق سبحان ایشان راه راست یابند و بر راه راست باشند این چنین مذکور آفتاب صفت اند که عالمی از ایشان نورانی میگردد و اینها کیاب و کبریت احمد اند اما آنها که شمع صفت اند آنها که مقصود ایشان از وعظ گفتن اعتقاد عامه است و غلبه مردم و در جاه جوی و منصب طلبی اند و بان شادمان و حسرم میباشند و اگر نمی یابند و تنگ ملول میگرددند لاجرم خود چون شمع در سوختن اند و دیگران نوری برند و ایشان از علم خود بی بهره می مانند و جز مشقت و زحمت فایده ندارند اما آنها که بر مثال چوب توت تراند آنها اند که فی علم دارند و فی نیت نیکو آن جا اهل نای که راهزن خلق است و دشمن خدای ظاهر خود را مشابہ علم ساخته و از دون بیتی تحصیل علم کرده اند و علم و عمل پیاده مانده و سیاق سخن بر کتب فارسی رانج کلمات متفرقه را در کانی ساخته و خطا و صواب از یکدیگر نشناخته اساس آنکار بر سوال و طلب الحق چه ابلهان بوالعجب لاجرم تشبیهی بچوب توت تر کرده اند که چون بر آتش نمی دود و کند و بسوزد و او تیر خود در سوختن و مردم از دست طمع ایشان در حیرت درین روزگار این واعظان نامموار و هر دیار فراوانند و بسیار که ایشان را استحقاق آن نیست که سخن خداوند و رسول و گویند زیرا که کسب علوم نکرده اند و تیز ویردانشمند شده اند قطع مرد عامی که تیز ویر شود و نشمندی فرجی پوشد و دستار مقفی بندد و علم ناخوانده تفسیر و روایت گوید و راست آنست که بر سبب کند اخذ و به لعل در دل کان سرخ روی از آنست که بی طمع است که با که برگ کا بی نگر آنست ز روی از آنست شمع طمع آرد بروی مرد ز روی بی طمع با سر بر گرد مردی و در حدیث آمده است که فردای قیامت منادی ندا کند که کجا لپیدی دشمنان خدای بر خیزید لا یقومون الا سوال المسجد بر خیزند مگر کسانی که در مسجدها سوال کرده باشند پس طالب علم و فقیر باید که بی ضرورت طلب و سوال نکند که رسول علیه السلام فرموده است من طلب وعنده ما یغنیه فانما یتکثر من النار قیل یا رسول الله وما یغنیه فلما قد ما یغنیه و یغنیه پس هر گاه که قوت یکروزه دارد باید که کند اما اگر نا طلبیده بدیند تیر زد نکند که گفته اند رباعی درویش کسی بود که او کند چیزی که بدو بدیند هم روز نکند و بادست و دل کشاده باشد همه سال یعنی که هر آنچه آیدش بد نکند و از ابو هریره رضی الله عنه مروست که گفت اذا اعطينا قبلنا و اذا منحننا لم نسأل و ابو ذر رضی الله عنه گفته است مرعاض بن قیس راخذ العظام ادا م نخله فاذا کان اثمان دینکم فدعوه در صحیحین می آید بروایت عبد الله بن عمر از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود بدستی که خداوند تعالی قبض نکند علم را قبض کردن و کشیدنی که بکشند آنرا از زمینای عالم لیکن قبض کند علم را قبض علما تا چون عالمان مانند مردمان جاہلان را پیشوایان خود گیرند تا آن جا ہلان فتوی میدیند بغیر علم پس خود گمراه باشند و دیگرانرا تیر گمراه گردانند که اتخذوا الناس رؤسا جھالا فافتوا بغیر علم فضلوا و اضلوا و عجب تر آنکه ندانند که ندانند که اگر بدانند که ندانند یا ساکت باشند یا خود را از تنگ جہالت برهانند شعری

آن کس که بداند و بداند که بداند	پوسته تو وضع کند و کبر نماید	وان کس که نداند و نداند که نداند	تو مرده شمارش که کس شزنده بخواند
آن کس که بداند و نداند که بداند	بیدار کند زود که تا خفته نماید	آن کس که نداند و بداند که نداند	او خوشتر از تنگ جہالت برهانند

بهر بند

اینک بحراق اندر شهر سیت معظم بکورا همان خواند و او بیچ نداند و هر یک از آن جاہلان عالم نمای خود را فاضلی کاملی عقبتا کرده اند بعلت آنکه ما از کتابهای فارسی سخن می توانیم گفت غافل از آن معنی که ساہبا جگر خون می باید کرد و ریاضت می باید کشید تا مرد به پا لگاہ علوم تواند رسید یانی قطعہ نہ ہر صدف کہ فرو خورد قطرہ باران بہ درون سینہ او گشت جائے دروانہ صدف باید و باران بحر چندین سال بہنوز نیست معین کہ در شودیانہ نہ و با این ہمہ عوام الناس را بینی با فسونی کہ برایشان خوانند کہ بفہم ایشان نزدیک تر بود و موافق ہو او طبع ایشان بود سری می افشانند و تحسینی میکنند و معتقد میگرددند و عالم کامل کہ سخن از سر تحقیق میگوید و عیب مردم بایشان می نماید چون موافق ہو ای ایشان نیست نمی شنوند و قبول نمی کنند بلکہ طعن میکنند و منکر میگرددند و فرود گاورانند باور در خدای عامیان بہ نوح را باور ندارند از پی پیغمبری بہ لاجرم صاحب وصہ مخلد در حق چنین عامیان گفته است قطعہ ندیدم عامیان را اعتباری بہ زروی عقل نزد هیچ مردم بہ سگ عامی با فسون و نوالہ بہ یکی سری فشانند و دیگری دم بہ و اینہا عامیانی اند کہ در صحبت علمای دین پرور نمی رسند و پروای کار آخرت ندارند عمری سپایان آورده اند و شرایط ایامان و شرایط اند و فائجہ و دعای قنوت درست نکرده اند و فرض و سنت از یکدیگر نشناخته اند کہ بر رسم عادت میگویند و نماز رسمی و عادت میگذارند آن نیز وقتی کہ مجال می یابند و گاہی از ترس درہ و ملامت مردم مسجد حاضر می شوند و در دین تحقیقی و در راه حق یقینی حاصل نکرده اند لفظا ہر خود را چنان نمایند کہ مردم تصور کنند کہ مرا از مرہا ابرار اند و مع ہذا از مرہا فجار اند و فاق از دلشان رفته و ظلمت نفاق جای گرفته فرو اندرین رہ صد ہزار ابلیس آدم روی ہست بہ تا ہر آدم رو را از ہزار آدم نشمیری بہ استاد این ضعیف علیہ الرحمہ می فرمود کہ واعظ را ہفت شرط باید تا نصیحت گفتن مسلمانان را بشاید اول آنکہ فقیہ بود و دوم آنکہ محدث بود و سیم آنکہ مفسر بود و چهارم آنکہ پاک مذہب باشد و پنجم آنکہ عقل وی سالم بود و ششم آنکہ بی طمع گوید ہفتم آنکہ اجازت استاد داشته باشد تا اگر یکی از این شرط سبعمہ کم بود نشاید کہ قدم بر نہر بندد و قال اللہ و قال رسول اللہ گوید زیرا کہ فساد آن از صلاح آن زیادت خواهد بود و از اینجا ست کہ گفته اند بر نیم طبیب و نیم طالب علم اعتماد نشاید کرد کہ یکی جان بر دویکی ایمان برد و غود باللہ من الخذلان در مرشد قلانی میگوید این چنین واعظان از قطع طریق تبرا نذریرا کہ قطع الطریق دنیای مردم را می برد اما این اعظان اول دین مردم می برند آنگاہ دنیای ایشان را باز جمعی درویشان مبنی کہ ناپاکی کردن را در دین قوی ترین حجت دانستند و بی حرمتی را بیکو ترین سنتی گستاخی را سرمایہ خود سازند و از کاپلی بخدمت حق نپردازند طاعت و فرمان برداری را بسکداشته و نماز و روزه را بزایدی انکاشتہ سبک داشتند حرام و گناہ را آمین ساختند و میگویند اسرار توحید بحق با پیدا شدہ و ما را از ما ر بوده اند و اسرار حقیقت با نموده اند و سخنی کہ گفته می شود از ما نیست و کاری کہ می رود از فعل ما نیست و از ما جز نظارہ نیست ہر یک از ایشان میگویند منم جنید با یزید بسطامی و در معنی ظالم تر و بد نفس تر از شمرو یزید شمر گرام و ز گوید منم با یزید بہ گویش کہ فرواتونی با یزید بہ حق از باطل ندانند و از حلال و حرام روی نگردانند ریشہا ترا شیدہ چون مجوسیان و داعما بر خود ہنواد چون دوزخیان رباعی مشت کل با کل کل بی اسلامند بہ در راہ خدا سوختگان خامند بہ دنیا نہ بدست و آخرت دادہ باد بہ در آب و گیاہ مانده کالانعامند بہ اگر ہم برین اعتقاد میرند ہر یک سگی از سگان دوزخ خواهند بود از آن نوع نادریشان

بگریز و از صحبت بد ایشان بپرهیز شمع از آن بید و لتان بگریز چون تیر پسر اور کوئی صاحب دولتان
در ایشان صافی اعتقاد و سالکان عالی بناداند و علمادین پرورد میراث داران پیغمبر که هر یک از ایشان رهروان راه
دین و مبارزان میدان یقین اند که صحبت با ایشان و مجلس علم ایشان روضه ایست از روضه های چنان که مجلس العلم
روضه من ریاض الجنة آن عالم آفتاب صفت که عالم از وی نورانی است سی سال یا چهل سال جگر خون کرده تا پایگاه
علوم رسیده و بر سند درس و فتوی نشسته فرو آسان نیامد بوی عشق اندر مشام جان من و والدی صاحب دلان عمری
جگر خون کرده ام و در روزی اگر خواهی صد صوفی مانند در میرسد اما چهل سال باید تا در ولایتی یک دانشمند در رسد چنانکه گفته اند

قطعه بسبب کز قوطه بیم من چشم می توان شد بصوفیان مانند سی و چهل سال جان باید کند تا بگویند مرد دانشمند

عالم اگر چه دلیر بود اما نگذازد که حلال باصل دین وی راه یابد چون علم دارد اما زاهد بی علم که بی ارشاد شیخ کامل سلوک کند
وزهد و زرد سحره شیطان باشد یا چون حماری که در آسپاگردان باشد و ازین است که علما نبشته اند من تو همد بغیر علم
چون فی آخر عمره اوصات کافرا یعنی هر کس زهد و زور بدون علم دیوانه شود در آخر عمر خود یا کافر میرد و نعوذ بالله و از راه بدون
یک عالم بر شیطان دشوار تر باشد از گمراه کردن هزار عابد چنانکه در تعلیم المستعلم می آرد از نظم آن امام ربانی محمد بن حسن
شیبانی شاعر فان فقیها واحدا متورعا و اشد علی الشیطان من الف عابد حکایت عزیز میگوید که
یکی از طلبه علم که در تقوی وی قصوری بود در حق یکی از درویشان که وصف ایشان از پیش گذشت مبنی گفته بود و بروی خوانده
و آن بیت این است رباعی بادق کبود و با کلاه ترکی پیوسته کیمیا ترکی ترکی پس لاف زنی که میروم من ره حق و
حقا که ز راه حق از انسوترکی و درویش نیز در جواب وی گفته رباعی با جبه و دستار کلام ملکی و روزان و شبان در پی
سیم و زر کی به از مال کسان تو حرامی نبود و تو عالم عالمی چه رامی ترکی و فی الجمله عالم را بعلم عمل باید کرد و عامل را با عمل علم باید تا عالم
و عمل ایشان را اثر دهد که گفته اند عالم بی عمل چون درخت بی برست و زاهد بی علم چون خانه بی در الهی همه را توفیق

علم و عمل کرامت فرماید

فصل هشتم در عیادت مریض

بدانکه عیادت مریض یک بار از فروض کفایه داشته اند و از حقوق مسلمانان است چنانکه در خزانه الفقها و غیر آن گفته
است در صحیح مسلم می آید بروایت ثوبان از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود من عاد مریضا لم یزل فی خرفة الجنة
یعنی هر کس بیمار را بپرسد و اتم در بوستان بهشت باشد و در حدیث آمده است که مزد شهید یا بد کسی که بیماری را بپرسد
شعر عن سعید و جبیر وقتاده من عاد مریضا فلدا اجر شهاده و عیادت مریض سنت است اما دیرینه نشینند که بدت
است حکایت در روضه اخلدی آرد که حکیمی بیمار شده بود جمعی بعیادت وی رفتند و دیر نشینند بعد از آن گفتند ما را
بندی ده حکیم گفت شما را پند میدهم که چون بعیادت بیمار شوید دیرینه نشینید فرمود چو میروی سر بیمار دیرینه نشینی به بی بفاخته
نزد سرش کرا بخانی و در صحیح سنن ابوداؤد و صحیح ابوعیسی ترمذی و اذکار امام محی الدین نوادی و تلخیص اذکار می آرد

بروایت مادر مؤمنان عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ چون کسی بنا لیدی بسوی وی از مرض انگشت سبابہ خود بر زمین بنادی پس برداشتی و گفتی بسم اللہ تربتہ ارضنا بریقۃ بعضنا لیثقی مقیمنا باذنینا پس چون کسی بعیادت بیمار رود باید کہ این دعا بخواند اقتدا بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در سنن ابوداؤد و صحیح ترمذ سے می آرد کہ این کلمات را بوقت بار بار خواندن تعالیٰ این بیمار را شفا فرستد از بیماری کہ باشد او را الاموت دعا اینست اسأل اللہ العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک فایده عیادت آن میباشد کہ دل شکستہ آن بیمار را دریابی و بفاتحه و دعا مددگاری کنی شاید کہ کاری بر آید کہ گفته اند رباعی چو رنج بر توانی گرفتن از بیمار قدم ز رفتن و پرسیدنش در بیخ مدارند ہزار شربت شیرین و میوہ خوشبو سے چنان مفید باشد کہ بوی صحبت یار قدم از خستگان باز گیر خواہ غنی بود بیمار خواہ فقیر اگرچہ دوستان را در رنج دیدن رنج تمامست اما فراموش کردن نیز در یاری حرامست رباعی اگر شرط عیادت بھی کنم تقصیر کنون تو بر من شوریدہ حال خوردہ گیر بکہ خاطر من غم دیدہ ستمدیدہ بخواہدت کہ بر بیند بدو رنج اسیر بکہ در صحیح بخاری می آید بروایت ابوہریرہ رضی اللہ عنہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود من یرد اللہ بہ خیرا یصب منہ یعنی ہر کس خداوند تعالیٰ باو نیکی خواستہ باشد اورا رنج و بیماری فرستد ابو موسی الاشعری رضی اللہ عنہ روایت میکند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود چون بندہ مؤمن بیمار شود یا در سفر باشد بفرماید خداوند تعالیٰ تا بنویسند از برای آن بندہ ثواب اعمال وی مثل آنکہ در صحت و اقامت وی می نوشتہ اند درین حدیث در صحیح مسلم است و در روایت ابو سعید می آید ہم در صحیح مسلم کہ رسول علیہ السلام فرمود نرسد بیچ مومنی را رنجی و دردی و بیماری و حزانی تا چیزی کہ او بار مندرگردد الا آنکہ کفر کرد اند بان صغایر و بزرگتر غیب حمیدی می آرد بروایت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود بیچ مسلمان نباشد کہ مسلمانان را عیادت کند در باد الا آنکہ آمرزش خواهند از برای وی ہفتاد ہزار فرشتہ از باد او تا شبانگاہ و پیرسد او را در شبانگاہ الا آنکہ ہفتاد ہزار فرشتہ او را آمرزش خواهند تا صبح و باشد مر او را بوتانی در ہفت آلتی

دلہائی بیمار را از حسرتانہ کرم شربت ہدایت فرست

فصل نہم در تشیع جنازہ

بدانکہ تجہیز بہت یعنی کار سازی دفن وی و تشیع جنازہ وی فرض کفایتست و از حقوقست کہ مسلمانان از بر یکدیگر است در ترغیب حمیدی می آرد بروایت ابی کعب و ابوہریرہ رضی اللہ عنہما از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ہر کس نماز گذارد بر میتی مر او را قیراطی بود از اجر و اگر انتظار کشد تا میت را دفن کنند و قیراطی بود گفتند یا رسول اللہ قیراطی بگرانی چند باشد فرمود کہ خرد تروی مانند کواہد باشد و بروایت ابی جہان است کہ سوگند بخدائی کہ نفس محمد بقدرت اوست کہ آن قیراطی گران تر باشد در پلہ حسنات وی روز قیامت از کواہد ابن عباس این حدیث بشنید گفت لقد فرطنا فی قرادیط کثیرۃ یعنی بدستیہ تقصیر کردیم در قیراطی بسیار در صحیحین نیز این حدیث چنین آمدہ است بروایت ابوہریرہ رضی اللہ عنہ فرمود الا آنکہ دو قیراطی مثل دو کواہد بزرگی باشد در صحیح مسلم می آید بروایت ابن عباس رضی اللہ عنہما از

رسول علیہ السلام کہ فرمود نباشد بیچ مسلمانی کہ میرد پس نماز کنند بر جنازہ وی چہل مرد از مسلمانان کہ بخداوند شرک
 نیارودہ باشند چیز بر الا انکہ قبول کند خداوند تعالی شفاعت ایشان را در حق وی یعنی پیامرزا و اوراد مختار الفقه مے آرد کہ
 غسل میت واجب کفایت است و تکفین وی در سه جامہ سنت است و نماز کردن بروی فرض کفایہ است در صحیح مسلم
 می آید بروایت ابو سعید رضی اللہ عنہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ چون میت را در جنازہ نهند و مردمان برگردن خود بردارند پس
 اگر آن میت صالح بود گوید قد مونی یعنی جہد کنید و زود تر برسائید مرا بر حمت و کرامت پروردگار من اگر غیر صالح بود گوید
 وای بر من کجایم برید مرا بشنود آواز ویرا ہمہ چیز مگر آدمی کہ نشود اگر بشنود و پیوستن شود حرکات در عشرت جمالی می آرد کہ یکی
 از بزرگان دین گفت در شہر عبادان جوان پارسائی وفات یافت و تالستان بود و ہوا در غایت گرمی گفتم توفت کنیم
 تا نماز پیشین کہ ہوا خشک شود جوان را دفن کنیم درین حال خواب بر من غلبہ کرد و در خواب چہان دیدم کہ قبہ زدہ بودند در
 گورستان از یکدانہ اور کہ نور از ان قبہ با سمان میرفت ناگاہ حوری از ان قبہ روی من نمود و گفت ای شیخ روا میدار
 کہ آن جوان مردہ را تا نماز پیشین از اجاداری جہد کن و زود تر او را بارسان کہ در انتظار دیدار اویم خوشابندہ کہ میرد و حال وی
 چنین باشد چارہ آدمی کہ چہار خطر دارد در پیش کہ ہر یک از ان سخت تر و صعب تر از دیگر است کہ اگر نظر تحقیق دروے کنیم
 و تفکر و تامل نمایم فی پروای خوردن و آشامیدن ماندنی سامان گفتن و شنودن اما چکنیم کہ غفلت بردہا مستولی گشتہ
 مگر حق تعالی آگاہی و ہشیاری دہد و آن چہار خطر اول خطر مرگ است دوم خطر گور است سیم خطر قیامت است چہارم خطر
 آتش دوزخ در کیمیائی آرد کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ سکر است موت و تلخی جان کندن بر بندہ مؤمن زیادت از ان
 است کہ اورا سی صد بار بشمشیر می کشند و او باز زندہ میگردد و انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت میکند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 کہ فرمود بیچ روز نباشد الا انکہ دو فرشتہ از آسمان ندا میکنند کہ یا اهل الدنیا ولد تم للموت و تبنون للحراب و تجعون
 للاعداء و انتم محاسبون و معدون عند ربکم یعنی ای اہل دنیا شما زادہ شدید از برای مردن و بنامی کنید از برای
 خواب شدن یعنی چہ عمارت میکنید چیز را کہ روی درویرانی دارو آنچه جمع می کند نصیب دشمنان خواهد بود و حالانکہ شما محاسب
 و معذب خواهید شد نزد پروردگار خود پس ای برادر نظر کن تا چہ میکنی آگاہ و ہشیار شو فر و عمر و مال اندر سرکاری عمارت کردہ
 این عمارتہا کہ دار و درویرانی چہ سود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہرگز در کار دنیا سگی بر سگی نہاد تا آن زمان کہ از عالم سفر کرد
 کہ ما وضع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حجر اعلیٰ حجرا احتادا لقاہ اللہ عز و جل سنگی باید کہ دل در رنگ بندد
 امروز چندانی برار کہ فرود ابرواری خانہ گل را چند عمارت میکنی یک بار خانہ دل را عمارت کن فر و خانہ ہر چند کنی محکم و پر نقش
 نگار نہ ملک الموت در ان خانہ در آید روزی بقولہ تعالی اینما تگو نواید و گمراہ الموت و لو کنتم فی بروج مشیدہ ہر کجا
 باشید مرگ شمارا در یابد و اگر چہ شمارا در حصار ہا و قصر ہا بلند و رفیع باشید و بقول سدی و قنادرہ اگر چہ شمارا برج اثنی عشر آسمان باشد
 پس ای برادر اگر در حصار ہا آہنیں باشی کہ مرگ را از خود دور نتوانی کرد و فر و ملک الموت را بجیلہ و زور نہ توانی کہ بچہ بر تالی
 روزی رسول علیہ السلام بقومی برگشت کہ می خندیدند پری دہان فرمود کہ اگر شمارا مرگ را کہ ویران کندہ لذتہاست یا و کنید
 شمارا خندہ نیاید مرگ بسیار یاد کنید کہ گور شمارا خانہ است و آن روضہ خواهد بود از روضہای بہشت یا کندہ از کندہاے

دین

دو زخ امام حسن بصری رح میگوید ای مردمان گور را بسیار یاد کنید که آخرین خانه شماست و کفن خود را یاد کنید که آخرین جای شماست همچو گفت هر زندگانی که بوده است در دنیا اگر یک کس داشته باشد با مرگ برابر نیاید و اگر همه لباسهای نیکو را یک تن پوشیده باشد با کفن برابر نیاید و اگر همه مرکبهای دنیا را یک تن سواری کرده باشد با جنازه برابر نیاید و اگر همه تختهای عالم را یک کس داشته باشد با تخت نشینی برابر نیاید و اگر همه باغها و بوستانهای عالم را یک کس داشته باشد با تاریکی گور برابر نیاید گورخانه است که کلید آن بدست اسرافیل است تا او صورت دهد از آن خانه بیرون آمدن نسبت ای بچاره از خواب غفلت بیدار شو که تا چشم بکشانی خود را در گور خواهی دید رباعی

ناگاه بود کزین جهانست بربند | از حلقه جمع دوستانت بربند

غافل منشین زمان زمانت بربند | اگر تو زوی کشان کشان بربند

همه آن نباشد که تو بجنازه دیگران حاضر شوی روزی خواهی

که جمعی بجنازه تو نیز حاضر شوند یاد کن از آن ساعت که صلوة جنازه تو بر آید یاد کن آن زمانی را که باغ و بوستان را بگذری

وروی بگورستان آری یاد آن لخطه را که ترا بجاک تیره بسیارند و دوستان از سر خاک تو بازگردند و ترادان مقام پر وحشت بگذرانند یاد کن از آن ساعت که خروش مصیبت از خانواده تو بر آید اهل و سر زندان تو آه و وادیل بر آندر با سع

روزی بود که آه بر آید ز کوی ما | گیر و غبار خاک لحد گرد روی ما

از مرگ با چو دست سه روز بگذرد | در هیچ کوی کس نکند جستجوی

صعب حالتی است مرگ و مردوم از وی چنین غافل و بجز شعر بجز منشین گزین دارم سخن تا خبر خواهی شدن خواهی

شدن اگر بمثل نهر سال عمر یابی و همه لذات دنیا ترا دست دهد حاصل آن چه خواهد بود چرا که شربت مرگ میاید چشیدن

و سختی جان کندن میباید دید و حال آنکه در دنیا خود عیش صافی یافت نشده است چنانکه در تذکره الاولیای می آرد که اولاد

ملکی رحمه الله گفت در دنیا چیزی نیست که بدان شاد شوی که نه در زیر آن چیزی بود که بدان غمگین گردی شادی بگر و زه یافت نشده

است و اگر همه عالم بکام تو شد آخر چیست رباعی دنیا همه سرسبز گامت شده لیر پس عمر برفته و جیل آمده گیر بگو

بمرا و خویش دستی بزمم این خود نتوان و اگر توانی زده گیر چه عمر از آن عزیز تر است که او را در طلب حطام دنیا ضایع گردانی و بمشقت

تمام درم و دنیا چند جمع نمی و بجز زنگاهداری و بجز ت بگذاری بلکه از و تمتع نا گرفته بوارت گذاری و خود بگذری در مصایب

می آرد که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه چون بر سر گوری بایستادی چندان بگریستی که محاسن وی تر شدی از وی سوال

کردند که چه حال است که قیامت و دوزخ را یاد میکنی چندان نمیگویی و چون گور را می بینی چندان میگری گفت اگر قیامت است

خلایق همه جمع خواهند بود و اگر دوزخ است آنجا نیز گروی خواهند بود و هیچ جای صعب تر و پر وحشت تر از گور نیست که در نجس

تنها میباید بود تا قیامت عزیز من مرگ همه کس صعب است اما مرگ جوانان و غریبان صعب تر است آن غریب بچاره از وطن

خود دور افتاده و از یاران و دوستان جدا مانده در مسجدی یا گوشه ای باطلی بیمار افتاده پدر و مادر هر بان بر سر بالین وی نه از

خویشان و فرزندانش کسی حاضر نه سر بسنگی یا بر کلونجی نهاده بازنگ زرد و جان پر درد ناگاه ملک الموت بروی ظاهر شود

آن بچاره چون ویرا بیند از کسان خود یاد آور و آه سرد از سینه بر آورد در آن حال حق تعالی فرشته نفرستد تا سلام حق بوسه

رساند و گوید ای بنده غریب خدایت سلام میرساند و میفرماید که بنده من اگر ترا از وطن و دوستان تو جدا کردم رحمت خود را برین

حال تو گردانیدم ای بنده مترس و اندوه مخور که بهشت را از برای تو آماده کرده ام و حورای عینا در انتظار دیدار تو اند و باین همه

ترا درجه شهید اگر است که در من مات غریبا فقد مات شهیدا بندگان چون این تشریف بیاید فرحان و شادان گردد و جان
 وی بر حمت و رضوان حق بر آید و تفسیر سورا بادی می آرد که چون بنده در سکر است موت افتد شیطان نزد وی آید و گوید ای سگین
 بیخ میدانی که چندین زحمت و مشقت که بر تو گذاشته اند از برای چیست این همه از برای آنست که تو مسلمانی ترک ازین دین کن تا
 ازین همه محنتها بری اگر بنده در دین صلب محکم بود گوید ای ملعون خام طمع و یک هوس تو از من بچینه نگر و من همه مشقتها و محنتها
 از برای این دین اختیار کرده ام و امید است گارای ببرت این دین دارم برگرد که مقصود تو از من بر نیاید شیطان از و س
 نومید شود و برگردد و اگر آن بچاره در دین سست بوده و بر هوای نفس میرفته شیطان را فرمان برداری کند و ایمان از وی
 زایل شود و برگردد و العیاذ باللہ این عمر رضی اللہ عنہما روایت میکند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم که فرمود بیخ مسلمانے
 نگذرد و بگورستان از گورستانهای مسلمانان الا آنکه اهل گورستان گویند ای غافل اگر بدالی آنچه میدانیم هر آینه که بگذرد گوشت
 تو بر تن تو در کیمیای آرد که امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ کعب اخبار را گفت حدیث کن ما را از مرگ گفت مرگ درخت خارناک
 است که بر آید در شکم بنی آدم هر شاخه جدا جدا گوشت و رگ و پی مردم بکند هر چه بقوت ترا از تن مردم سفیان ثوری طبیب اللہ روح
 چون از مرگ یاد کردی و خوف مرگ بروی مستولی شدی بروزگاری دراز از وی منفعت نیافتندی و چون از وی کسی چیزی س
 پرسیدی گفتی ندانم ای درویش از کار سازی مرگ غافل مباش و زاد آخرت بساز که مرگ سفر درازست تا بکی در باز چ
 دنیا سرگردان باشی از حال گذشتگان عبرت گیر با عی بدینا دل نه بند و هر که مرگ دست بزند دنیا سرسبز اندوه و دردست :
 بگورستان نظر کن تا به بینی بگذرد در آن با حریفانت چه کردست : الهی همه را از خواب غفلت بیدار گردان و توفیق کار سازی مرگ ارزانی دار

فصل دهم در اثبات عذاب قبر و کیفیت آن

بدانکه قبر آخر منزل دنیا و اول منزل آخرت است و آن روضه خواهد بود از روضهای بهشت یا کنده از کنده های دوزخ چنانکه
 رسول علیه السلام فرمود القبر روضه من ریاض الجنة او حفرة من حفرة النيران و اگر در گور بیخ عذاب دیگر نباشد
 جز آنکه بنده را زنده گرداند و در قبر بچاره چشم بکشد و خود را در گور بیند بگر که همین چه عذابی بود که دانند که تا قیامت آنجا میباید بود
 اما در کیفیت عذاب قبر علماء را اختلاف است بعضی گفته اند عذاب گور روح راست و بعضی گفته اند روح و تن هر دو راست
 و بعضی گفته اند یک عضو بنده را حق تعالی در گور بدارد و عذاب میکند تا آنکه همه اعضا میرسد و اصح این اقوال قول اول است
 و حجة الاسلام غزالی و جمعی از علماء برین اند و قول حق و مذہب سنت و جماعت آنست که عذاب گور حق است مرسمه کافران را
 و مشرکان را و منافقان را و بعضی مؤمنان عاصی را امام غزالی رحمه اللہ میگوید عذاب گور روح راست و نظیر وی چنانست که
 شخصی در باغ باشد که در آنجا گلها دریا چین باشد و آبهای روان و او بر تختی باشد در خواب و جمع ما هر ویان بگذرد وی در گداه ناگاه
 او بجا می بیند که او را در تنو آش می اندازند یا میکشند یا مثل آن چیزهای میند و نیک ترسان میشود و حال آنکه آنچه او
 در خواب مشاهده میکند در آن باغ خود موجود نیست پس آن روح وی هست که آن معنی را مطالعه میکند و مشاهده و آن مکر و حی و
 تا خوشی با و میرسد باز مثال راحت گور چنانست که مثلا شخصی در خانه تنگ و تاریک خفته باشد بر روی خاک تنها ناگاه می بیند که

در باغ

در باغ و بوستان است در میان گل و ریاحین و نعمتها و آبهای روان و ما هر ویان بگردوی نشسته و او را آنهادر عین لذت و راحت ناگاه بیدار شد معلوم شد که آنها بخواب میدیده و در آنخانه تنگ و تاریک از آنها بیخ نبوده بلکه آن روح وی بوده که اینها مشاهده می می شده و این نمودار نیست مر عذاب گور و راحت گور را اما عذاب آخرت روح و تن هر دو را باشد و مثال وی چنانست که در قریه نایبانی و لنگی باشد و ایشان را با یکدیگر ملاقات باشد یکی مردی که بر او گوید که فلان ما را انگور مسیب باید و نیک مشتاقیم برین تا از کجا حاصل میکنی لنگ گوید در باغ فلان خواجه انگور است اما مرا پای نیست که بروم و انگور آرام نایبانی گوید من پای دارم اما چشم ندارم ندانم که از کدام سوی میباید رفت اعرج گوید من چشم تو باشم و تو پای من شو تا برویم و انگور آرام برویم اتفاق کردند لنگ برگردن نایبانی نشست و او راه نشان میدهد تا رسیدند پای دیوار باغ لنگ بر سر دیوار رفت و دست نایبانی گرفت و باغ فرو گذشت و هر دو با هم رفتند تا پای درخت انگور و آن مقدار که خواستند انگور باز کردند قصد کردند که باز کردند ناگاه خداوند باغ در یکشاد و در آمد می بیند که دیوار رخنه کرده اند و انگور باز کرده و راه گزیری طلبند بانگ برایشان زد که چرا بید ستوری بیای من در آمده اید لنگ میگوید ای خواجه تو میدانی که من پای رفتن ندارم و هرگز باغ ترانندیده ام و راه نمیدانم این کورم آورد و کور گوید ای خواجه تو میدانی که من چشم ندارم و راه نمی بینم این لنگ مرا آورده در شرع و در عتق عذر هیچ یک مسموع نیست چون هر دو بدید یکدیگر آن کار کرده اند اگر از ایشان عفو کند کرم و مروت بجای آورده باشد و اگر او بکند نیز مستحق آنند همچنین فدای قیامت حق تعالی خطاب کند روح را که ای روح چرا در من عاصی شدی گوید خداوند اتو دانانتری که تا من مصاحب تن نگشته بودم و در عالم ارواح بودم پاک بودم و از من نافرمانی نمی آمد هر چه کردن کردن خطاب رسد که ای تن چرا عصیت کردی تن گوید خدایا تا روح بمن نبود جادای بودم و از من خیر و شر نمی آمد هر چه کرد روح کرد اینچنان نیز عذر هیچ یک مسموع نیست چون گناه بدید یکدیگر کرده اند پس حق تعالی اگر گناه از ایشان عفو کند و ایشان را بهشت فرستد فضل کرده باشد و اگر بدو فرستد و عذاب کند عدل کرده باشد پس ثابت شد که عذاب گور روح راست و عذاب قیامت روح و تن هر دو را و زولو المقومین این حکایت را می آورد که پیری مدت بهشتاد سال کاروی این بود که گور کند روزی بزرگی از وی سوال کرد که درین مدت این کار میکنی چه عجب دیدی گفت روزی گور میکنم گور دیگر پیدا شد میتی در وی همه اعضای وی خاک شده بود الا آنکه یک پای وی مانده بود نظر کردم در یک طرف لحد کزوی دیدم بغایت کلان بیامد و میش بران پای زد آن پای طپیدن گرفت و کزوم بجای خود باز رفت چون از طپیدن باز ایستاد باز آن کزوم بیامد و میش بروی زد همچنین هر گاه که آرام گرفته آن کزوم بیامدی و میش بروی زد وی حکایت از استاد خواجه رحمه الله شنیدم که میفرمود که روزی بطلبس مینار رسیدم و در آنجا مردم می مردند آنچنانکه عادت عوام است گفتند معلوم باید کرد که اول که مرده است سر گور وی بیاید کشاد که شاید کفن در زمین کشیده باشد تخص کردند اول زن حامی مرده بود سر گور وی بکشادند آن بچاره از سر تا قدم سوخته بود و خاکستر شده چنانکه مردم از قبر بیامی آمدند و میدیدند و عبرت میگرفتند تا بدانکه عذاب گور حق است پس ای برادر این همه خطر در پیش داری تدارک کار خود مشغول شو و از حال گذشتگان عبرت گیر اگر قیامت و روز را بچشم سمر منوز ندیده باری مرگ عزیزان و دوستان بسیار دین و از مردن چاره نیست بجلال و جلال که زود خواهد بود که مرگ واقعه من تو خواهد شد بجاه و منصب

عاریتی و نعمت و ثروت ناپائیدار غرہ مشکوکہ ناگاہ مرگ از کین در جہد مبادا کہ غافل ولی حاصل بروی قطع

گرفتگی کہ گرفتاری جہان زیر نگین کجا شدند خلائق ز دودہ عباس بہ پنجہ ملک الموت چون در افتادند ز بہر تعزیت را بر آوردند سر روز برندہم ز رت دختر و پسر حالی	جم و قباد کجارت کیو و خسرو کو رشید ہادی و مامون و اثن و حجاز نہ زور دست بانڈونہ قوت باز یکی نفیر و گر آفخ و دگر ہو ہو یکی بخانہ زن دیگری بخانہ شو گناہ ما بکرم عفو کن خداوند	کجا شدند گروہ نمود کز قرآن کجا شدند بتا ز تراڈ و دودہ تو اجل بجان تو آدم کہ تا ختن آید ترا از ان چه کہ بانوی تو کند فریاد سرای گوریک ہفتہ را کہ بکشاکش بجی اشہد ان لا الہ الا ہو	خدا کی گفت شیخ عظیم و صفشان جابو برادر پدرو مادر و عم و حنا بو ز خانان چو غریبان بگور آری رو ترا از ان چه کہ فرزند تو ببرد مو ز وہم خویش ندانی ز خواجہ تا ہندو
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

فصل یازدہم در امر معروف و نہی منکر

بدانکہ امر معروف و نہی منکر از فرض کفایت است اگر اہل شہری یا موضعی ترک امر معروف و نہی منکر کنند ہمہ عاصی شوند و اگر بعضی باین فرض قیام نمایند از ذمہ دیگران ساقط شود اما امر معروف و نہی منکر بوجہ شرع کنند و احتیاط بجائے آرند و تقصص کنند نہ تجسس کہ حق تعالی از ان نہی کردہ است قولہ تعالی ولا تجسسوا و بکس گمان بد نہ برد چون بنائے کار مسلمانان بر صلاح است کہ از ان نیز منع است قولہ تعالی یا ایہا الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن باثم و میل و مداہنت نیز ننگد و در حق رسانیدن و دفع منکرات میان غنی و فقیر فرق ننگد قولہ تعالی ان یکن غنیا او فقیرا فاللہ اولی الیہما و باید کہ اول خود را بر شرع راست کند و ہمہ قول و فعل خود را موافق شرع گرداند تا سخن وی موثر افتد و قول وی درد لہا جای گیرد نہ آنکہ شرع را بر خود راست کند طبیعت راست کردن شرع را بر خود خطا است بہ خویش را بر شرع باید کرد راست بہ در صحیحین می آید بروایت اسامہ بن زید از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود روز قیامت مردی را بسیارند فرمان شود تا او را بد و تخراند از درود ہا از شکم وی بیرون آید و او بران میگردد چنانکہ ہار برگرد آساید و اہل دوزخ او را گویند ای فلان چہ بودہ است ترا و بودی کہ امر معروف و نہی منکر میکردی چہ چیز ترا بدین حال گرفتار کرد و گوید بی بودم کہ بہ نیکو میفرمودم دیگر از او خود نمیکردم و از بدی نہی میکردم و خود میکردم پس احتیاط باید کرد و از حق گفتن و حق رسانیدن ساکت نباید بود مگر بجز شرعی کہ دانند کہ از وی قبول نخواہند کرد و خورد داشت حق ولی عرضی بحق گوی لازم خواہد آمد آنگاہ اگر نرساند معذور بود زیرا کہ فائدہ حاصل نخواہد شد و فساد لازم خواہد آمد و چون آن کس کہ مرتکب منکر شدہ سر باز زند و قبول نکند کافر گردد چون چنین باشد آنگاہ واجب بود کہ حق بچنان کس نرساند چنانکہ اگر عسس و یا محبی و تمقاجی و یرغوجی و مثل این کسان را اگر از ان کار باطل ایشان منع کنند غالب آنست کہ ایشان قبول نخواہند کرد بلکہ بایزای حق گوی مشغول خواہند شد پس باید کہ عرض خود نگاہدارد کہ از حق رسانیدن بایشان فائدہ حاصل نمی شود بلکہ فساد واقع می شود و ازین جاست کہ علما بنشینند اندکہ اگر امر معروف و نہی منکر دانند کہ از حق رسانیدن فائدہ حاصل خواہد شد از وی قبول خواہند کرد و یاد دفع منکر خواہد شد واجب بود رسانیدن و اگر دانند کہ قبول نخواہند کرد واجب بود نارسانیدن در واقعات حسامی و در قضاوائے

ظہیری می آرد کہ رجل را می علی ثوب انسان بخاسته اکثر من قدر الدردھمان وقع فی قلبہ اند لو اخبیرہ لم یلتفت الخ کلامہ کان فی سعة من بان لا یخبیرہ لان الاخبار لا یفید قال مشائخنا قاسوا الامر بالمعروف علی هذا ان کان یعلم انہم یسمعون یحب علیہ والا یعنی مردی بر جبارہ آدمی بخاست دید زیادہ از قدر و رسم و اندک اگر خبر کند التفات سخن وی نخواہد کرد اخبار کن اورا می شاید زیر کہ اخبار فائدہ منی دہد و گفته کہ مشایخ ما قیاس گرفته اند امر معروف را برین کہ اگر داند کہ از وی خواہند شنید واجب بود بروی والا فلا و امر معروف و نہی منکر را نہ مرتبہ است از حکام بدست و از علماء زبان و از عوام بدل در مشارق الانوار می آرد صحیح مسلم کہ رسول علیہ السلام فرمود چون یکی از شما منکری بیند پس گوئی تغییر کن اورا بدست خود و اگر نتواند بزبان منع کند و اگر از آن نیز عاجز آید پس بدل انکار کند و آن ضعیف ترین ایمان است بعضی از شارحان حدیث گفته اند کہ آن انکار کردن بدل از ضعف ایمان انکار کننده است و بعضی گفته اند از ضعف ایمان مرکب منکر است کہ حق گوی خشم در نمی بیند کہ حق بوی رساند و روایت آنست کہ در جایی کہ مفسدان باشند و مصلحان نیر باشند و آن نیکان از دفع و منع آن بدان عاجز نباشند اگر دفع منکرات نکنند و خاموش نشینند با وجود استطاعت منع فردای قیامت آن نیک مردان کہ باید در ساختہ باشند در صورت بوزنیگان براگنجه شوند حکایت نقل است کہ حق تعالی امر کرد فرشتہ را بہلاک اہل شہری کہ فساد در میان ایشان ظاہر شدہ بود آن فرشتہ یک دوست حق دید در میان ایشان مناجات کرد کہ خداوند اتودان اتوری کہ یک بندہ شایستہ است ترا در میان ایشان چه فرمائی با وی چہ کنم فرمان رسید کہ اول او را ہلاک کن آنگاہ دیگران را کہ ہرگز یکبار بر ایشان غضب نگرفت از برای من و با ایشان در ساختہ بود و در کتب فقہی ثبتہ است کہ با اہل کبیرہ نشستن گناہ کبیرہ است و در روضہ فقہ امام محی الدین نوادی آورده است کہ ہر گاہ کہ با اہل کبیرہ نشینند بر بیل انس آنگاہ گناہ کبیرہ باشد در تفسیر و کتاب قصص می آرد کہ حق تعالی چہل ہزار گزیدگان قوم یوشع را با شصت ہزار دیگر از بدن از برای یک غضب ناکردن بر ایشان موافقت با ایشان در خوردن و آشامیدن ہلاک کردہ یوشع علیہ السلام دعا کرد کہ الہی میدانم کہ بدن را بشوئی بدی ایشان ہلاک کردی اما در نمی یابم کہ حکمت در ہلاک نیکان چہ بود فرمان رسید کہ ای یوشع نیکان با بدن در ساختہ بودند و ترک امر معروف و نہی منکر کردہ ایشان را بدن سبب ہلاک کرد پس بندہ مومن باید کہ با امر معروف و نہی منکر قیام نماید با وجود استطاعت تا از جملہ خاصران نباشد در صحیح بخاری می آرد بروایت نعمان بن بشیر از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود مثل کسانی کہ امر معروف و نہی منکر میکنند و کسانی کہ ترک معروف می کنند و مرتکب منکر میگرددند همچون مثل قومی است کہ قرعہ زنند و از کشتہ در آیند بعضی را خانہهای شیب رسد و بعضی را خانہهای بالا آہنا کہ در خانہهای شیب باشند گویند ہر بار کہ ما را آب باید بخانہ بالا باید شد و آب دریا گرفت بیاتاکشتی را سوراخ کنیم و ہم از بیجا آب برداریم در ایستادند و کشتی را سوراخ میکنند آہنا کہ بر بالا اند اگر دست ایشان بگیرند و ایشان را منع نکنند ہم اینہا و ہم ایشان ہم ہلاک شوند و اگر ایشان را منع کنند و نگذارند ہمہ از ہلاکت برہند پس در خلاص و نجات بندگان حق باید کوشید تخصیص در دستگاری خود و نیک مردی خود عذر نیاید ساخت کہ کا صعب و دشوار است و حق تعالی این امت را بہترین امتان گردانید بسبب امر معروف و نہی منکر قولہ تعالی کنا تخریرا متاخرجت للناستاقمون بالمعروف و تنہون عن المنکر و تو منون باللہ در تفسیر و سیوطی آرد کہ فرمود زجاج میگویی کہ ای کنا تخریرا متاخرجت عند اللہ

فی اللوح المحفوظ یعنی شما بهترین امتی بودید نزد خداوند در لوح محفوظ یعنی شمار در لوح محفوظ بهترین امت باشد آیت عباس رضی اللہ عنہا میگوید مراد امت محمدی است صلی اللہ علیہ وسلم زجاج میگوید خطاب مراد اصحاب محمد است و ہمہ است داخل یعنی سبب خاص است و معنی عام اخراجت للناس بیرون آورده شدند از برای مردمان یعنی اصحاب محمد صلی اللہ علیہ وسلم بہترین آدمیانند از برای مردمان زیرا کہ فرمودہ نشد نقتال خیر از محمد علیہ السلام پس شما کہ اصحاب محمد اید اسپر میکنید فارس و روم را تا درمی آیند ایشان در دین شما و این قول عکرمہ و مجاہد است و نیز در تفسیر و سیوط مذکور است بروایت شخصی کہ رسول اللہ علیہ السلام فرمود اہل بہشت صد و بست صفت باشند ہشتاد صفت از امتان من باشند و چہل صفت از امتان پیغمبران دیگر و آسبے بروہ روایت میکنند از پدر خود کہ گفت از رسول صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم کہ میفرمود کہ امت من امتی اندم جو ہم کہ ایشان را در آخرت فی حساب باشند و فی عذاب و نیز در تفسیر و سیوط می آرد کہ عیسی علیہ السلام یاد کرد و مراد امت محمدی است فرمود کہ ایشان سبکترین مردمان باشند از روی عقل و گران ترین مردمان از روی وزن اعمال اما سبکی عقل ایشان آنست کہ لعنت کنند بجا ہم را در گرائی میزان ایشان آنست کہ آسان گردانیدہ شد بزرگانی ایشان کلمہ کہ دشوار و گران بود بر کسانیکہ پیش از ایشان بودند و آن کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ است در تفسیر عم می آرد کہ خداوند تعالی قلم را بسا فرید پس فرمان کرد کہ ای قلم اکتب علی فی لوحی جملہ معلومات را در لوح بنویس قلم در کار آمد و می نوشت و مقدرات و معلومات را فرمان آمد کہ ای قلم بنویس کہ امتی بچین سپرد و را تکذیب کنند ایشان را بسا و سر و سخت ہلاک کنم و بر ایشان سنگ بارانم و بچین یک یک امت را فرمان می آید تا می نوشت بعد از ان فرمان رسید کہ ای قلم بنویس کہ امتی باشند با عمر ہای کوتاہ و با کوتاہ عمری گناہان بسیار کنند و ما را بخلاف فرمان بیازند و امت پیغمبر آخر الزمان باشند قلم ترسان گشت کہ تا چہ عفت و سخت در حق ایشان فرمان رسد خطاب آمد کہ ای قلم بنویس کہ ہی امہ مذنبہ و انما ربک عفو و ایشان امت گناہگار و من پروردگار آمرزگار قلم چون این خطاب بشنید از جبرت شق شد و شق قلم از انجا است قول تعالی تا امر و نال معروف و نہی منکر و انما ربک عفو و نہی منکر و ایمان داری مداومت می نمایند و از صلی اللہ علیہ وسلم آنچه در ایشان است از خصال خیر و ان آنست کہ بر امر معروف و نہی منکر و ایمان داری مداومت می نمایند و از بسیاری کہ امر معروف و نہی منکر در دین ہم است اورا مقدم بر ایمان یاد کرد و بلفظ مضارع فرمود و صیغہ مضارع دوام و استمرار میطلبد سوال چون صیغہ مضارع از برای دوام و استمرار است پس معنی چنان شود کہ بندہ یک طرقتہ العین از ان غافل نشود و خالی نباشد و این دشواری نماید پس این معنی چگونه باشد جواب آنست و اللہ اعلم و بنیامہرگز باید کہ از امر معروف و نہی منکر خالی نباشد و از نہی منکر و این معنی مقدر و موجود است زیرا کہ ہر وقت عالم از امر معروف و نہی منکر خالی نیست تا اگر درین خانہ نیست در خانہ دیگر است و اگر درین محلہ نیست در محلہ دیگر است و اگر درین قریہ یا درین شہر نیست در قریہ و شہر دیگر است پس دوام و استمرار برین تقدیر حاصل آمدہ باشد و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ہر کس امر معروف و نہی منکر میکند و در ان میگوید کہ ایما می بین ملت کند و در زوج دین و شریعت سعی نماید او خلیفہ خداوند است در زمین و خلیفہ رسول وی و خلیفہ کتاب وی و امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ فرمود فاضلترین جہادوی امر معروف و نہی منکر است در طیب القلوب نقل است کہ مروی ہارون الرشید را امر معروف کرد و او را خوش نیامد بفرمود تا او را در خانہ کردند و در خانہ را بر آوردند بعد از ہفتہ ہارون را گفتند

ان

آن مرد را که در خانه کرده بودی امروز در فلان باغ دیدیم بفرمودتا او را حاضر آوردند گفت ترا که از خانه بیرون کردی گفت آن کس که در خانه کرد گفتند که در خانه کرد ترا گفت همان کس که از خانه بیرون آورد گفت مشکل سختی است گفت خدای ازین مشکلیا بسیار است هارون دانست که او از دوستان حق است بفرمودتا او را براسی سوار کردند و در بازار بغداد میگردانیدند و مناد سے میگردند که این مردیست که خداوند او را عزیز کرده است و هارون میخواست که خوار کند نتوانست الهی بجزمت دوستان خود

مار از خواری دنیا و آخرت نگاهدار

باب اول در بیان کفر و شرک و نفاق و ردت و درین باب چهار فصل است

فصل اول در اقسام و انواع کفر و احکام آن

بدانکه کفر دو قسم است شتم اول تکذیب حق است شتم دوم آنکه واسطه است میان تصدیق و تکذیب که نه تصدیق است و نه تکذیب ولیکن کفر است اما آن شتم کفر که تکذیب حق است چهار نوع است چنانکه امام محی السنه و تفسیر معالم التریل خود و امام علی واحدی در تفسیر و بیضاوی و غیر ایشان از ائمه تفسیر در تفاسیر خود آورده اند چون تفسیر معنی و غیر آن در آیه ان الذین کفروا سواء علیهم الایه اول کفر انکار و آن چنان باشد که شخصی خداوند تعالی را نمی شناسد و اصلا بوی معرفت ندارد و دوم کفر جحود و آن چنان باشد که خداوند تعالی را میدانند بدل و انکار میکنند چون امینه الصلت سیم کفر عناد و آن چنان باشد که خداوند تعالی را می شناسد بدل و بزبان نیز معترف است بدین حق ولیکن آنرا قبول نمیکند و مسلمانی را دین خود نمی گیرند و چون ابو طالب چهارم کفر نفاق و آن چنان باشد که بدل منکر حق اجماع قطعی باشد و بزبان معترف باشد این است آنچه ائمه تفاسیر مذکور گفته اند اما شتم دوم از کفر که واسطه است میان تصدیق و تکذیب چنانکه امام نورالدین صابونی رحمه الله علیه در کفایه گفته است و آن سه نوع است اول آنکه تکذیب نداشته باشد ولیکن شک و تردد داشته باشد و دوم آنکه در قبول حق توقف داشته باشد و این هر دو نوع کفر را امام نورالدین بخاری در کفایه ذکر کرده و گفته که این هر دو کفر است با اتفاق سیم آنکه خالی باشد از تصدیق و تکذیب و از شک و توقف و این نیز کفر است با اتفاق از بهر آنکه هر دو که در وی تصدیق نباشد یعنی تسلیم نباشد یعنی قبول حقیقا نباشد و در آن دل ایمان نباشد کفر باشد از بهر آنکه واسطه نیست میان کفر و ایمان نسبت مکلف این بود اقسام و انواع کفر و الله اعلم

اما حکم کفر آنست که چون کافر اظهار کفر کند در دنیا مستحق کشتن و غارتیدن و برده کردن شود بشرایطی که در کتب کلامی و فقهی مذکور و مسطور است و چون بر کفر میرد لغو ذبا لہ و در آخرت مستوجب دوزخ شود و بعد از آن جاودانہ گرفتار گردد و کما قال جل ذکرہ اولئک اصحاب النار ہم فیہا خالدون و در لغت خداوند فرشتگان و ہمہ آدمیان باشد قولہ تعالیٰ ان الذین کفروا وما توارہم کفار اولئک علیہم لعنة اللہ و الملائکۃ و الناس اجمعین خالدین فیہا و یک طرفہ العین عذاب از وی تخفیف نشود کہ لا ینخف عنہم العذاب و حق تعالیٰ نظر رحمت بوی نکند کہ ولا ہم ینظرون و چون او کافر شد و ظلم کرد بر نفس خود باوردن کفر حق تعالیٰ پیامزد و مر او را نماید اورا راسی الاراہ دوزخ کہ ان الذین کفروا و ظلموا المرکین اللہ لیخفر لہم ولا لیهدیہم طریقاً صافاً خالدین فیہا ابد او جاوید باشد در آنجا ہمیشہ و ہست این جاوید عذاب کردن او بر خداوند تعالیٰ آسان کہ و کان ذالک علی اللہ یسیرا ہرگز بہشت در تیاہد چنانکہ شتر بسورخ سوزن دنیاہد قولہ تعالیٰ ولا یدخلون الجنة حتی یلبس الجمل فی سمر الحیاط و اگر باشد مر او را ہمہ آنچه در زمین است و مانند آن بآن و او خواهد کہ ہمہ را بدل و فدایہ دہد تا خویشتن را بآن باز خرد از عذاب روز قیامت نپذیرند و مر او را بود عذاب دردناک کہ ان الذین کفروا لوان لہم ما فی الارض جمیعاً و مثله معہ لیفتدوا بہ من عذاب یوم القیمة ما تقبل منہم و لہم عذاب الیم حکم کفر این بود اما حکم ایمان آنست کہ مثلاً کافر می کہ سالہا در کفر بسر بردہ باشد چون از کفر بیزار شود و کلمہ توحید بر زبان راند و دل وی باز بان وی موافق باشد حق تعالیٰ آن کفر گذشتہ وی را بیا مژد و او را برگذشتہا مواخڈ نباشد چنانکہ در کلام مجید خود فرمود قولہ تعالیٰ قل للذین کفروا ان ینتہوا لیغفر لہم ما قد سلف و چون بر مسلمانہ میرد در آید در بہشت جاودانہ قولہ تعالیٰ اولئک اصحاب الجنة ہم فیہا خالدون پس از انواع سبب کفر بر حذر باید بود کہ بآن دستکاری نتوان یافت الہی ما سکینان را از کافر لیتن از کافر مردن در امان دار و توفیق ایمان داشتن و

ایمان بردن کرامت فرماے

فصل دوم در شرک و انواع آن

در احیاء العلوم و تنبیہ می آرد کہ شرک برد و نوع است شرک جلی و شرک خفی اما شرک جلی چنانکہ غیر خداوند چیزی را پرستند چون بت و غیر آن و حکم این شرک ہمان حکم کافرست در عقوبات دنیوی و اخروی و جاوید ماندن در دوزخ قولہ تعالیٰ ان اللہ لا یغفران یشرک بہ و یغفر ما دون ذالک لمن یشاء یعنی بدرستی کہ خداوند نمی آمرزد این را کہ شرک باشد بوی غیر او را و مادون شرک ہر گناہ کہ باشد می آمرزد مر آن بندہ را کہ میخواہد و من یشرک باللہ فقد افتری اثماً عظیماً و ہر کس کہ شرک آرد بخداوند تعالیٰ بدرستی کہ آورده باشد گناہ بزرگ غیر مغفور در تفسیر و سیطمی آرد کہ این آیت قاطع است در دو مسئلہ بزرگ از اصول مسئلہ اول آنکہ مرتکب کبایر از مسلمان چون بر ایمان میرد جاوید در دوزخ نماند و خداوند تعالیٰ او را جاودانہ عذاب نکند بلکہ مشرک را جاودانہ در دوزخ بدارد بدون مسلم مسئلہ دوم آنکہ خداوند تعالیٰ وسدہ معتقد کرد مادون شرک را از معاصی کہ عفو کند از آنکہ خواهد و پیامزد مر آن را کہ خواهد خلاف مر قدر یہ را کہ میگویند جائز نیست کہ پیامزد

کبیره را و عفو کند از معاصی بسج را آن امیر المؤمنین کرم الله وجهه مرویست که هیچ آیت در قرآن نرود من امیدوار تر ازین آیت
 نیست که حق تعالی فرمود ان الله لا یعقل ان یشرك به ویغفر ما دون ذلك لمن یشاء و تیزتر در قرآن می آرد که این عمر
 رضی الله عنهما گفت استغفار نمی خواستم از برای اهل کبائر تا آن هنگام که این آیت نازل شد ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت
 میکند از رسول علیه السلام که فرمود آمد بمن آینده از پروردگار من پس خبر داد مرا این فرمود که بشنارت داد مرا شک ابودرست
 که هر کس از است من بمیرد که شرک بناورده باشد بخداوند چیزی را در آید در بهشت گفتم یا رسول الله اگر چه زنا و زدی کرده
 باشد فرمود که و اگر چه زنا و زدی کرده باشد در صحیح مسلم می آید بروایت دیگر از ابودر که گفت در آنم بر رسول علیه السلام و بروی
 جامه سفید بود و رسول علیه السلام در خواب بود باز گشتم کرت دیگر باز آمد رسول علیه السلام بیدار شده بود پس فرمود
 ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات على ذلك الا دخل الجنة یعنی هیچ بنده نباشد که بگوید لا اله الا الله یعنی
 از خالص دل خود پس از ان میرد الا آنکه در آید در بهشت ابودر سیگو یک گفتم و ان ذی وان سرق یعنی و اگر چه زنا و زدی
 کرده باشد رسول علیه السلام فرمود و اگر چه زنا و زدی کرده باشد تا سرت همین سوال میگردم رسول علیه السلام همین جواب
 میگفت در کرت سیم فرمود و ان ذی وان سرق علی و عمر انف ابی ذر در شرح السنه می آرد که رعم بمعنی کرده است و گفته
 اند بمعنی اضطراب است و ابوذر هر گاه که این حدیث روایت کردی گفتمی و ان و عمر انف ابی ذر پس ای برادر ازین نوع شرک
 که غیر خدا پرستیدن پر خدا باید بود که بان خلاص نتوان یافت اما نوع دویم از شرک که در احیا گفته آن را شرک خفی گویند
 یعنی نفس آن کفر نیست ولیکن معصیت است بنده را از کمال ایمان بنید از داما از اصل ایمان بیرون نیارد و آن آنست
 که طاعت بریا کند و یا سبب را از سبب بیند از الله تعالی چنانکه سیرابی را از آب بنید تا از الله تعالی حکایت نقل است
 که سلطان العارفین ابوزید بسطامی قدس سره وفات یافت یکی از بزرگان او را در خواب دید پرسید که حق تعالی با تو چه کرد
 گفت چون مراد خاک نهادند فرمان رسید که ای بابزید از برای ما هدیه چه آوردی گفتم خداوند هدیه که شایسته حضرت تو باشد
 بیاوردم اما شرک نیز بیاوردم فرمان رسید که ای بابزید انسیت لیلۃ اللبان شب شیر را فراموش کردی و آن چنان بود که
 سلطان شبی شیر خورده بود و شکم وی در درگد گفت امشب شیر خوردم شکم من در درگد فرمان رسید که ای بابزید آن شرک نبود که حضرت
 ما آوردی که آن در دراز شیر دانستی اهل تحقیق گفته اند طاعت کردن از برای اجر و مزد نیز شرک خفی است طاعت خالص باید
 فر و طاعت از بهر جزا شرک خفی است بپا خدا را باش یا عقبی طلب بپا امام نجم الدین عمر نسفی رح درار بعین سلما فی خود می آرد
 که شبی گفت از دوزخ ترسیدن و از بهر آن گناه بر جای ماندن و به بهشت امید داشتن و از بهر وی طاعت کردن نفس
 پرستیدن است فی خدا پرستیدن متفخر آل رسول امیر حسینی رحمه الله میگوید فر و پشت این مشت مقلد ختم نگشتی در رکوع بگره
 در جنت امید قلبیه و حلوا بدی بن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما عبد علی وجد الارض صانرا خبت عن الهوائی
 یعنی پرستیده نشد بروی زمین بسج بی خبیث تر و پدید تر از هوای نفس و هوا میل کردن نفس باشد بسوی دانهای و سه
 حکایت در حقایق سلی می آرد از شیخ جنید بغدادی که گفت شبی برخواستم تاوردی بگذارم نفس مراد در یک سجده موافقت
 نمیکردم خواستم که خواب کنم قادر نشدم بر خواب کردن خواستم که نشینم طاقت نداشتم در یکشادم و بیرون آدم مردی دیدم

گفتم در سر کشیده حس من دریافت سر آورد و گفت یا ابا القاسم در نفس دوائی وی شود گفتم آری چون خلاف کند هوای خود را در دوی دوائی وی شود روی با نفس کرد و گفت ای نفس هفت بار ترا این جواب گفتم از من قبول نکردی این بگفت و باز گشتند استم که از کجا آمد و بچارفت فضیل عیاض میگوید فاضلترین اعمال خلاف هوای نفس کردنست قوله تعالی و طمأننت النفس عن الهوی فان الجنة هی المادی سهل بن عبد الله تستری میگوید کسی از هوای نفس سالم ماند مگر انبیا و بعضی از صدیقان کمال ایشان رسول علیه السلام فرمود هر کس تیز سوز آتش دوزخ باز دارد نفس خود را از لذات پس بنا برین آیات احادیث

از هوای نفس در باید گذشتن که هوا اهل خود را به او میبکشد	مردان راه عنایت دنیا نکرده اند	غیر از وصال دست نمانده اند
صاحب دوات طریقت خدای ا	طاعت برای جنت ما نکرده اند	یک ذره التفات دنیا و آخرت
گریا دل همی برد انصاف میدهد	در دوست جان میطلبدنی نکرده اند	عطار کی بدلت دید حق رسد

یکی از بزرگان میگوید آن هنگام که خداوند تعالی اخلق را بیافرید در ایشان هیچ حرکت نبود چون هوا را در ایشان ترکیب کرد در حرکت آمدند و هوای ایشان تمام نگشت تا ترکیب کردند در ایشان شهوت را و شهوت تمام هو است شیخ جنید بغدادی سے رحمه الله میگوید بر سر سقظی رح در آدم اورا گریان یافتم گفتم یا شیخ چه چیز گریا نید ترا با نگشت اشارت کرد بیک سوی خانه نظر کردم کوزه نو دیدم شکسته گفتم این کوزه شکسته چیست گفت روزه داشتم دختر کی میا مدو این کوزه پر از آب کرد و بر طاق نهاد و گفت این کوزه پر آب سرد کردم تا وقت روزه کشا دن بدین روزه کشانی خواب بر چشم من غلبه کرد حوری دیدم که خود را بر من عرض کرد چنانکه در مجالش حیران شدم گفتم ای حور تو کرائی گفت لمن یشرب الماء الجلید فی الکوذا لجدید انگاه کوزه برداشت و بر زمین زد از خواب بیدار شدم کوزه شکسته دیدم جنید گفت تا شیخ زنده بود آن سفاهت را از آنجا نبرد داشت

الهی ما را از شرک و هوای پرستی نگاهدار

فصل سیم در نفاق و انواع وی و صفت منافقان

بدانکه نفاق بر دو نوع است یکی آنکه کفر است و آن چنان است که کسی بظاہر مقرر باشد همه حقها و بیاطن منکر حق اتفاق قطعی باشد چنانکه در انواع سبعم کفر ذکر آن رفت و حکم این منافق در آخرت همان حکم کافر است یعنی در گرفتاری عذاب جاودانه بلکه عذاب منافق از عذاب کافر سخت تر است قوله تعالی ان المنافقین فی الدارک الا سفلی من النار یعنی منافقان در دوزخ در زیر پای کافران خواهد بود آن زمان که کافر و منافق را در دوزخ جمع گردانند قوله تعالی ان الله جامع المنافقین و الکافون جمیعا قطعہ جهنم مقام است آن قوم را بد که ایشان زرقند راه خدا بدیشان رسد هر زمان در حجیم و بقعر جهنم شها این ندانند که این است پاداش اعمالشان بچو بودید مغرور نفس و هوا با انواع دویم از نفاق و آن کفر نیست ولیکن معصیت است یعنی این نوع نفاق چنان است که در دل از کار حق نداشته باشد ولیکن چون گوید و فرغ گوید و چون وعده کند خلاف کند و چون امینش کنند خیانت کند و چون خصومت کند فحش گوید و از حق عدول کند و فحش گوید و چون وعده کند خلاف کند و این نوع نفاق بنده را از کمال ایمان بیرون میآورد و در تحریف الفوائد می آرد

که حق تعالی ہزار آیت در شان منافقان فرستاده است در کلام مجید خود و نیز در بحر الفوائد فریدی می آرد کہ منافق کسی بود کہ از نفاق
 ایمن بود این ملیکہ میگوید ہفتاد تن را از صحابہ رسول علیہ السلام در یافتیم کہ شبان روزی از نفاق می ترسیدند و امیر المؤمنین
 رضی اللہ عنہ نیز دیک حدیثی آمد و میگفت ای خدیجہ تو صاحب ستر مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم بودی و رسول علیہ السلام با تو صحبت
 منافقان میگفت در عمر چہی مبنی تا از خود دور کند امروز کار مردم بجای رسیده است کہ کس باشد کہ سچاہ صفت نفاق در وی وجود
 بود و یکی را با وی نتوان گفت و اگر بگوئی سالہا از وی خلاص نتوان یافت زہی خرابی کار روزی نگوشاری آن خراب روزگار
 لغوذ باللہ من النفاق از امام حسن بصری رحمہ اللہ نقل است کہ اگر منافقان دنب داشتی پای مومنان بر زمین نیامدی ہسم او
 گفت اگر منافقان بمردندی در زاہبا وحشت آمدی در صحیحین می آید بروایت عبداللہ بن عمر از رسول علیہ السلام کہ فرمود چہا
 حصلت در ہر کس مجتمع بود آن کس منافق بود مطلقاً و ہر کس کہ یک حصلت از ان در وی بود از نفاق حصتے در وی بود تا
 آن ہنگام کہ از ترک کند یکی آنکہ چون او را این گردانند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون عہد کند بشکند و چون خصومت
 کند فحش گوید و میل کند از حق و تعدی کند بہ بہتان و ندانان ہزار آیت کہ در شان منافقان آمده است یکی این است
 قولہ تعالی ان المنافقین یخادعون اللہ الایہ یعنی بدرستی کہ منافقان عمل مخادعان میکنند نسبت باللہ تعالی و حال آنکہ
 خداوند از ان منزه است کہ او را فریب توان داد و در تفسیر وسیطہ درین آیت میگوید کہ خداع ایشان آنست کہ بظاہر ایمان
 می آرند و در باطن کفر دارند خداوند تعالی از ان بزرگتر است کہ او را فریب توان داد و لکن یعملون عمل المخادع تا لا جرم نمی فریبند
 مگر نفسہای خود را کہ وما یخدعون الا انفسہم لان وبال خدا علیہم عاد علیہم قولہ تعالی و هو خادع ہم و خداع
 از خداوند تعالی بمعنی جزا است یعنی خداوند جزا دہندہ است مرایشان را بران خداع ایشان و آن چنان باشد کہ حق تعالی ایشان را
 نوری دہد در قیامت مانند نور مومنان چون خواهند کہ بر صراط بگذرند نور ایشان فرود میرد و نور مومنان باقی ماند و منافقان در
 ظلمت و تاریکی باشند و ہم از ان جا بدو رخ افتند و مومنان سلامت بگذرند قولہ تعالی و اذا قاموا الى الصلوة قاموا کسالی
 بیان آن می کند کہ منافقان چون خیزند بسوی نماز با مومنان گران و کابل خیزند از برای آنکہ امید ثواب ندارند بر نماز و نمی ترسند
 بترک آن از عذاب پرآون الناس فرامی نمایند با و میان کہ ما نماز میگذاریم و غرض ایشان از نماز آنست کہ مردمان بنیند
 نہ آنکہ بان نماز رضای حق جویند قتادہ میگوید سوگند بخدا کہ اگر مردمان نبودندی منافقان نماز نکردندی و نمیگذارند بگریا و سعت
 قولہ تعالی و لا ینکرون اللہ الا قلیلاً یعنی منافقان یاد نمی کنند خدای را مگر اندکی حسن میگوید چون بریاست آنرا اندک خوانند
 و اگر با خلاص بودی ہر آئینہ بسیار بودی قتادہ میگوید ہر چیز را کہ خداوند تعالی ارد کند ہر آئینہ آن اندک باشد و ہر چہ را خداوند
 تعالی قبول کند آن بسیار باشد قولہ تعالی مذ بن بین بین ذلک لا الی ہولاء الی ہولاء ای مرد دون بین الکفر
 و الایمان یعنی متردد و سرگردانند میان کفر و ایمان نہ با نصارت و نہ با یهود و این قول ابن عباس است رضی اللہ عنہما قتادہ
 میگوید نہ از مشرکانند و نہ از مومنان در مشارق و در تفسیر وسیطہ می آید این حدیث بروایت ابن عباس رضی اللہ عنہما از
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود مثل منافق ہرچو گو سفند رسیدہ است میان دوریہ گو سفند اگر با این رسم می پیوند و میرنند و
 میرانند و اگر با آن قطع میسر و پیرون می کنند و میدوانند و من یضلل اللہ فلن یجد لہ سبیلاً و ہر کس را خداوند گمراہ گرداند

منہ

نیایی اورادین ابن عباس رضی الله عنهما میگوید از سبیل مراد اینجا دین است بشر المنافقین بان لهم عذاب الیم البشارت
 ده منافقان را باین که مرایشان بود عذاب دردناک در تفسیر معنی و غیر آن از تفسیر میگوید که معنی تبشیر در اصل ابر و خبر
 سارست که ظاهر شود اثر سرور در بشیره مجرب پس بسیار گشت استعمال او تا گشت بمنزله اخبار پس استعمال کنند و نقیض وی
 در مرصا و العبادی آرد که صفت کافر و منافق آنست که بکلی روی بطلب دنیا آورده و عمر بمبتعات نفسانی حیوانی مصروف
 گردانیده و پشت بر کار دین و آخرت کرده و نعیم باقی در تنعم فانی باخته دنیا بدست نیامده و از آخرت برآمده فرود نیانهد بدست
 آخرت دلداده بیادید در آب و گیاه مانده کالانعامند و نیز در مرصا و العبادی آرد که نفاق دوست نفاقی است در اسلام و
 نفاقی است در کفر اما نفاق در اسلام آنست که چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلاف کند و چون امیدش گردانند
 خیانت کند و چون عهد کند بشکند و چون خصومت کند فحش گوید و دشنام دهد و این معاملات از نفاق اهل اسلام است
 و حقیقه این احادیث تندید و وعید نام است اهل اسلام را کم کسی ازین خصصتها خلاص یابد یعنی این خصصتها ترک کند و
 توبه کند اما نفاق در کفر حیانتست که فلسفیان و دهریان و طبالیعیان و تناسخیان و اسماعلیان و مباحیان می کنند که
 در میان مسلمانان باشند و میگویند ما مسلمانییم و اعتقاد ایشان از کفر با و بدعتها باشد و شبهتها چون بابنای جنس خود
 رسند اعتقاد خویش را آشکارا کنند و گویند ما برین مقلدان استنهای کنیم حق تعالی از حال ایشان خبر میدهد قوله تعالی
 واذ القوالذین امنوا قالوا امنوا واذ اخلاوا الی شیاطینهم قالوا انما معکم انما معن مستهزون پس واجب است
 از نفاق پر حذر بودن حکایت در تخریر الفوائد می آرد که شیخ جنید بغدادی رحمه الله گفت اگر مردی زیارت من آید و من
 دست بمجاسن خود فرود آورم تا در نظری نیکنمایم ترسم که نام مراد در جریده منافقان ثبت کنند انصاف مروان بین که از نفاق چگونگی
 نرسیده اند و اخلاص ایشان در دین تا چه غایت بوده است اللهم اننا نعوذ بک من النفاق و الشقاق و سوء الاخلاق

فصل چهارم درودت واحکام مرتد

بدانکه مرتد کسی را گویند که از اسلام برگردد و نفوذ با نثر و ردت بر دو نوع می باشد یکی قولی و یکی اعتقادی در فتاوی امام شمس لایبیه
 حلوانی می آرد که کفر قولی سه نوع می باشد یکی آنکه کلمه کفر بقصد بر زبان راند و داند که کفر است اینجا با نفاق کافر شود و بقول امام
 اعظم رحمه الله عمل صالح که در همه عمر کرده باشد حبطه شود و اگر زن دارد بروی حرام شود و امام اعظم رح متمسک بدین آیت میکنند
 و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله الا یم و چون از ان کفر باز آید و کلمه توحید بگوید و اسلام آرد و مسلمان مفلسی باشد
 که بوز اعمال صالحه مانده باشد اما بقول شافعی رح عمل تبع ایمان است میگوید که چون ایمان باز آید اعمال صالحه نیز باز آید مگر
 آنکه کفر سیر و آنگاه عمل وی حبطه شود و امام شافعی رح متمسک بدین آیت میکنند که حق تعالی فرمود و من یرتد منکم عن دینہ
 قیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره پس امام شافعی رح بر کفر مروان را شرط میدارد از برای
 احباط عمل پس اگر مسلمانی کلمه کفر بقصد بر زبان راند رجوع باید کرد و از ان و تجدید نکاح باید کرد تا اگر گشتن آن زن مرد حلال
 شود و چون کفر از قبیل مرد باشد زن را بر تجدید نکاح تکلیف نتوان کرد مگر آنکه کفر از قبیل زن باشد و اگر چه بقصد گفته باشد او را

بر تجدید نکاح تکلیف توان کرد اما قول امام محمد آنست که چون مرد کلمه کفر بر زبان راند زن از وی طلاق شود تا اگر سه مرتبه کلمه کفر از وی صادر شود و هر بار رجوع کند زن از وی سه طلاق شود اما فتوی بر قول امام عظیم است یعنی طلاق واقع نشود اما حرام گردد در هدایه فقہ و عامہ کتب فقہی میگوید که اگر مرد و زن هر دو یکبار کلمه کفر بر زبان راند و مرتد گردند هر دو با هم رجوع کنند بر نکاح خود باشند و تجدید نکاح واجب نباشد اما نوع دوم از کفر قولی آنست که کلمه کفر بر زبان راند بقصد و ندانند که کفر است اینچنینی کافر شود زیرا که جهل در اسلام عذر نیست و لیکن عمل وی حبط نشود یعنی بقول امام شافعی چون ایمان باز آید عمل نیز باز آید و قول علمای ما همین است درین صورت تجدید نکاح کند بر سبیل احتیاط اما نوع سیم آنست که قصد وی آن بود که سخنی گوید ناگاه بی اختیار سخنی دیگر بر زبان وی جاری شود که قصد آن کفر بود مثلاً میخواسد که گوید الهی تو خدای من و من بنده تو عکس این بر زبان وی رفت بی قصد این را خطای لفظی گویند صحیح اینست که باین کافر نشود و عمل حبط نگردد و زن حرام نشود اما روت اعتقادی در شرح حاوی فقہ که در مذہب شافعی است رحمہ اللہ می آرد که روت اعتقادی سه نوع می باشد یکی آنکه بدل انکار فرضیت پنج نماز کند یا انکار هر فرض اجماع قطعی که باشد و بدل انکار فرضیت او را معتقد باشد و دوم آنکه بدل انکار حرمت دروغ و غیبت کند و یا انکار حرمت حرام اتفاتی کند سیم آنکه انکار باحت اتفاتی باشد مثل انکار باحت لبس آنچه مباح باشد شرعاً با اتفاق علماء در متن حاوی میگوید روت کفر مسلم مکلف است بفعل یا بقول بعناد یا باستہزایا اعتقاد یا بصریح در شرح حاوی میگوید قول صریح میباشد و فعل صریح اما قول صریح همچون نفی صانع یا نفی صفات ثبوتی اتفاتی وی و تکذیب رسل و یا تکذیب از رسولان اما فعل صریح چون سجده کردن غیر خداوند را و القای مصحف در قاذورات و مثل آن در شرح تنبیه ابو اسحق شیرازی می آرد که روت عبارتست از قطع اسلام از مکلف و در لغت معنی امتناع است از ادای حق يقال فلان منندای ممتنع عن اداء الحق الذی علیہ در متن تنبیه میگوید صحیح است روت از هر عاقل و بالغ مختار و روت صبی و معتوه صحیح نیست و مکره نیز صحیح نیست اما روت سکران صحیح است کذا ذکره فی شرح التنبیه اما در حالی که مست باشد حکم بکفر وی نکند اما حکم مرتد آنست که اول اسلام بروی عرض کنند و اگر او را شبهتی باشد کشف شبهه وی کنند و سه روز او را حبس کنند اگر اسلام بیارند آنگاه او را قتل کنند زیرا که رسول علیہ السلام فرموده است من بدل دینہ فاقتلوه در هدایه و عامہ کتب فقہی میگوید اگر کسی مرتداً قتل کند قبل از عرض اسلام بروی مکروه بود اما بر قاتل چیزی نباشد از برای آنکه خون مرتد مباح است شرعاً و کراهت از جهت آنست که شاید اسلام آورد و روافع میگوید که اگر بر دست بمیرد یا کشته شود بروی ناز نکنند و در گورستان مسلمانان نهند با اتفاق در حاوی و شرح حاوی میگوید و در فقہ اصحاب ما نیز چون هدایه و نہایه و کافی و غیر آن که توبه مرتد مقبول کنند و اگر چه او زندق باشد یعنی اگر بظاہر اسلام آرد و بیاطن کفر داشته باشد مثل باطنیہ در دستور الفریض می آرد که زندق آن باشد که کفر از مسلمانان پنهان دارد و واجب دارد بر خود پنهان داشتن و کفر را اعتقاد دارد و اسلام آشکارا می کند میان مسلمانان تا پندارند که مسلمان است اما مسلمانان را اعتقاد ندارد و فرق میان زندق و منافق آنست که منافق کفر از مسلمان پنهان دارد و لیکن واجب نداند پنهان داشتن کفر را اما پنهان میدارد از خوف مسلمانان و مرتد آن بود که از اسلام برگردد و نفوذ باشد چنانکه یاد کرده شد و اللہ اعلم در هدایه و عامہ کتب فقہی میگوید که زایل شود بر دست ملک مرتد از اموال وی زوال موقوف تا اگر اسلام آرد حکم کند بآنکه مالک

باشد باز اموال خود را اگر گشتہ شود یا بمیرد بر روت مالی کہ در حال اسلام کسب کردہ بود منتقل شود پورثہ وی از مسلمانان آنچه
در حال روت کسب کردہ بود بقول امام عظیم رحمہ اللہ فی باشد و بقول صاحبیہ ہر دو مال حق و رتہ وی گردوزیراکہ و رتہ و سے
اولیٰ تر از ہمال وی واقرب اند و امام عظیم رح تمسک بدین حدیث کردہ است کہ رسول علیہ السلام فرمود لا یتوارث اہل
ملتین شقی یعنی میراث نگیرند از یکدیگر اہل دو ملت مختلف اما اگر مرتد تصرف کند در مال خود تصرف وی جائز باشد زیرا کہ
روت وی سبب ہلاک نیست در مالی میگوید اگر کسی نیت کند کہ بعد از روزگاری از اسلام برخواہد گشت فی الحال کافر گردوزوارثت
امالی اینست و من ینوارتلا دابعد دہر بصیح دین حق ذی اللہ لالی حکایت حارث محاسبی یکی از جملہ بزرگان سنت
اوراپدری بود کہ قرآن را مخلوق گفتی و دنیا دار بود چون وفات یافت نعمت بسیار گذاشت سہ روز بر حارث بگذشت کہ طعام
نیافت اورا گفتند از پدر تو نعمت بسیار ماندہ چہ در وجه خود تصرف نکنی گفت زیرا کہ او قرآن را مخلوق گفتی و رسول علیہ السلام
فرمودہ است اہل الدین لا یتوارث مؤمن از کافر میراث نگیرد گر سنہ ہاشم دوست ترم دارم کہ میراث کافر گیرم الہی بآپدی
بندگان خود مارا از روت نگاہدار بر ملت اسلام میران

باب دوم در بدعت و درین باب دو فصل است

فصل اول در انواع و اقسام بدعت و ذکر آفات آن

بدانکہ بدعت یعنی مذہب بر دو نوع است نوع اول بدعتی کہ کفرست ہر چند صاحب وی دعوی ایمان و اسلام میکند چون الحاد
کہنہ اسماعیلیان و ایشان را ملاحدہ و باطنیہ و قرامطہ میگویند با چند نام دیگر کہ دارند و چون الحاد نو کہ وجودیان دارند و این
وجودیان گندہ تر و رسواتر از اسماعیلیان اند و اسماعیلیان گندہ تر و رسواتر از باقی کافراند و امام غزالی رح در رسالہ حماقت اہل
اباحت گفتہ است و راست گفتہ است واللہ اعلم کہ آن دستیکہ شیطان بر اہل اباحت یافت بر ہیچس نیافت نوع
دوم بدعتی سے باشد کہ آن ضلالت و گمراہی است لیکن جمہور علما و فقہا و متکلمان تکفیر آن نکرده چون بعضی از بدعتہائے
معتزلی و خارجی و رافضی و غیر ایشان از فرق مبندعہ در صحیحین می آید بروایت مادر مومنان عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا از
رسول علیہ السلام کہ فرمود من احدث فی امرنا ہذا مالیس فیہ فهو بدعتی ہر کس در دین ما در آرد چیزی کہ آنرا
اصل منصوص و یا فرع مقیس علیہ نباشد آن زشت و مردود باشد و مراد از ان بدعت مخالفت سنت است و دین را بلفظ
امریاد کرد یعنی دین امر است کہ استہام ما از برای وی است و مشغول باو چنانیم کہ بسج چیز از قول و فعل ما خالی از وی
نیست تا لاجرم ہر کس در آرد در دین چیزی کہ آن موافق قول و فعل ما نباشد آن چیز مردود باشد و در اینجا بمعنی مردود است
چنانکہ خلق بمعنی مخلوق است کذا ذکرہ فی شرح صحیح مسلم در شرح مشکوٰۃ می آرد کہ بدعت بر پنج قسم است بدعت واجب
ہمچو آموختن علم نحو و تصریف از برای آنکہ این مقدمہ معرفت کلام اللہ و احادیث است و بدعت حرام مثل مذہب قدریہ
و مجسمہ و مانند آن و بدعت مندوب ہمچون مصافحہ بعد از نماز با داد و نماز دیگر و بدعت مکروہ ہمچون آراستہ کردن مسجد بزر

و مانند آن از برای مفاخرت و بدعت مباح همچون توسع الکلام و انواع اطعمه از برای همان پس باید که از بدعت حرام و مکروه بپرهیزد باشد که اگر چه این نوع مخالفت از کفر و ترست اما از سایر معاصی بالاترست و بد مذہب را مبتدع گویند و امت محمد صلی الله علیه و سلم بنقاد و سرگروه گشته اند و کل ایشان مبتدع و ضال اند مگر فرقه ناجیه و ایشان آنها اند که رسول علیه السلام و یارین او بر آن بوده است یعنی اهل سنت و جماعت اهل بی با بروی فرقه ناجیه ما را از هواها و بدعتهای فرقه مبتدع نگا ہدار و بر مذہب سنت

و جماعت استوار و ثابت قدم دار

فصل در اقسام عالم و اجزای می و ذکر اسامی ہفتاد و دو گروه مبتدعہ ذکر اسامی مذہب حق

بدانکہ خداوند تعالی عالم را بیافرید و چهار قسم کرد و فرشتگان و آدمیان و پریان و دیوان پس ایشان را نیز جزو گویند و صد جزو فرشتگانند و صد جزو آدمیان و پریان و دیوان پس ازان صد جزو نو و نو جزو دیوان آمدند و ہائی آدمیان و پریان پس ازان وہ جزو پریان آمدند و یک جزو آدمیان پس یک جزو آدمیان را صد و بست و پنج جزو گویند صد جزو جانب مشرق اند و ایشان چهار گروه اند ساطوح و ایشان آدمیانند کہ سر ہائی ایشان مانند سر ہائی اسگانست دویم فالج و ایشان کسان اند کہ چشمہائی ایشان بر سینہائی ایشان است سیم ماشخ و ایشان کسان اند کہ گوشہائی ایشان مانند گوش قیل است چهارم مالوف و ایشان کسان اند کہ پانہائی ایشان در فرمان نیست و بفارسی ایشان را دوال پای میگویند و بازگشت کل ایشان بدوزخ است و ازان بست و پنج جزو کہ ماند دوازده جزو در بلاد روم اند قسطوریہ و ملکانہ و یعقوبیہ و ازان سیزده جزو و شش جزو و جانب شمال اند و ا بلاد ترک است یا جوج و ما جوج و ترک مانان و خدرج و فدلج و قحاق و خمر و قرف و ایشان اہل دوزخ اند و شش جزو دیگر در جانب مغرب اند و ایشان زنگ و زلج و حبشہ و نوہ و بربر و کفار عربند بازگشت کل ایشان بسوی آتش است یک جزو ماند کہ ایشان اہل توحید اند و ایشان جزیرہ و عراق و خراسان و ماوراء النہر و اندک از ہند و اندک از بلاد ترک و اندک از روم و حبشہ اند و در میان ایشان بسیار دیگر از یہودان و ترسیان و مجوسیان و صابیان و غیر آند و اہل توحید ہفتاد و دو گروه گشتہ اند ہفتاد و دو گروه اہل بدعت و ہوا پرستانند و ضالند و مضلند یعنی اباحتیان و اخصیہ و اخصدیہ و ازلیہ و اسحاقیہ و اصفویہ و افلاکیہ و باطنیہ و باقدیہ و بنانیہ و بہیہ و ثامیہ و ثوبانیہ و جاحظیہ و جادودیہ و حیابیہ و حیرتیہ و جہمیہ و جعصیہ و خفافیہ و کلمیہ و جنبیہ و خطابیہ و خوارجیہ و روانضیہ و دہریہ و قدریہ و روندیہ و زنادقیہ و سبائیہ و سمطیہ و سوفسطائیہ و شیطانیہ و شعیبیہ و صاجیہ و خواریہ و طبالیعیہ و طرابلسیہ و عجمدیہ و عینانیہ و فلانیہ و فلاسفیہ و قرامطیہ و کرامیہ و قلندریہ و کفالیہ و کیسانیہ و کعبیہ و بخاریہ و مرجبیہ و مرادیہ و فرکیہ و مشہبیہ و معتدیہ و معتزلیہ و منغیہ و مکرمہ و ملاحدہ و مطوریہ و میمونہ و ناموسیہ و ناصریہ و نظامیہ و اصلتیہ و ہشامیہ و ہبصمیہ و بابلیہ و اشعریہ و حروریہ و بازگشت ایشان کس نمیداند و امر ایشان در مشیت خداوند است و یک جزو دیگر اہل سنت و جماعت اند نصریم اللہ تعالی و ایشان فرقه ناجیہ اند و ایشان نیز بر مذہب بسیار اند چون مذہب ابوحنیفہ و شافعی و مالک و احمد حنبل و سفیان ثوری و حسن بصری و اوزاعی و زہری و نخعی و شعبی و ابن ابی لیلی و ابن شیرہ و اسحق بن راہویہ و سعید بن مسیب

دیگر

وسعید بن جبیر و طاووس یامی و ایوب سجستانی و سفیان بن عیینہ رحمہم اللہ این ہر دو مذہب است کہ اہل حق اند و مشہورترین مذہب ابوحنیفہ و شافعی است رحمہما اللہ و در مذہب شافعی خلاف کرده اند تلامذہ وی چون مدنی و بیح بن سلیمان مرادی و ابراہیم بلدی و الحرمی و حصرنی درعفرانی و صرمی و بولطنی و غیر ایشان و در مذہب ابوحنیفہ نیز خلاف کرده اند تلامذہ وی چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و زفر و حسن بن زیاد و ابن سماعہ و ثعلب و داؤد و طائی و عبد اللہ مبارک جزاھم اللہ خیر الراحمین الہی بجزمت

این مخلصان بر ما مفسدان رحمت فرماید

باب سیم در بیان معاصی و درین باب وہ فصل است

فصل اول در اقسام و انواع معاصی

بمانکہ باقی گناہان کہ غیر کفر و بد مذہبی بود و قسم است یکی آنکہ میان بندہ و خداوند باشد چون خمر و ترک نماز و روزہ و مثل آن و یک قسم آنکہ میان بندگان باشد و آن پنج نوع می باشد یکی نفسانی چون زدن و کشتن و قطع عضو کردن و مانند آن و یکی مالی چون غصب و خیانت و مثل آن و یکی آبروی ریختن چون غیبت و بہتان و عیب کردن و یکی طعن کردن در دین مذہب کسی بخلاف واقع پنجم بجزمتی کردن با کسی بزنا و لواطہ و متعلق وی و این نوع گناہ کہ میان بندگان باشد کار آن دشوارتر است از نوع اول باید کہ ازین نوع گناہ نیکو پر خذر باشد بلکہ از جمیع صنایع و کبائر محترمتر و محتجب باشد کہ رسول علیہ السلام فرمودتوک الذی دة من المناھی خیر من عبادة الثقلین یعنی ترک یک ذرہ از نافرمانی خداوند بہتر است از عبادت ہمہ پریان و آدمیان در خلاصتہ الحقایق می آرد کہ انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت میکند از رسول علیہ السلام کہ فرمودتومن در جہاد دست ما دام کہ غیبت وی آنست کہ در خداوند عاصی نشود یکی از بزرگان میگوید کہ گناہ از آن روی کہ نافرمانی خداوند است ہمہ بزرگ است اما بعضی نسبت بعضی خورد تری نماید چنانکہ نظر کردن بشہوت در نامحرم خورد ترست از زنا کردن و تس علی ہذا و ترک یک گناہ صغیرہ کردن بہتر است از عبادت جہان نافرمان آوردن زیرا کہ آوردن نافرمان فرض نیست و ہمہ ترک معصیتتہ فرض است بر ہمہ مکلفان پس عمل کردن بفرض اولی بود از عمل کردن پس چون ترک معاصی فریضہ است اگر از بندہ مومن معصیتی در وجود آید باید کہ فی الحال توبہ کند و بخداوند باز گردد کہ توبہ کردن از پس گناہ نیز فریضہ است و توبہ از ہمہ گناہان مقبول است و جمیع آزاد و بنیادارک میتوان کرد مبادا کہ خشم خداوند در رسد زیرا کہ خشم خداوند در میان معاصی پنهان است و خداوند تعالی بس قاہر و متکبر و منتقم است و بی نیاز است شاید کہ بسبب یک ساعت نافرمانی مقبل صد ہزار سالہ را مردود و با بدگرداند و از سنجکس باک ندارد چنانکہ قرآن بدان ناطق است کہ ایس با باطاعت و ولایت ہزار سالہ تبرک یک سجدہ کہ از سر ابا و استکبار بود بلعون ابدا کردہ وان علیک لعنتی الی یوم الدین و ہاروت و ہاروت را کہ از گزیدگان ملائکہ بودند یک خطیبہ تا روز قیامت در چاہ بابل نگویند و آویختہ کہ ملکین ببابل ہاروت و مادوت و خلیفہ زاوہ خود قایل ہا یک قتل بناحق مخذول ابد کردہ و بلعم را کہ مستجاب الدعوہ بود و اسم اعظم حق دانستہ و در عبادت و مکاشفہ بجائی بودہ کہ دو ہزار دو ات زرین در مجلس

داشته اند از برای نبشتن قائده که او بودی بدان فرمایند بیک میل که او بدینا کرده لباس ایمان از بر او بر کشیده و مثل کمثل الكلب زده و بر صیصای عابد را که مستجاب الدعوة بود بیک گناه طاعت همه عمر وی حبس کرده و جزای وی دوزخ ابدی کرده و قارون را که قرابت موسی و همراز وی بوده بیک بازگرفتن درم چند از مال زکوة و پیرا با مالها و سرای زمین منسوخ کرده که فحسفتابه و بداده لادض و ثقلیه زاهدترین صحابه بوده و مثل کبوتر مسجد رسول علیه السلام بوده بیک خلاف وعده نورانی از دل وی ربوده و ظلمت نفاق ابدی در دل وی پدید کرده که با استغفار سپید رسولان اگر چه هفتاد بار شد وی را نیامرزیده بلکه استغفار او را منع کرده فی الجمله خداوند تعالی از بیجا بسیار کرده چنانکه گویندگان از شمار آن عاجز آیند پس باید که باشند همیشه مومنان از خداوند خود ترسان و از مخالفت او پراسان و بحضرت او وسیلت جوین و بانفس خود در راه او از مجاهدان تابا شد که بیابند فلاح جاودان که او فرموده در قرآن یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیلہ لعلکم تفلحون اللهم ارحم عبادک ونب علیهم انک انت التواب الرحیم و صلی الله علی محمد و آلہ اجمعین

فصل دویم در ذکر کبایر و تعداد آن

بدانکه در عدد و تعریف کبایر اختلاف بسیار کرده اند و ابوطالب علی در قوة القلوب خود گفته است که جمع کردم کبایر را از احادیث و اقوال صحابه هفده کبیره آمد از آن جمله چهار در دل است شرک و اصرار بر گناه و ایمینی از عذاب خداوند تعالی و نومیدی از رحمت وی و چهار از آن و زبانه است و آن سحر است یعنی جادویی و گواهی بدروغ و سوگند بدروغ و دشنام دلون پارسا بر زبان و سه گناه از شکم آید و آن شرب خمر است و مستی از بهر شراب و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن ربوا چون عالم باشد بآن و دو گناه از فرج آید و آن زناست و لواطه و دوازد دست آید و آن دزدی است و خون بناحق و یک گناه از پای آید و آن گرختن است از صف قتال با کفار چون یک مسلمان را دو کافر پیش نباشد و اگر زیادت بود گرختن رواست و یک گناه از همه اعضا آید و آن عاصی شدنست در مادر و پدر اینست آنچه ابوطالب علی گفته رحمه الله علیه در قوة القلوب امام غزالی رحمه الله میگوید مختصر نیست کبایر برین هفده و غیر ازین کبایر هست از برای آنکه همچنانکه یک درم از مال یتیم خوردن بناحق گناه بزرگست گوش یتیم بریدن نیز گناه بزرگست و امثال دین عدد شمرده نیست پس این عدد هفده حاضر جمیع کبایر نباشد و غیر ازین کبیره باشد اما امام نجم الدین عمر نسفی رح در ربیعین سلمانی خود کبایر را چهل شمرده و بر هر یک از آن دلیل از کتاب یا از سنت آورد و گفته اول سر به کبیر یا شرک است دویم نومیدی از رحمت سیم ایمینی از عذاب چهارم آزار مادر و پدر پنجم کشتن مسلمانان بناحق ششم دشنام دادن بی پیرا بر زبان هفتم خوردن مال یتیم بظلم هشتم گرختن از صف قتال با کفار وقتی که یک مسلمان را دو کافر پیش نباشد نهم خوردن ربوا دهم جادویی کردن یازدهم زنا کردن دوازدهم لواطه کردن سیزدهم سوگند بدروغ خوردن چهاردهم خیانت کردن در مال غنیمت پانزدهم بازداشتن گواهی بحق شانزدهم خمر خوردن هفدهم ترک نماز هجدهم شکستن عهد نوزدهم قطع رحم بیستم دزدی کردن بیست و یکم رشوت گرفتن بیست و دویم خوردن مال وقف بیست و دویم بیست و دویم غنیمت کردن بیست و چهارم تمامی کردن بیست و پنجم سحرگی کردن بر مسلمانان بیست و ششم دروغ گفتن بیست و هفتم گردانیدن

حکم شرع در حق بعضی بطبع بست و ششم کم سپردن بست و نهم کم سنجیدن سی ام ستم کردن سی و یکم عیش و ناز استی کردن در حق مسلمانان سی و دویم حسد کردن سی و سیم حرمت کعبه و بیت الحرام شکستن سی و چهارم آزار مسلمان سی و پنجم مسلمانان را ببدی یاد کردن سی و ششم دو ناز یک جامع کردن سی و هفتم مادر و پدر خود را بدشنام آوردن سی و هشتم آنکه کسی را گویند از خدا ترس گوید تو کار خود کن من و آنم که چه باید کرد و عبدالمؤمنین عباس رضی الله عنهما گوید این از همه بدترست قوله تعالی و اذا قیل لداق الله اخذته العزة باللائم فحسبه جهنم و بئس المهاد سی و نهم سبک داشتن گناه خود و ستودن خود را بران چهلیم اصرار نمودن بر گناه خوردن و قال النبی علیه السلام لا صغیره مع الاصرار ولا کبیره مع الاستغفار این بود چهل کبیره که امام نجم الدین عمر ح جمع کرده است از بنده مؤمن چنان نبرد که از جمله صغایر و کبایر بر خرد باشد تا باشد که نجات یابد و الله الموفق الی ما را از اصرار نمودن بر گناه نگاهدار و توفیق تو به نصوح کرامت منمائی بمنه و کرمه

فصل سیم در مناهج و منکرات

از رساله منکرات پیر تسلیم علیه الرحمه تا بنده ایمان دار و پر پیروزگار در کل احوال و اقوال و اعمال و افعال احتیاط بجای می آرد و آن را می طلبد و معلوم میکند و از آن دوری باشد که ترک بیکدره از مناهجی بهتر از عبادت تقنین است کما صریح فی فصل الاول پس بدانکه از نافرمانیهاست همه آلات لهو و زدن چون چنگ و رباب و طنبور و بر بوط و دف و نی و غیر آن الا در یک روایت از شافعی که دف زدن مباح است و اگر چه با جلاجل باشد و از نافرمانیهاست خمر خوردن و فحش و حرام خوردن و پوشیدن جامه ابریشمین و انگشترین زرین مردان را نه مرزنان را و از نافرمانیهاست در جایگاه غضب کرده نشستن و ظلم کردن و تغییر نکردن منکرات با وجود استطاعت و اگر عاجز بود پس از آن منکر و از کنده آن دور باید بود و از نافرمانیهاست صورتگره کردن از صورتهای جان داران مگر بر فرشتهای که دزیر پای باشد و صورتهای که مثل آن را جان نباشد چون دخت و مانند آن و از نافرمانیهاست که مردان و عورتان خود را در حمام و غیر آن برهنه کنند و در پیش بینندگان که ناظر و منظور الیه هر دو در لعنت باشند و جمع شدن زنان بر باهما بنظر اهر مردان جوان که مظنه فتنه باشند در آن و از نافرمانیهاست با قاسقان در ساختن در حال فاسقی کردن ایشان و با فاسق نشستن بی ضرورت چنانکه در روضه فقه امام محی الدین نوادی رحمه الله آورده که با اهل کبیره نشستن بر سبیل انس گناه کبیره است و از نافرمانیهاست در مصیبت نوحه کردن و جامه پاره کردن و روی خراشیدن باید که در مصیبت تغییر بلیاس و خورش بر خود راه نهد که رسول علیه السلام فرمود که هر کس در مصیبت دست بر آرد و دعای وی مستجاب نکند و از نافرمانیهاست اسراف کردن در خوردن و پوشیدن و ساختن بناها در زینت کردن و بدان نازیدن و از نافرمانیهاست غیبت کردن و شنودن و بهتان گفتن و شنودن و دروغ گفتن و شنودن و بنا محرم شهوت نظر کردن و بصورت که نظر کردن بدان حرام است مگر لیکن و از نافرمانیهاست در راههای مسلمانان چیزها نهادن از دوکانهها و دیوارها و سنگها و بناها که سبب زحمت مردمان باشد و خیانت کردن و حق مردمان در ترزاز و بیمانه کم کردن و از آنچه حق خودست بیشتر گرفتن بتدویر و حیل و بیع را از فساد نگاه نداشتن و عقدهای فاسد کردن چون بیع فاسد و اجارت فاسد

و نکاح فاسد و تباه داشتن بردگان و آزار فرماینهاست نمازها تمام کردن و قرائت را تمام خواندن و نادرست گذاشتن و قرآن بالجان خواندن چنانکه حروف و کلمات را از یک دیگر جدا کرین و همچنین با نیک نماز را بالجان مشغول کردن و امر معروف و نهی منکر ترک کردن باید که امر معروف و نهی منکر را از نگاهدارند اول بر نفس خود آنگاه بر اهل بیت خود آنگاه بر اهل شهر خود و بر هر که بیند و داند در امر معروف و نهی منکر بازمی باشد و بلطف و رفیق و محل گوید و جانی که بیدار شسته میسر نشود در شتی کند اگر تو اندر دین صلابت نماید و از نافرمانیهاست راه مردمان را گرفتن و اسباب مردمان گرفتن و حکمها باطل کردن میان مردمان و قاضیان رشوئی میل کننده را بر قضا گذاشتن و بستن و پر و حیل حق را پوشیدن و باطل را بحق در نمودن و این دین را خاین داشتن از برای هوای خود و خاین را این داشتن و عوانان و ظالمان را بزیر دستان نگاه کردن مسلط گردانیدن و سر پیش مخلوق بر زمین نهادن و از نافرمانیهاست آنکه مردان و زنان جمع می شوند و سرود گوی سرود میگویند و رقص میکنند و سر پیش یکدیگر بر زمین می نهند و آنکه مردان نامحرم از مطربان و غیر ایشان در خانه در می آیند و در پیش عورتان و از نافرمانیهاست که عورتین را میراث نمی دهند باید که همه را میراث دهند آنچه حق ایشان باشد و از نافرمانیهاست که عورت مرد مرده را بزور میگیرند و نمی گذارند که آن عورت بدل خود هر کفورا که خواهد شوهر کند و از نافرمانیهاست که در ماتم دعوت نمی کنند و ختم می کنند از برای نام و آوازه در رسم اما اگر بروج مرده صدقه دهند و خیرات کنند ثواب همه بروج مرده رسد چون از برای رسم و آوازه نباشد و از نافرمانیهاست بلکه کفر است که روی از شرع بگردانند و حکومت را از شرع بگیرند و نیز غوغا و شخه رعیت کنند و حکم ایشان را برگزینند بر شرع و از نافرمانیهاست که سنگ خواران و مانند ایشان را که چیزهای چنین بنمایند و گویند که ما را چیزی دهید و یا چنین کنید که ما گفتیم و اگر ندیدید و چنان نکنید که ما گفتیم شمار از خم زیم بر حق دانند و بر حق دارند و ایشان را باورد دارند اگر چه ایشان در ویش باشند و بصورت اهل حق خود را در نمایند که آن همه راه دیو و باطل است زنیبار که چنین کسان را هیچ حساب نکنند مگر گمراه و گمراه کننده و از نافرمانیهاست که زن پدر خود را بخوابند یا سریت پدر خود را بر سرتی یا زنی دارند آنچه حالی پیش خاطر حاضر بود نوشته شد بران باشد که همه را از نگاهدارند که از سینه بعضی کبیره است و بعضی صغیره از همه پر حذر باید بود که حق تعالی استقامت و بی نیاز است و خشم خود در میان معاصی پنهان کرده است شاید آن معصیت که او را از همه خور و تر تصور کنند خشم خداوند در ان باشد و ذب الله من سخط الله الی ما سکینان را از سخط خود نگاهدارد و برضای خود برسان و توفیق فرمان برداری خود کرامت فرمائی دیگر بدانکه اگر چه صغایر و کبایر بسیار است اما ده گناه است که کثیر الوقوع است و در میان خلق آشکارا شده واجب نمود آنها را یاد کردن و وبال و وعید هر یک یاد کردن تا مگر سب توبه بعضی گردد و آن خمر است و قمار و بنگ و زنا و لواط و اکل ربوا و عیبت و سخن دروغ و سخن چینی کردن این جمله در چند

فصل بیان کنیم انشاء الله تعالی

فصل چهارم در بیان خمر و قمار و وعید شاربان خمر پدید
دافت قمار باختن و ذکر حرمت بنگ و وبال آن

بدانکه بحکم کلام حضرت پروردگار و با حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم و اخبار خمر حرام است و هم مردار و همچنین حرام است قمار
 كما قال تعالى يا ايها الذين امنوا انما الخمر والميسر والالصاب والالزام حرام من عمل الشيطان فاجتنبوه
 لعلمكم تفلحون انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر
 الله وعن الصلاة فهل انتم منتهون و در تفسیر فقیه ابواللیث سمرقندی می آرد که این آیت در شان سعد بن ابی وقاص فرود
 آمد و آن چنان بود که خمر منزه حرام شده بود و ایشان خمر میخوردند سعد و مردی از انصار افتخار میکردند در انساب میان ایشان
 جنگ خاست آن مرد سر سعد را بشکست عمر خطاب رضی الله عنه دعا کرد که اللهم ادنا ذیك في الخمر والميسر فالتها
 متلفه للمال مذهبة للعقل این آیت فرود آمد قوله تعالى يستأونك عن الخمر والميسر عمر باز دعا کرد و گفت
 اللهم بين لنا في الخمر بياننا شافيا این آیت فرود آمد که در سوره النساء قوله تعالى لا تقربوا الصلاة وانتم
 سكارى حتى تعلموا ما تقولون باز عمر گفت اللهم بين لنا في الخمر بياننا شافيا این آیت فرود آمد قوله تعالى
 انما الخمر والميسر والالصاب الآیه در باب التقاسیر می آرد که اکثر ائمه تفسیر بر آنند که حرام کننده خمر این آیت است
 اما معنی آیت در تفسیر معالم التزیل می آرد که یا ایها الذین امنوا ندای لطف و رحمت است و یا ایها الناس ندای
 سیاست و قهاری است مومنان را بلطف و رحمت میخواند و تفسیر کبیر امام رازی می آرد که یا ایها الذین امنوا ندای
 ترغیب و تذکیر است یعنی ای دوستان بیعت کرده با ما و ای آنانی که کفر اخلاص و بندگی بر میان جان بسپارید و قبول خفها
 کرده اید متنبه باشید و گوش هوش فرادارید و فهم کنید که چه حکمی کند پروردگار شما انما الخمر این است و جز این نیست که خمر
 و المیسر و قمار تمامه و الالصاب و تبا که نصب میکنند از برای عبادت یا نصب می کنند و خون قربانی بروی میریزند
 و الالزام و قداح استقام که مکتوبات ثلاثه است یا سهام جزو رکعات فارس و روم بقول مجاهد یا شطرنج بقول سفیان
 بن وکیع یا حصیاتی که بران سنگی میزنند از برای قال بقول سعد بن جبیر حرس من عمل الشيطان پدیدت و قیل حرام
 از عمل شیطان است یعنی شیطان بآن میخواند و در نظر مردم می آید آنرا فاجتنبوه باز ایستید و بیک شوئید از شیطان
 یا اجتناب نماید از آنچه درین آیت یاد کردیم یا مجتنب شوید از حرس لعلمکم تفلحون یعنی تا نشانیست آن شوید که صلاح
 نجات یابید یعنی برپیدار و درخ سوزان و برپید همیشه جاودان در تفسیر امام نجم الدین عمر نسفی روح می آرد که مراد از میسر
 گفته اند که نزد است ابن عباس رضی الله عنهما میگوید میسر قمار است تمامه تا بان بازی که کودکان می کنند بجز و بترول در
 تاویلات امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله می آرد که رسول علیه السلام فرمود من لعب بالزرد فقد عصی الله و قوله
 یعنی هر کس که نزد باخت بدرستی عاصی شد و خدا و رسول وی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگوید اگر دو خگر از آتش
 بگیرم و در دست خود گردانم دوست ترازان دارم که کعبتین دیگر کون می کنم یعنی آتش بر دست نگاه داشتن بجز زرد بان
 هم او گفت الشطرنج ميسر لا عاصم یعنی شطرنج قمار هم است در هدایه میگوید قمار و زرد و شطرنج با ختن حرام است
 من لعب بالزرد و الشطرنج فکما نما عمنس بیده فی دم الخنزیر یعنی هر کس که زرد و شطرنج باز و چنانست که دست
 خود در خون خوک فرومی بردازد برای آنکه باز سیدار و از ذکر خداوند تعالی و از نماز بجا عت در رسول علیه السلام فرمود هر چه ترا

عبداللہ بن عمرو بن العاص و او صحیحہ بود کہ کہ سوال کردند از وی از خمر گفت سوگند بخدا کہ بزرگ بائند تیر و یک خداوند کہ پیری
 بچو من و محاسن خود بدست گرفت دروغ گوید درین مقام بر رسول علیہ السلام آمد بن بمرودی و من در زمین تمام بودم و
 سوال کرد از من از خمر نشان دادم و گفتم این است رسول خدا بنزد وی رود سوال کن از وی و باز گرد بسوی من و مرا خبر دہ از آنچه
 رسول علیہ السلام فرماید آن مردی رفت و من نظر میکردم تا آن زمان کہ آن مرد نزد رسول علیہ السلام نشست و سوال کرد رسول
 علیہ السلام جواب داد پس آن مرد بسوی من آمد و گفت سوال کردم از خمر فرمود ہی اکبر الکیابین و ام القوا حش من شوب
 الخمر ترک الصلوة و وقع علی امه و خالته و عمتہ یعنی خمر خوردن بزرگترین ہمہ گناہان کبیرہ است و اصل ما در ہمہ بدیحا است
 ہر کس خمر را یا شاہ نماز را ترک کند و با مادر و خالہ و عمہ خود جمع شود و حدیث مسند دیگری آرد نیز در وسبط بروایت ابن عمر رضی اللہ
 عنہما از رسول علیہ السلام کہ فرمود ہمیشہ نیکند با شارب خمر پلید و تشبیح جنازہ ایشان نکلند و دختر بچہ خوارہ بدید و دستہ
 از خمر خوارہ نخواہید کہ بدینیکہ شارب خمر سیاہ روی برابگنختہ شود و روز قیامت چشمہای وی از رزق و کبودگشتہ باشد و زبانی
 بر سینہ وی افتادہ بود و پلیدی و گندالی از زبان وی بر شکم وی روان شدہ باشد چنانکہ اہل عصمت از بوی بد آن میگریزند و نفرت
 میگیرند اتنا دین ضعیف اربعین در بیان خمر و آفات آن و وعید شارب خمر پلید از کتب محدثان معتد جمع کردہ است و
 شفاء السکران نام نہادہ چون صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابو داؤد سجستانی و صحیح ابو عیسیٰ ترمذی و نسائی و ابو بکر ہیثمی و
 شرح السنہ و سنن امام احمد و سنن ابو یعلیٰ و حبان و حاکم ابو عبداللہ نیشاپوری و کتاب تزعیب و تزیب حافظ عبد العظیم
 منذری قدسی و کتاب بزار و کبیر طبرانی و او سطوی و صغروی و ہدایہ شیخ جزری و غیر آن از کتب محدثان خلاصہ آن اربعین را
 تمام درین فصل یاد کنیم انشاء اللہ تعالیٰ المضمون نہ حدیث آنست کہ رسول علیہ السلام فرمود کہ شارب خمر ہمیشہ در نیاید
 بعد ازین میگوید مذہب سنت و جماعت آنست کہ نفس معصیت کفر نیست خلاف فرخارج را و گناہ کبیرہ بندہ را از ایمان
 بیرون نمی آرد خلاف معتزلہ را پس مراد از احادیث تشبیہ چہ باشد میگویم مراد آن باشد کہ چون او را حلال دارد و یاد دل از بدو است
 آن خالی دارد و پیشوی او مان بر خوردم آخر ایمان از وی زایل شود چون توبہ نکرده نباشد و اللہ اعلم بمراد رسول علیہ السلام
 منہا بتاء و یلہا پس چنان سزد کہ مؤمن موقن بقیامت اجتناب نماید از آن تا فلاح یابد کہ خداوند فلاح را مترتب ساخته
 است بر اجتناب از آن و فرمود کہ فاجتنبوا لعلکم تفلحون و وہ حدیث دیگر از آن ناطق است بخلل در ایمان شارب خمر
 پس چنان سزد از مؤمن کہ بنرسد از زوال ایمان خود و از آنکہ کافر میرد و نعوذ باللہ من ذالک در صحیح بخاری و در کتاب حدود
 می آرد کہ ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت نورا ایمان شارب خمر برود و ایمان او را نور نامند و سہ حدیث دیگر ناطق است بدانکہ لعنت
 کردہ اند خداوند و رسول او بر شارب خمر تا بدہ تن را با وی کہ در ان سعی نمایند یعنی حاضر آنرا و معتصر آن را و شارب حامل و محولہ
 البیہ و بائع و مشتری آنرا و مشتہ الہ و ساقی و اکل نمش او را و سہ حدیث دیگر ناطق است بر توکیل خمر بچہ و خمر نمش آن شش حدیث ناطق
 است بدانکہ شارب خمر خداوند تعالیٰ بلا ہا فرستد و بیخ حدیث دیگر آنست کہ ناطق است بعدم قبول نماز شارب خمر در وقتہائے
 کہ خمر خوردہ باشد و بائع شارب خمر از طینت خیال چشاند در روئخ یعنی خوننا بہ دریم آبہ و فرخیان و گندانی کاز فرہائی زانیان
 میرود و بیخ حدیث دیگر ناطق است بانکہ در رویدہای از خمر تولد میکند و ختم اربعین بر حدیث مسلسل کردہ است طریق بتسلسل

آزایا و کینیم اینجا بدانکہ این حدیث را طرق متعدده است سه ازان بر طریق مسلسل است مبداء آن است و این ضعیف است کہ مؤلف آن از بعین است و منتهای رجال استادوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ اقول اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت شیخی و استادوی ابو محمد جلال بن محمد عبید اللہ القاسمی قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت شیخی الامام العلامة حسام الملتی والدین محمد شیخ الناسک جلال العبدی قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت شیخی المحدث سعید الملتی والدین محمد بن مسعود کازرونی قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت شیخی محب الدین علی بن عبد الصمد بن احمد یقول اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت اباً محمد یوسف بن عبد الرحمن بن علی یقول اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت والدی یقول اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت اباً الفتح محمد بن عبد الباقی یقول اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت اباً الفضل محمد بن احمد یقول اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت اباً نعم احمد بن عبد اللہ یقول اشہد باللہ و اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت القاضی اباً الجسب علی بن محمد القزوی یقول اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی القاسم بن الہدانی قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی الحسن بن علی بن محمد بن علی موسی الرضا قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی ابو علی بن محمد قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی ابو محمد بن علی قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی جعفر بن محمد قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی ابو علی بن الحسن قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی ابو یحییٰ بن علی قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی ابو علی بن ابی طالب قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد قال لی جبرئیل علیہ السلام یا محمد ان مد من الخمر کعابد و ثن طریق ووم مبداء و منتهای وی ہانت یعنی علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ گفت اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی جبرئیل علیہ السلام قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی میرکابیل علیہ السلام قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی اسرافیل علیہ السلام عن اللوح المحفوظ انہ قال یقول اللہ تعالیٰ شارب الخمر کعابد الوثن طریق سیم مبداء وی شیخنا الامام العلامة المقرئ المحدث شمس الملتی والدین ابو الخیر محمد بن محمد بن الجزری علیہ الرحمہ و الرضوان و منتهای رجال وی علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی جبرئیل علیہ السلام قال یا محمد ان مد من الخمر کعابد و ثن یعنی بدرستیکہ مد من خمر همچون پرستندہ بت است شیخ جزری روح اللہ روحی فرمود در وقت قرات رسالہ مغنیہ خود ہذا حدیث جلیل المقدار من دوایہ ہذا السادات الاخیار ائمة الالاطہار رضی اللہ عنہم ابو نعیم اصفہانی رحمہ اللہ نیز این حدیث را در حلیۃ الاولیاء روایت کردہ و گفتہ ہذا حدیث صحیح ثابت روایت المعیرۃ الطاہرۃ الطیبۃ رضی اللہ عنہم در ربیعین ثناء السکران می آید این حدیث کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہر کس یک دہن خمر یا شامد تا سہ روز در خشم خداوند باشد یعنی تا بسہ روز حق تعالیٰ ایچ طاعت وی نپذیرد و بیچ معصیت وی نیامرزود و اگر دران سہ روز بمیرد خطر بود کہ بشومی آن یک دہن خمر کافر میرد لغو باشد و اگر یک یا نہ خمر خورد تا چہل روز در خشم خداوند باشد و اگر دران چہل روز بمیرد بشومی آن خطر بود کہ کافر میرد در کتب فقہی چون ہدایہ وغیر آن میگوید

شراب انگور با اتفاق حرام است ہر کہ آنرا حلال دارد کافر گردد بخوردن یک قطرہ از ان حد واجب آید در کتاب عالم مستعلم
می آرد کہ مستعلم از عالم سوال کرد یعنی ابو یوسف از امام اعظم رحمہما اللہ سوال کرد کہ حکمت چیست کہ خمر خوارہ در وقت خمر خوردن
روی در ہم میکشد گفت از ان سبب کہ ایمان از وی بیرون میرود اگر در ان حال بمیرد خطرست کہ بی ایمان مرده باشد و نیز
در کتب فقہی می آرد کہ من نام سکوان کان عروسا للشیاطین یعنی ہر کس خمر خورد و شب بخسید عروس شیاطین بود با وی
ہمان کنند کہ بازنان کنند مردی کہ با وجود عقل خود از ان شیاطین کند حکایت عبد الغزیزہ اورحمہ اللہ گفت در مدینہ بودم
شب بمسجد رسول علیہ السلام میرفتم زنی دامنم گرفت و گفت ای خواجہ اگر ثواب سچوایی اینجا بیارست در نزع و اینجا ہمہ
زنان اند و بیچ مرد نیست کہ اورا کلمہ شہادت تلقین کند نزدیک او در آمد ہم چند اورا کلمہ شہادت تلقین کردم نگفت چشم بکشد و
گفت چند میگویی کہ بگوی نمی گویم بیزارم ازین کلمہ و از دین اسلام این بگفت و جان بداد از حال وی تفحص کردم گفتند خمر خوارہ بود
گفتم صدق یا رسول اللہ شادب الخمر کجا بد الوثن حدیثست کہ رسول علیہ السلام فرمود کہ خمر خوارہ بتر از زنا کارست
زیرا کہ زنا کار در حال زنا خدای را می شناسد و خمر خوارہ نمی شناسد و جنایت خمر از ہمہ جنایتنا بالاترست همچنانکہ دخت انگور
از ہمہ درختنا در میگردد و جنایت خمر از ہمہ جنایتها در میگردد سعید بن مسیب میگوید ہمہ امتان پیشینہ کہ خیانتا و کافر ہا کردند
از سبب خمر بوده است امیر المؤمنین عثمان رضی اللہ عنہ بر منبر رسول علیہ السلام خطبہ کرد و گفت ایھا الناس اتقوا الخمر
فانھا ام الخبایث پیر منیر یاد از خمر کہ آن مادر ہمہ پلیدیہ است در کتاب الامام فی احادیث الاحکام می آرد از صحیح مسلم روایت اول
خضری کہ طارق بن یحییٰ جعفر سوال کرد از رسول صلی اللہ علیہ وسلم از خمر رسول علیہ السلام اورا نہی کرد طارق گفت از برائے
دو اینہم خمر را رسول علیہ السلام را کراہت آمد و فرمود انہ لیس بد و اء و لکنہ داء یعنی در خمر شفا نیست بلکہ اورنج و بیمارست
پس ازین حدیث معلوم می شود کہ در حرام شفا نیست در اربعین امام نجم الدین عمر نسفی رحمہ اللہ می آرد کہ عبد اللہ مسعود رضی اللہ
عنہ گفت خمر خوارہ را کہ بی تو بہ میرد در گور نہید و گیرید ہمراہ او گوری بکشاید اگر روی وی بقبلہ یا پیدہ را بردار کنید حکایت شیخ
ابو جعفر کی را در گوری نہاد در لحد او ماری دید خواست کہ مارا کشتہ آوازی شنید کہ بگزارید کہ این عذاب گواروست تا قیامت کہ
او ہر روز بہ نیت دار و مقدار می خمر بخوردہ کسی کہ از برای دار و بخورد عذاب او اینست چگونه بود عذاب کسی کہ از برائے
ہوای نفس و شہوت خورد و خمار آن غرض فاسدی پیدا کردہ اند و میگونیہ در خمر بیخ فایده است اول آنکہ رنگ روی را سرخ
و تازہ میدارد و شکر شراب از پی سرخ روی خورندہ و زو عاقبت زرد روی بر بندہ و دوم آنکہ در تن قوت می افزاید سیم آنکہ
طعام را ہضم میکند چہارم آنکہ شہوت می انگیزد و پنجم آنکہ مرد را تن درست میدارد و آہنگ ایشان میگونیہ خطا و غلط است زیرا
کہ ہر یک ازین دلائل منقول و معقول بسیارست بر بطلان قول ایشان اول آنکہ میگونیہ روی را نیکو میکند حق تعالی
میفرماید ہما ہم فی وجوہہم من اثر السجود و رسول علیہ السلام گفتہ اند من کثر صاوتہ باللیل حسن و جہد بالہنا
یعنی ہر کس کہ نماز وی شب بسیار بود روی او بروز نیکو بود پس بکتاب خداوند وسعت ثابت شد کہ خوبی روی و صفائے
بشرہ در عبادت و طاعتست نہ در خمر خوردن و محبت بلکہ دیدن روی خماران و فاسقان دل را تاریک میگردد
و روی را زشت و دوم آنکہ میگونیہ قوت می افزاید در تن حق تعالی می فرماید ان یکن ماہ صابفا یغلبو ماتین و ان یکن

الف یغلبوا الفین یا ذن الله مضمون آیت آنست که یک مؤمن ضعیف دو کافر قوی را میزند و قهر میکند بقوت ایمان پس ثابت شد بکلام حق که اهل حق قوی می باشند و اهل باطل ضعیف سیم آنکه میگویند که طعام رضم می کند آری طعام را رضم کرد بگر تا حاصل این طعام رضم شده چیست جز بخرج مستراح رفتن و بوی بدان شنیدن و الا نه ماره یا قوت سرخ می شود و نه در دست زرتا از آن نفعی نبرد چهارم آنکه تن صحیح میدارد رسول علیه السلام فرمود در حدیث طارق بن سوید که انه لیس بد واء و لکنه داء پس معلوم شد که وی در دست نه درمان و از اومان او عاقبت کار بیماریهای بد تولد میکند و عقل را نقصان میکند چنانکه در کتاب طب کمال الدین اسمعیل بخاری می آرد که خمر چون بسیار خورده شود حرارت اصل را از گوارانیدن عاجز گرداند مسافت او مضرت گردد و بیم آن بود که در میان خمر خوردن یا در خواب مستی بمفاجا هلاک شود و از خمر خوردن بسیار و سواس مالی خوبا پیدا آید و غفلت و فراموش کاری و رای ناصواب و ترسیدن اندر خواب و سکت و رعشه و خناق و فالج و سرنه م و دیوانگی و استسقا تولد کند و مستی پوسنه مزاج جگر تباہ کند خاصه شراب ناشتا و دماغ و عصبها را زباین آرد پس زیان وی از سود وی و اثم وی از نفع وی بیشتر آید قوله تعالی و اثمهما اکبر من نفعهما پنجم آنکه میگویند شهوت می انگیزد و بدانکه شهوت بر جسد آدمی بر مثال سگ دیوانه است یا بر مثال اثردهای در خواب هیچ عاقل کلب عخور و اثردهای در خواب را بیدار کند و بر خود تسلط گرداند تا ویرا هلاک کند پس در شرع و عقل واجب بود از خمر دور بودن و از آفات وی حذر کردن که او اکبر کبایر و ام الفواحش است حکایت در زاد المقومین میگوید نقل است که روزی رسول علیه السلام در کورستانی میگذاشت آواز ناله شنود که میگفت الامان الامان یا رسول الله ۱۲ امروز بستی سال است که در عذابم در کار من نظری کن مصطفی صلی الله علیه و سلم بایستاد و تامل کرد جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت یا رسول الله این گورز نیست پرس تا گوید که گناهش چه بوده است رسول علیه السلام سوال کرد آن ضعیفه گفت یا رسول الله در خانه همسایه من خمر می خوردند من از برای زن همسایه بستی و یک نان پنجم که پیش آن خمر خوران نهاد بستی سال است تا درین آتش می سوزم رسول علیه السلام سر سجده نهاد و دعا کرد حق تعالی بشفاعت رسول علیه السلام عذاب آن ضعیفه برداشت کسیکه از برای می خواره نان می خورد عذاب وی این است عذاب می خواره دانی که چگونه باشد در رساله امام قشیری رح می آرد که خمر حرام است از برای آنکه عقل را زایل میکند و مستی آرد و هر کس که از شراب غفلت مست بود مستی او ضعیف تر بود از مستی خمر خواره و شرب خمر موجب حدست و خمر غفلت موجب بعدست و هر کس که خمر خورد ممنوع شود از نماز و هر کس غافل شود محروم گردد از نماز و همچنانکه مست تا همیشه نشود بروی اقامت حد نکند مست غفلت را و عطمت سود نکند تا همیشه نشود بنایان مرگ و همچنانکه خمر سبب همه صغیرا و ذلهاست غفلت سبب همه بعد و حجبهاست در فتاوی نسفی میگوید البینه حرام و طلاق البینه واقع و الفتوی فی زماننا علی هذا و متلفه غیر ضامن یعنی بنگ حرام است و طلاق بنگ واقع است و فتوی در زمان ما بدین است و تلف کننده وی ضامن نیست یعنی اگر بنگ کسی را بریزد بروی و بال و تاوان نباشد این دلیل منقول بود بر حرمت بنج اما دلائل معقول آنست که نفس آدمی محتاج است بطعام و شراب و محتاج است بدار و در وقت بیماری و بنگ فی بجای طعام است و فی بجای شراب بلکه آتش گرسنگی از وی استقال

می یابد و مردم بنگی بسیار خوار باشد چنانکه ظریفی گفته است مردم بنگی طعام ده روزه بیک روز خورند و کار بیک روزه بده روز کنند و دارو نیست که دفع بیماری کند پس معلوم شد که هر کس او را می خورد و هوای نفس می خورد و متابعت هوای نفس در شرع و عقل حرام است لقوله تعالی ولا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله وقوله تعالی افرایت من اتخذ الهوهو اهوا پس بدلائل مستقول و معقول ثابت شد که بنگ حرام است الهی ماسکینان را از مستی شهوت هشیار گردان و از خواب غفلت بیدار ساز

فصل پنجم در بیان زنا و وعید زانیان

بدانکه زنا فعل زشت و فحیح است و در همه شریعتها حرام بوده است همچنانکه در شریعت ما حرام است حق تعالی از وی نهی کرده و او را نکوهش کرده چنانکه فرمود و لا تقربوا الزنا انه كان فاحشه و ساء سبیلا یعنی نزدیک مشوید بزنا که زنا فحیح و زشت است و بر طریق است که در کوی مخالفت شرع و عقل است و مخالفت رسم هر امت و این ترجمان عبارت تفسیر جوزانی است و همچنانکه زنا حرام است مقدمات وی نیز حرام است و از آن دور باید بود که حق تعالی از آن نهی کرده چون فرمود و لا تقربوا الزنا نزدیک مشوید بزنا یعنی از مقدمات وی پرهیزید یعنی بدل اندیشه زنان نامحرم نکنید و بزبان حدیث ایشان گویند و بگوش آواز ایشان مشنویید و چشم نظر نامحرم نکنید و رسول علیه السلام فرمود در حجه الوداع که هر کس نظر بشهوت کند در زنان نامحرم حق تعالی بفرماید تا دو چشم او را پاره کنی کند آنگاه او را بدوزخ اندازند و هر کس مصافحه کند با زن بیگانه روز قیامت دو دست او را غل کنند با گردن وی آنگاه فرمان شود تا او را بدوزخ اندازند و اگر نقبیل کند زن نامحرم یا با خور گوید هر کلمه که گفته باشد هزار سال او را در دوزخ بازدارند و هر کس فوارگی کند در میان مرد و زن بیگانه حق تعالی ابهشت را بروی حرام گرداند و جای باش وی دوزخ باشد و پید بازگشتن جای است دوزخ و در شریعت اسلام نیز آمده است این حدیث که رسول علیه السلام فرمود هر کس هوای نفس خود سخن گوید با زنان نامحرم هر کلمه که گفته باشد هزار سال او را در دوزخ بدارند و آیت دیگر فرمود و قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا

فروجهم بگویی ای محمد مردمان ایمان دار را تا فرو خوابانند چشمهای خود را یعنی نگاهدارند نظرها را خود را از زنان نامحرم و از آنچه حلال نیست مرا ایشان را نظر کردن بسوی وی و من در من ابصارهم من تعبیض است و نگاهدارند فرجهای خود را از آنچه حلال نیست مرا ایشان را و از فواسخ است لهما ان فر و خوابانیدن چشم است از نامحرمان و نگاهداشتن فرج از فواحش بهتر است و فاضل تر است مرا ایشان را از خداوندان الله خبیر بما یصنعون بدرستی که خداوند تعالی اعلم و خیر است آنچه می بیند در فرج و ابصار یعنی بیداند و آگاه است از آنچه از چشمها و فرجهای ایشان در وجودی آید و در حق عورتان نیز فرمود و قل

للمؤمنات یغضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن یعنی ای محمد بگویی مرزبانان مؤمنه را تا چشمهای خود را از مردمان نامحرم فرو خوابانند و تنهای خود را از حرام نگاهدارند با چند حکم دیگر که در حق ایشان فرمود در فتاوی فقیه ابواللیث رحمه الله میگوید که نظر کردن مردان را در عورتان چهار حکم است یکی آنکه رواست نظر کردن از سر تا قدم مثل نظر کردن در زن خود و در کینیک خود بیشتر تا آنکه کتیرک شوهر نداشته باشد و دوم آنکه نظر کردن در هیچ عضو و انباشد چون زن بیگانه که خطر شهوت در میان باشد سیم آنکه نظر کردن بروی وی روا باشد و باقی اعضا روا باشد چون زن که مشتهات نباشد از غایت پیری و مردنیز

از خطر شهوت ایمن باشد یعنی دوپیر یا کارنه و دوپیر بر کار و اگر زن بسیار پیر باشد چنانکه مردان جوان و پیر را دروغت نماند نظر کردن در وی جایز باشد بقول ابن مسعود رضی اللہ عنہ مصافحه با وی نیز جایز باشد چهارم آنکه نظر کردن در مواضع زمینت روا باشد و باقی اعضا روا نباشد یعنی از ستر تا سینه و از سر انگشتان دست تا سر دوش و از پاپها تا زیر زانو نظر توان کرد یعنی از محارم خود چون مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مانند آن بشرط آنکه نظر شهوت نباشد و بسر شوهر یعنی بسراندر اگر بصلاح باشد از زن پدرا این مقدار رواست که به بیند و اگر بصلاح نباشد نه بیند و در کتب حدیث می آید که رسول خدا علیہ السلام از خاتون قیامت فاطمه زہرا رضی اللہ عنہا سوال کرد که ای فاطمه زن من را چه بهتر گفت آنکه هیچ مرد نامحرم ایشان را نه بیند و ایشان هیچ مرد نامحرم را نه بیند رسول علیہ السلام را این جواب از وی خوش آمد و او را در برگرفت و گفت ذریعہ بعضیها من بعض بدانکه جنابیت فرج سه می باشد زنا و لواط و جمع شدن دوزن با یک دیگر که اہل ماوراء النہر اورا سغری می گویند و در ہر یک از آن وعید بسیارست و زنا از کفر زشت ترست از برای آنکہ بعضی از زنان پیغامبران کافر بوده اند چون نوح و زن لوط علیہما السلام قوله تعالی ضرب اللہ مثلاً للذین کفروا الامراة نوح و امراة لوط اما زن بیچ پیغامبر ہرگز زنا کارہ نبوده است تا عاری بدان پیغامبر باز نگردد و حدیثست کہ بیچ گناہ نزد خداوند از زنا بزرگ تر نیست و در مشارق الانوار می آرد این حدیث را کہ رسول علیہ السلام فرمودہ گروہ اند کہ خداوند تعالی در قیامت با ایشان سخن نگوید و نظر رحمت با ایشان نکند و ایشان را پاک نگرداند از دنس معصیت و مرا ایشان را بود عذاب دردناک یکی بادشاہ دروغ گوئی دویم پیر زانی بستم فقیر مشکبہ یعنی گردن کش زنی و در حدیث دیگر می آید کہ بدرستی کہ ہفت زمین بر پیر زانی بلرزد و حی کرد حق تعالی بد او پیغامبر علیہ السلام کہ اسے داؤد بعزمت و جلال من کہ نظر میکنم بر حمت ہر روز با دوش با نگاه بہ بندہ پیر خود پس میگویی مرا ورا کہ بندہ من بزرگ شدن تو و تنگ شدن دوست تو دوست گشت استخوان تو و ضعیف شدن تو و شرم دار از حضرت من بدرستی کہ من شرم میدارم کہ ترا عذاب کنم و حدیث می آید کہ پاب زنا با عورت ہمسایہ و بال وی زیادتست از دہ زنا کہ جای دیگر کند و یک زنا با زن باشوہر و بال وی بیشتر و بال ترا باشد از ہزار زنا با زنی کہ اورا شوہر نباشد حکایت نقلست کہ جوانی نزد رسول علیہ السلام آمد و گفت یا رسول اللہ مرا خست دہ در زنا کہ از ان صبر نمی توانم کرد صحابہ قصد کردند کہ جوان را ادب کنند رسول علیہ السلام ایشان را منع کرد و جوان را فرمود کہ ہر چه بر خود نمی پسندی بدیگران پسند ترا خوش آید کہ کسی با اہل و کسان تو این فعل کند گفت فی رسول علیہ السلام فرمود پس دیگران نیز بچنین بودند دست مبارک خود بر سینه او نهاد و گفت اللهم زیند و طہرہ و حصن فرجہ جوان نازندہ بود دیگر از روی زنا نکرد و نقلست کہ جبریل علیہ السلام نزد رسول علیہ السلام آمد و گفت یا رسول اللہ خداوند بچار چیز از جعفر طیار شکر میکند رسول علیہ السلام از وی سوال کرد کہ ای جعفر کدام چهار خصلتست در تو کہ خداوند تعالی آن از تو راضی است گفت یا رسول اللہ نہ گزبت را سجدہ نکردم چون دانستم کہ از وی بفتح نیست و ضرر نمی تواند رسانید و دویم ہرگز خمر نخوردم چون دیدم کہ عقل را از اہل میکند سیم ہرگز دروغ نگفتم چون دروغ گوئی نزد من عظیم زشت می نمود دانستم کہ اگر دروغ گویم من نیز بچنین خواہم بود چہارم ہرگز زنا نکردم اندیشہ کردم کہ اگر کسی با اہل من این کند و مرا معلوم شود ہر من چہ سرخ رسد ہمہ کس بچنین بود مصطفی علیہ السلام فرمود سزاوارست کہ با فرشتگان برابر شوی باین خصلتہا کہ در دست حکایت

نقل

نقل است که منصور عمارح شیخی از کوی از کوی بیامی گذشتت از مردی شنید که زنی را میگفت دو درم را چه میگوئی او را اجابت کرد و باوی روان شد شیخ با خود گفت اگر بگذارم در ملک خدا نسا در و د از طرف دیگر درآمد و طیلسان در سر کشید و گفت ای ضعیفه چهار درم را چگونگی فی الحال از پس آن مرد بازگشت و باوی روان شد شیخ او را بخانه خود برد و چهار درم پیش وی نهاد و خود بنهار مشغول شد هر دو گانه که بگذار دی بدو گانه دیگر مشغول شدی آن ضعیفه انتظار می کشید آخر گفت چرا حاجت خود روا نمیکنی که مرا نیز بر گاه میشود و صبح نزدیک آمد شیخ گریان شد و گفت ای ضعیفه اگر گویم هر ابا تو میل نیست دروغ باشد اما اگر این فعل از مادر وجود آید و چهار گواه عدل گوایی دهند تبر و قاضی که ایشان را جرح نباشد قاضی با ما چه کند گفت آنچه حد شرع باشد بر ما براند شیخ گفت اگر قاضی خود بنید چگونه بود گفت حجت استوار تر باشد اما اینجا درین شب کدام گواهی قاضی باشد که بیند گفت اول دو فرشته که کاتبان عمل تواند و دوازده من که بنیند و گواه شوند و خداوند تعالی از حال بندگان آگاه است می بیند و میداند هیچ دانی که در قیامت با ما چه کند آن ضعیفه چون این سخن بشنید نعره بزد و بهوش شد چون بهوش باز آمد گفت ای شیخ مدتی عمر خود در خراب روزگاری بسر برده ام و ازین معنی غافل بودم اگر توبه کنم نپذیرد شیخ گفت ای ضعیفه حق تعالی قبول کننده توبه بندگان است و عفو کننده سیئات ایشان است قوله تعالی هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو عن السیئات توبه از همه گناہان مقبول است آن ضعیفه توبه کرد و از دوستان حق گشت الهی ماسکینان

ار از هر چه نباید و نشاید نگاه دار بفضلک و کریمک

فصل ششم در وعید لواط و عقوبت لوطیان

روی ابوهریره رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ملعون ملعون ملعون من عمل عمل قوم لوط و ملعون من جمع بین امرأه و امها و ملعون من عاق والدیه و ملعون من ذبح و ملعون من اتی بھیمه و ملعون من سرق من نجوم الارض و ملعون من قول غیر والیہ پاری حدیث ابوهریره رضی الله عنه روایت میکنند از رسول علیه السلام که فرمود ملعونست ملعونست ملعونست کسیکه عمل قوم لوط کند و ملعونست کسیکه جمع کند میان زن خود و مادر وی یعنی در لواطی چه در نکاح و چه بکلیت کین و چه در زنا و ملعونست کسیکه عاق و نافرمان شود در پدر و مادر خود و ملعونست کسیکه ذبح کند حیوانی را بنام غیر خداوند و ملعونست کسیکه جمع شود با چهار پای و ملعونست کسیکه از زمین غیر بگیرد بناحق یعنی از زمین همسایه زمین خود در آرد و بی رضای وی یا تغییر کند نشانه را که میان آن زمین است و ملعونست کسیکه از نسب خود تنگ دارد حکایت سلیمان بنیامر علیه السلام از ابلیس پرسید که از طاعتها کدام نزد خداوند دوست تر و نزدیک تر و از معصیتها کدام نزد خداوند دشمن تر و نزدیک تر و دوست تر شیطان گفت یا نبی الله نماز نزد خداوند از همه طاعتها دوست تر و دشمن تر و لواط نزد خداوند از همه گناہان دشمن تر و دشمن دوست تر و جائے که لواط کنند و یوان از آنجا بگریزند که مباد آتش آید و ایشان بسوزند و در غیب الصلوٰۃ می آرد که چون زنی از خانه بیرون آید چهار دیو او را در نظر نا محرمان می آرایند و اگر مردی بیرون آید بقناد دیو او را بیارند پس خطروی زیادت است زیرا که

هم مردان و هم عورتان را در وی نظر است حکایت نقلست که عبدالله مسعود رضی اللہ عنہ بر در حجره خود ایستاده بود ناگاہ
 امر وی میگذاشت عبدالله کجی در آمد و در بیت و فریاد میکرد که این فتنه بگذشت تا چون گفتند که بگذشت از حجره بیرون آمد
 و این حدیث روایت کرد قال النبی علیہ السلام اتقوا ابناء الملوك فان فیہم شہوة کثہوۃ النساء یعنی پسر پسر پد
 از پسران ملکان بدرستی که در ایشان شہوت است همچون شہوت زنان و در حدیث دیگر فرمود قال النبی علیہ السلام
 من مکن من دبرہ ثلاثا طایعا غیر مکرہ و وثا اللہ شہوۃ کثہوۃ النساء یعنی مفعول فعل لواطہ کہ کہرت میکن
 کند در آن فعل خبیث بطوع و رغبت خود از غیر اگر اہ میراث دهند او را شہوتی همچون شہوت زنان کہ دیگر صبر نتوان کرد
 از آن اما قصہ قوم لوط کہ اصل این کار ایشان را از کجا خاست باخبر آمده است کہ ابلیس بر صورت پیری نزدیک قوم
 لوط آمد و تا یک سال در میان ایشان بعبادت مشغول بود کہ یک چشم بر ہم زد و از عبادت خالی نبود تا ہمہ بروے جمع
 شدند و گفتند این فرشته است و الا آدمی این عبادت نتوان کرد از وی درخواست کردند کہ از برای ما و عطا گوی گفت بگویم
 و مجلس گفتن آغاز کرد و در اثنای آن گفت اگر کسی از زن خود جدا ماند و او را مجامعت آرزو کند اگر با مردی دیگر و یا با ستور جمع
 شود شاید و گفت این سنت مشروع است و ایشان مردمان بودند کہ پیوستہ پیاز گانی میرفتند و بسالی نمی آمدند این سخن
 ایشان را عظیم خوش آمد و این را حرف ساختند تا کار بجائی رسید کہ دیگر زنان را التفات نکردندی ابلیس ناگاہ ناپدید شد
 گفتند دیدید کہ فرشته بود یا ولی از او یا کہ ناگاہ ناپدید شد بعد از یک سال باز آمدند نزدیک ایشان بر صورت گندہ پیری و
 همچنان تا یک سال بعبادت مشغول شد ہمہ زنان بروی جمع شدند و زنان را نیز مجلس و عطا نهاد و طاعت آموختن گرفت
 تا زنان پیش وی گلہ آغاز کردند کہ مردان با ما نمی خفتند و با ما جمع نمی شوند و ما را مجامعت آرزو میکنند گفت شما نیز با یک دیگر
 فر از آید زنان با یک دیگر مشغول شدند چنان شد کہ نسل ایشان منقطع خواست شد خداوند تعالی لوط پیغامبر را علیہ السلام
 بدیشان فرستاد و ہر چند بزجر و نہی ایشان را از آن کار خبیث باز داشت باز نایستادند حق تعالی جبریل را علیہ السلام
 باگروہی از فرشتگان بہلاک ایشان فرستاد و ایشان دوازده فرشتہ بودند کہ با جبریل آمدہ بودند ہمہ بر صورت غلامان آمد
 لوط ایشان را شناخت گفتند ہمہاں تویم لوط علیہ السلام تبرید کہ مبادا قوم خبردار شود ناگاہ قوم خبر یافتند جملہ بیامند لوط
 جبریل را بان فرشتگان در خانہ پنهان کرد و خود بر در خانہ با ایستاد آخر در را بقہر بشکستند و درآمدند جبریل پری بروی ایشان بار
 نهاد ہمہ را کور کرد ایند ایشان لوط را گفتند تو جادویان آوردی و در خانہ کردی تا با ما یان این کردند ما نیز مکافات این کنیم لوط
 تبرید از برای ایشان حکم آنکہ گفتند تبرس از انکہ از خدا ترسد فرشتگان گفتند ای لوط ما فرشتگان خدای تویم قولہ تعالی
 یا لوط نادسل ربک گفتند ای لوط ما فرستادگان پروردگار تویم لن یصلوا الیک ہرگز نرسند ایشان تو یعنی دل
 مشغول مدار از بدی ایشان کہ ایشان بدتو نتوانند رسانید جبریل گفت فاسی باہلک بقطع من اللیل شبسبیر اہل
 خود را چون بعضی از شب گذشتہ باشد و لا یلتفت منکم احد الا امرتک و باز پس ما ایستاد شما ہیچکس مگر زن تو
 و اغلہ را نہ مصیبہا ما اصباہم بدرستی کہ رسیدنی است بوی آنچه رسیدنی است بر ایشان از ہلاک و عذاب ان موعدهم
 الصبح بدرستی کہ وعدہ گاہ ایشان صبح است یعنی آن وقت فرماست بہلاک ایشان جبریل لوط را گفت ابلیس خوش را

و ستوران و بر چه داری همه را جمع کن تا شمالاً بصر برم یک شهر بود از آن شهرهای لوط و اهل آن نیز همه کافر بودند و لیکن لوط را
 نیکو داند خدای تعالی ایشان را هلاک نکرد و لوط گفت دروازه بسته است چون گم جبرئیل گفت تو هر چه داری فراهم آر همه را
 فراهم آورد جبرئیل آنرا بر پر خود گرفت از شهر بیرون برد و لوط باز پس می نگریست و میگفت مبادا که از پس بیایند جبرئیل
 گفت ولایت گفت منکر احد باز پس منکر و از شما هیچکس که چون من ایشانرا هلاک کنم شما طاقت دیدن عذاب ندارید هر ساعت
 جبرئیل را گفت ایس الصبح بقریب انه صبح نزدیک است فلما جاء امرنا پس آن هنگام که بیاید فرمان ما بعد از ایشان
 جعلنا عالمها ساقلها کردیم زبران را زیر آن و آن چنان بود که چون لوط و اهل وی بصبح رسیدند جبرئیل برگشت و بر فرود برد
 آن بر چهار شهر را بر کند و برگرفت یعنی سلام و داد و ما و صبا و ایم و غامورا و پیر و تانز و یک آسمان چنانکه اهل آسمان آواز خروس و
 سگ ایشان بشنیدند آنگاه او را در گردانید و زیر و بر گردانید و آب سیه برد و امطرنا علیها سجادة من سجيل و سنگ
 بارانیدیم ماکه خداوندیم بر اهل آن شهرها سنگها از سنگ و گل یعنی بسختی چون سنگ و بگرانی چون گل و گفته اند من سجيل اس
 من السماء الدنيا یعنی از آسمان دنیا و گیا و گفته اند سجيل از سجيل است و برین تقدیر سجيل نوشته بود یعنی نامهای ایشانرا بدان
 نوشته بود و گفته اند که سجيل از سجيل است و سجيل نوبت بود یعنی نوبت بنام هر یک سنگ فرستادیم منضود بر هم نشاند یعنی پیای
 و پیوسته مسومه عند دبك نشان کرده نزد خدای تو و گفته اند از پس یکدیگر فر کرده و ماهی من الظالمین بعید و نبود
 آن سنگها از آن ستمگاران دور یعنی برایشان فرود آمد و هیچ خطا نکرد و از برای این است که لوطی را از بلندترین جایگاه بیندازند
 موافقت کلام حق را که شهرستانهای لوط را از نزدیک آسمان نگوسار کردند دیگر آنست که حد لوط همان حد زناست و بعضی
 گفته اند لوطی را در پای دیواری بنشانند و دیوار را بر روی افکنند و بعضی گفته اند در گنده ترین موضعی باز دارند تا در آنجا بمیرد و
 قول ابو بکر صدیق رضی الله عنه آنست که لوطی را بکشند بعد از آن بسوزند با تش و بعضی گفته اند تعلق برای امام دار و بعضی
 ازین عقوبتها هر یک که فرماید جایز باشد اما معمول قول اول است که از بلندترین جای می اندازند پس از عقل دور می نماید که بنده نمون
 مرتکب فعلی شود که سبب آن مستحق این همه عقوبت گردد در دنیا و در آخرت بعد از آن در زنج در ماند الهی همه را ازین فعل از سایر

افعال خبیثه در امان دار و از رسوائی دنیا و آخرت نگاهدار

فصل سفتم در بیان ربوا و عیب ربوا خواران

بدانکه ربوا در لغت مرزیده را گویند و در شرع ربوا زیادت بر اصل مال از غیر بیع و کسی از ربوا بر سر نواند کرد که علم بیع و شرا
 بدانند و فتاوی طهیری می آرد که عبدالله مسعود رضی الله عنه گفت هر کس علم بیع و شرا نداند ربوا خواهد خورد و اگر نداند
 در مشکوٰۃ مصابیح می آرد بر وایت عبدالله بن حنظلہ عسبل الملائکه از رسول علیه السلام که فرمود در هر دو بویا کله الرجل
 وهو یعلم انشد من سننه و ثلثین ذنا یعنی یک درم ربوا که بخورد مرد و بداند که ربواست از روی وبال سخت تر باشد
 از سی و شش زنا و بر وایت ابو هریره رضی الله عنه آمده است از رسول علیه السلام که فرمود الربوا سبعون حوبا ایسرها
 کوقع الرجل بامد یعنی در ربوا هفتاد بزه است که کمترین وی همچون زنا کردنت با ما در خود و نیز بر وایت ابو هریره آمده است

از رسول علیہ السلام کہ فرمود در شب معراج قومی را بمن نمودند کہ شکہای ایشان همچون خانہا بود پرماران کہ از بیرون شکہا
ایشان می نمود گفتیم یا جبرئیل این گروه کیانند جبرئیل گفت اینہا خوارند گار بوا اند و در حدیث دیگر می آید بروایت امیر المؤمنین علی
کرم اللہ وجہہ کہ رسول علیہ السلام لعنت کردہ است پنج کس را در ربوا خوانندہ ربوا را و خوارانندہ او را و دو گواہ را و کتاب آن را
و حق تعالی در حق ربوا خوانان فرمود الذین یا کلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخطہ الشیطان من المس
یعنی آن کسانیکہ میخورند ربوا را برنجیزند از گورہای خود روز قیامت مگر همچون کسی کہ بر خیزد کہ دیو او را زودہ باشد و دیوانہ کردہ در نفس سیر
می آرد کہ قتادہ گفت بدرستی کہ خوارندہ ربوا روز قیامت دیوانہ برانگیختہ شود و آن نشانی باشد مرربوا خوانہ را کہ اہل عصات او را
بشناسد ذلک باظہر قالوا انما البیوع مثل الربوا آن عقوبت ایشان را باشد کہ گفتند زیادت بر اس المال بعد از محل دین
ہمچون زیادتی پنج ست در اول بیع و ربوا حلال میداشتند و ایشان مشرکان عرب بودہ اند و ہر کس چنین کند و چنین گوید
حکم عقوبت وی ہمین باشد و احل اللہ البیوع و حرم الربوا و حالانکہ خداوند حلال کردہ است بیع را و حرام کردہ است ربوا را
بحکم این آیت حرام باشد و از خوردن وی ہی است قولہ تعالی ایحق اللہ الربوا و یرج الصدقات کم و کاست گردانند
خداوند ربوا را یا ایہا الذین امنوا لا تاکلون الربوا و عاقبت ربوا نیست شدن مال است و سپردن صدقات را در حدیث
است کہ بیع مال بستانیدن ربوا زیادت نشود و بیع مال بدون صدقہ کم نشود و آن کسان کہ از ربوا ستانند و خوردن توبہ
نکنند نام ایشان محاربان است فان لم تفعلوا فاذا نوا بحرب من اللہ و رسوله وان تلبتم فلکم دوس اموالکم یعنی
اگر توبہ کنید از ستانند ربوا شمارا باشد بر اس المال لا تظلمون ولا تظلمون ظلم مکنید شما بستانیدن ربوا بر اس
المال و شما ظلم کردہ نمی شوید یعنی باز گرفتن اس المال و کم کردن حق شما یعنی آن کسانیکہ قرض بر ایشان دارند امام نجم الدین
عمر نسفی رح در ربوعین سلمانی خود می آرد کہ انواع ربوا بسیار است و حاصل وی بچہل باز میگرد و یکی آنکہ چون کیل بکیل کہ جنس
و بیست فروختہ شود دست بدست و یکی از ان بکیل زیادت بود ربوا بود چون برابر فروختہ شود بکیل و یکی از ایشان نسبیہ بود
ربوا بود چون وزنی بوزنی فروختہ شود و ہر دو یک جنس بود دست بدست و یکی از ان زیادہ بود بوزن ربوا بود و چون ہر دو
برابر فروختہ شود بوزن و یکی از ان نسبیہ بود ربوا بود چون کیل بود ربوا بود و چون وزن بوزن کہ خلاف جنس و بیست فروختہ
شود بنسبیہ ربوا بود ہر چیز کہ بچہل وی فروختہ شود بنسبیہ ہر چند وزن و کیل نیست ربوا بود و کیل بکیل و وزن بوزن فروختن
بکذا ف بی کیل و وزن ربوا بود ہر شی کہ مشترک بود میان چند قسمت کہ ہن بکذا ف بی کیل و وزن ربوا بود و ام و ادن کیل
و وزن بکذا ف بی کیل و وزن ربوا بود و گندم فروختن در خوشہ بگندم جدا کردہ ربوا بود و فروختن گندم در خوشہ بگندم در خوشہ
ربوا بود و فروختن غرما و میوہ بر درخت بجز ما و میوہ جدا کردہ ربوا بود و فروختن خرما بر درخت بجز نامی بر درخت ربوا بود گندم
بریان کردہ با گندم نابریان کردہ ربوا بود گندم بچہتہ بانان بچہتہ ربوا بود و همچنین گندم بنان و آرد بنان فروختن ربوا بود بقول
امام اعظم رح آرد بہ بیست فروختن ہم بقول وی ربوا بود و ام ستانند نان بعد و یا بوزن بقول امام اعظم رح ربوا بود و بقول
ابویوسف بوزن شاید و بعد نشاید و بقول امام محمد رح ہم بوزن شاید و ہم بعد و فروختن کجہ بروغن کجہ اگر روغن بیش
از ان روغن است کہ از کجہ بیرون آید و است روغن بروغن رو و زیادہ بکجا کہ اما اگر برابر ان روغن است یا کمتر از ان

روغن است یا معلوم نیست این ربو بود مغز جوز بروغن جوز بچین زغیر بار و عن بچین انگور با عصیر بچین ربو بود گو سفند
 با پشم فروختن بچین درخت خرما با خرماوزمین با کشت و گندم رسیده با گندم نارسیده بچین کتیک با پیرانی زین بچین
 رگام و اسطام و میان بند و شمشیر و کار و باند های زرین و نقره گین بچین برنج با پوست سیرنج بی پوست فروختن ربو
 بود فروختن چیزی بده دینار و بخزنده سپردن و باز خریدن بنه دینار پیش از قبض بهانزه و علمای مارحمهم الله ربو بود فروختن
 چیزی تا حاله دو ماه باز اتفاق کردند که پیش از حالی بدهد بدانکه چیزی کم کند ربو بود و در تن اتفاق کردند که یک جوال گندم این
 و یک جوال گندم آن آب بخته آرد کنند و آرد قسمت کنند ربو بود اگر گفتند آرد تو و آرد من بیامیزیم و نان پریم و نان قسمت کنیم
 ربو بود مغز جوز با مغز جوز یا کجدا با کجدا آب بختن و روغن قسمت کردن ربو بود ماده کاویت میان دو تن اتفاق کردند که شیر
 وی یک روز این ربو بود و یک روز آن ربو بود و کاویت دوام مبدد کسی را که امروز کار دارد تا یک روز کاویت خویش او را دهد
 تا وی بکار دارد یا خری دهد بر شستن را و یا بار بردن را تا نیز خر خویش را با وی دهد یک روز یا خانه خود با شستن را تا وی نیز
 خانه خویش و یا دهد با شستن را یا زین مبدد هر کاشتن را تا وی نیز زمین خویش و یا دهد هر کاشتن را یا امروز این مرد کار وی
 میکند تا آن مرد نیز یک روز کار وی کند یا زن یک روز دوک میرسد تا آن زن یک روز دوک وی رسید این همه ربو بود
 یا خانه گوگرد ماهی و شرط کرد که در وی نشیند یا زین گوگرد و شرط کرد که در وی تخم بکار دو یا خری گوگرد و شرط کرد که
 بر نشیند و اعیان دیگر هم برین قیاس این همه ربو بود مالی و ام دار و در وی هر مسافت است بدانکه و یا چیزی فروخت اگر آنتر
 یا از آن کس غله گرفت از آن تر یا کدیور را هم یا خروار بار و ام داد و ملک خویش بکدیوری داد بجهت بیشتر یا کدیور و همقان را
 و ام داد و ملک وی بکدیوری گرفت بجهت کمتر این همه ربو بود و ام دار را کار فرمودن رایگان و پذیرفتن هدیه وی و خوردن
 دعوت وی این همه ربو بود چه کسی را بی بصارت یعنی بنادانی چیزی فروختن گران تر و از وی چیزی خریدن ارزان تر ربو
 بود و عیب پوشیده داشتن در آنچه فروشی و پنهان کردن در آنچه خری ربو بود حکایت نقل است که مرده نزد امام
 عظم رح آمد و گفت سچو اتم بعبادت و طاعت مشغول شوم از برای من رساله بنویس امام از برای وی رساله در بیع و شرا
 نوشت آن مرد گفت اینکه بشتی کسی را در کار است که در بازار بیع و شرا مشغول باشد کسی که در خلوت بطاعت و عبادت
 و ذکر مشغول و بر این چه حاجت است امام فرمود سچکیس را از لقمه و کهنه چاره نیست و تا طریق ویراندند خطر دارد که از نا وجه
 باشد و در طاعت نقصان و شبهت واقع شود و از وی مقبول نباشد و رنج وی ضایع شود و از مقصود محروم شود

فصل سیم در علوم که فرض کفایت تحصیل آن

و کتب اصحاب مارحمهم الله آمده است که دانستن علوم شریعت و قرآن از اید بران فرض عین است فرض کفایت است
 و ضرورت آنچه از مقدمات آن باشد از علوم عربیت نیز فرض کفایت باشد و استاد این فقیر از استاد جامع لفظون و علوم
 مولانا عطاء الله حیونی علیه الرحمه چنین نقل کردند که آن بزرگ دین فرمود که علوم که تعلیم و تعلم آن میکنند سه قسم است علوم شرعی
 و علوم ادبی و علوم حکمی اما علوم شرعی هفت است علم تفسیر و علم قرأت و علم تجوید و علم اصول فقه و علم فروع فقه و علم کلام و علم

مکارم شریعت یعنی اخلاق که آنرا علم نضوف نیز میگویند مثلاً چون علم اخلاص و علم توکل و علم رضا و علم تسلیم و علم خوف و علم رجا و باقی اخلاق که آنرا منجیات میگویند و اضداد آنکه آنرا مہلکات میگویند چون ریا و کبر و محب و غلب و حسد و حقد و غیر اینها ازین علوم مذکورہ بعضی فرض عین است چنانکہ ذکر آن رفت و آن علومیست کہ دایم بدان حاجت است یا کثیر الوقوع است آنچه ازین جملہ باقی ماند فرض کفایت است جمیع آنکہ احیاً نامردم را بآن حاجت می افتد مگر آنکہ محض اصطلاحات ہر قومی است کہ معرفت اصطلاح مردم از فرضیت بیرونست اما علم ادبی کہ دو از وہ علم است آنچه از ان از مقدمات علوم شرعی است فرض کفایت است چنانکہ در احیاء العلوم گفته است و آن پنج علم است علم تن لغت و علم ابنیہ و علم اعراب و علم معانی و علم بیان ازین پنج علم آنچه از مقدمات علوم شرعی است کہ معرفت چیزی از علوم شرعی بر معرفت آن موقوف است آن فرض کفایت است اما قسم سیم کہ حکیات است از ان علم طب و علم حساب فرض کفایت است چنانکہ علم آہنگری و درودگری و رازکے و جلاہگی و پیشہاے کہ از ہمت آدمیان است آن ہمہ فرض کفایت است چنانکہ روایت آن پیشتر ازین اگر کتب شافعیہ یاد کردہ شد و حجۃ الاسلام نیز در احیاء چنین ذکر کردہ است و اللہ اعلم و اما درین کتاب از اقسام ثلاثہ علوم و انواع وی آنچه ہمہ بود ذکر کردیم و ہر یک بجایگاہ و سہ بیارویم و بقدر وسع شرح بیان کردیم و آنچه از ہمت دین نبود چون علم نحو و علم ادوار و عروض شعر و مراسلات و مکاتبات و علم کہانت و انواع علم فلسفہ و غیر آن از باقی علوم انہا بیارویم زیرا کہ عرض ازین کتاب بیان فرایض و واجبات و مہمات مسلمانان است و دین و انہا ازین قصد بیرون بود پس بنا برین معنی انہا را بیرون گذاشتیم و درین صفحات نگاشتیم الا اندکے از نجوم از برای دانستن اوقات نماز و شناختن قبلہ در قسم اعمال بیارویم اما از علوم سببہ شرعی کہ آن ہفت است از علم کلام آنچه ہمہ بود در قسم اول کتاب کہ قسم اعتقادات است یاد کردیم و از علم تفسیر نیز چیزی در کل اقسام این کتاب مندرج است و از علم مکارم شریعت و قسم اخلاق بعضی آوردہ شد و در او اخرا اعتقادات ایما کردہ شد و اضداد آن در قسم ترک نیز داخل است و فروع فقہ و قسم اعمال باختلاف مذاہب در ان واضح است اما سہ ذکر از علوم شرعی کہ علم قرانت است از اصول و فروع آن و علم تجوید و علم اصول فقہ و بعضی از فروع آن و اصول و فروع فرایض و تزوکات کہ آن نیز از قبیل فقہ است با اصول حدیث و اصول فقہ

طب و علم حساب و درین قسم در ابواب دیگر بیاید انشاء اللہ تعالیٰ

فصل چہارم در فضیلت علم و اہل علم

در مرصاد العبادی آورد کہ علم شریف نزوسبیلی است قرب حق را و صفت حق است و بسببیت علم بدرجات عالی توان رسید قولہ تعالیٰ والذین اوتوا العلم درجات و لیکن بدان شرط کہ با علما خوف و خشیت قرین باشد زیرا کہ سر ہمہ علمہا خدا ترسی است قولہ تعالیٰ انما یخشی اللہ من عباده العلماء و ہر چند علم می افزاید و نشان خشیت است کہ بدان علم کار کند و از او سببیت و درجات آخرت سازد کہ رسول علیہ السلام فرمود علیکم بالعلم النافع قبل وما العلم النافع یا رسول اللہ قال ومن غلب علمہ ہواہ فذالك العلم النافع یعنی بر شما باد بعلم نافع یا ان گفتند کہ ام است علم نافع یا رسول اللہ فرمود ہر کرا غلبہ کند علم وی بر ہوای وی آن علم نافع باشد و بحقیقت بدانکہ از عرش تا اثری پنج چیز از علم شریف تر نیست بدلیل آنکہ

صد و پست اند نیز از نطق نبوت را که حق تعالی بجلایق فرستاد ایشان را علم کرامت کرد پس معلوم شد که اگر از علم شریف تر و عزیز تر چیزی بودی یا نیا را آن کرامت کردی حکایت یکی از بزرگان دین را سوال کردند که اگر تراندگی از عمر باقی مانده باشد در چه چیز صرف کنی که نیکوتر باشد گفت در علم از برای آنکه بهترین موجودات با همه فضایل و انعام و عرفان که حق تعالی بادی کرده بود از حق تعالی درخواست که رب زدنی علما در صحیحین می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود من یرد الله به خیر ایفقهه فی الدین یعنی هر کس که حق تعالی با و خیر و نیکی خواسته باشد و انا گرداندا و اور دین در کتاب معرفت علوم حدیث حاکم ابو عبد الله نیشاپوری می آرد که فقہ در دین کیاست طبع است در علوم دینی از معانی قرآن و احادیث و تصرف در وجوه تا ویلا بالموافق الاصول و العلم باحکام الشریعة و از برای این است که حق تعالی رافقیه نتوان گفت ابن عباس رضی الله عنهما میگوید علی را بر مومنان فضیلت است بهفت صد درجه تا درجه پانصد ساله راه هر نصیحت چنین که عالم گوید او را قریبی و در حقیقت بود در کتاب حدیث می آرد که رسول علیه السلام فرمود که هیچ شهری یاد ہی نباشد که در آید در روی عالمی یا مستعلی که از اطعام ایشان نخورد و از ایشان نیاشاند بلکه از یک جانب در آید و بجانب دیگر بیرون شود الا آنکه بردار و خداوند تعالی عذاب را از اهل گورستانهای ایشان چهل روز و اگر اگرامی دارند و هماننداری کنند عذاب از ایشان بردار تا چهل سال اگر چه در بعضی از تفاسیر چون تفسیر معالم التنزیل و غیر آن از تفاسیر گفته است که درین حدیث رفع عذاب از مومن و کافر مراد است اما صحیح آنست که رفع عذاب از مومنان عاصی مراد است دلیل بر آنکه حق تعالی در کلام مجید خود در حق کفار فرمود قوله تعالی ان الذین کفروا و ماتوا وهم کفار

اولئك عليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون یا خود کافر نعمت مراد باشد حکایت ابن سیرین گفت مسجد بصره در آمدم دو حلقه مردم دیدم یکی حلقه عظامه تذکیر بود و یکی حلقه مطارحه مسایل فقهی بادل خود گفتم اگر در حلقه و عظامه تذکیر نشینم باشد که دعا میگویند و من در اینجا شریک شوم و اگر در حلقه فقه نشینم باشد که مسئله شوم که نشنیده باشم درین تردد بودم و از هر دو حلقه برگزیدم و جای دیگر نشستم و در خواب شدم دیدم که آینده مرا میگوید که چرا در حلقه مطارحه فقه نشستی که جبرئیل علیه السلام با هفتاد هزار ملک مقرب آمده بود در آن حلقه نشسته هر کس با ایشان در آن مجلس منبستی نیکبخت شدی که هرگز بدبختی را بوی کار نبودی در مشکوٰۃ مصابیح می آید بروایت ابن عباس رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود که یک ساعت از شب که مرد بمطالعه علم مشغول باشد بهتر از آن بود که تمام شب زنده و ارد یعنی بهتر از قیام تمام شب در رعبین فضل علم و علمای آرد که رسول علیه السلام فرمود هر کس دست مبدار و که نظر کند بسوی آنرا و در گذارانش دوزخ پس نظر کند بسوی طلبه علم و حدیث دیگری آید که ابو امامه الباهلی رضی الله عنه از رسول علیه السلام روایت کرد که فرمود که بدستیکه لقمان پسر خود را گفت که ای پسر بر تو باد بحالست علما و استماع کلام حکما بدستیکه زنده میگرداند خداوند تعالی دل مرده را بوز حکمت همچنانکه زنده میگرداند زمین مرده را با باران بزرگ قطره در بهار و در حدیث دیگری آید که مثل علما در زمین همچون مثل ستارگان است در آسمان که راه یا بند بان در تاریکیهای برو بحر چون ستاره پوشیده شود زود باشد که راه کم شود و نیز بروایت ابو امامه می آید از رسول علیه السلام که فرمود فضل عالم بر عابد همچو فضل من است بر فرزند من شاد بروایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است از رسول علیه السلام که فضل عالم بر عابد هفتاد درجه است تا درجه هفتاد

سال راه بیائی اسپ جواد و بروایت انس بن مالک رضی اللہ عنہ آمده است که یک عالم سحت ترست بر شیطان و لشکرهای وی از هزار عابد یعنی از راه بردن هزار عابد بے علم آسان ترست بر شیطان و لشکرهای وی که از راه بردن یک عالم و معنی همین حدیث است که در تعلیم المتعلم می آرد از نظم امام محمد حسن شبیبانی رحمه اللہ شعرفان فقیهها واحد امت و عابد اشد علی الشیطان من الف عابد و از برای این است که سلف رضی اللہ عنہم نمیشنند که من تزهده بغیر علم جن فی اخر عمره اومات کافرا یعنی هر کس زهد و زور بدون علم دیوانه نشود در آخر عمر خود یا کافر میرود و بخود باللہ انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت میکند از رسول علیہ السلام که فرمود یک بار نظر کردن در روی عالمی دوست ترست نزد یک خداوند تعالی از شصت سال عبادت با صیام روز و قیام شب حکایت در ریاض الصالحین می آرد که رسول علیہ السلام فرمود که مردی عالمی را در قریه بدوستی گرفته بود و هر یک چندی زیارت وی رفتی روزی آن مرد زیارت آن عالم میرفت حق تعالی فرشته را بصورت آدمی بر سر راه وی فرستاد تا سوال کرد از وی که کجا میروی گفت زیارت فلان عالم گفت با وی بیخ خویشی داری گفت نی گفت بیخ کار دنیائی داری با وی گفت نی گفت بچه کار میروی گفت من او را دوست میدارم و از برای خدا زیارت وی میروم آن فرشته گفت بدانکه من فرشته ام بشارت مرگ ترا باد بدوستی خداوند تعالی بواسطه دوستی آن عالم ترا بیا مرزید الهی دلها می مالاجبت علم و علما آراسته اند

فصل پنجم در بیان علم لایبفیع و عیب تحقیر علم و اهل علم

در مرصاد العباد می آرد که در خبرست که رسول علیہ السلام فرمود من طلب العلم لیبیاهی به العباء و یمادی به السفهنا و یصرف به وجوه الناس لمدیرح دایمجة الجنة یعنی هر کس طلب علم از برای آن کند که مباحثات کند بآن بر علم او جدال کند با سفهنا و روی عامه بطرف خود گرداند بوی بهشت نیابد پس هر عالم که علم را وسیلت جمع مال و کتاب جاه و نبوی و تمتعات بهی سازد و بعلم عمل نکند او جاہل بود و بحقیقت نه عالم و در حدیث دیگر فرمود هر عالم که از علم عرض وی دنیا باشد او را از ثواب نصیب پیش از آن نبود که در دنیا از علم جاه و مال یابد و در آخرت اول آتش افروز و دوزخ وی بود که نخستین علم نافع نباشد استناذت از آن واجب است چنانکه حواجه علیہ السلام فرمود اعوذ بک من علم لایبفیع و علم لایبفیع بر دو نوع می باشد یکی علم شریعت چون بآن کار نکند اگر چه آن فی نفس الامر نافع باشد و دوم علم کیهانت و نجوم و انواع علم فلسفه که آنرا حکمت میخوانند و بعضی با کلام آیمخته اند و آن را اصول نام کرده اند تا بنام نیک کفر و ضلالت در کردن خلق عاجز کنند و این نوع علم غیر نافع است فی ذاته و اگر بدان عمل کنند مغوی و مضل باشند و چون علم عالم متالیج هو اگر دود او کار بهو کند و بعلم عمل نکند و در آن مقام بجدل بیرون آید و ایند کند حق تعالی مثل چنین عالم بدر از گوش زده است قوله تعالی امثل الذین سملوا التورایة ثم لم یجدوا لها کمثلا الحمار میحمل اسفادا و آن چنان عالم از حق و رضای حق دور بود و حق تعالی را در خذلان بندگان سرسبیت که آن لله تعالی سراقی العباد بعض العباد و من یضلل الله فما له من هاد قطعہ بار درخت علم ندانم بجز عمل به با علم اگر عمل نکنی شاخ بی برمی به مر علم را که کار نبندی چه فائز به چشم از برای آن بود آخر که نگری به در مشکوٰۃ می آرد این حدیث را قال النبی علیہ السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و واضح العلم عند غیر اهله کمقلد الخنازیر الذی یذهب و الدرد و الجواهر یعنی

طلب کردن علم توحید و خدا پرستی فریضه است بر ہمہ مردان و عورتان ایمان دار و واضح بیان کنندہ علم نزد کسانی کہ اہل آن باشند
 یا چون کسی است کہ قلبیہ ہا سازد از سرخ و در و جو اہر و در گردن خوگان بند و مفرآل رسول امیر حسینی گوید قطع

حرف معنی گرا نبھا گہراست | چون بنادان رسی گوی و خوش | قیمت لعل گوہری داند | نبری بردگان بہرہ فروش

رسول علیہ السلام فرمود کہ روزگاری بیاید کہ عالم در میان مردمان همچون حیفہ احمار بود یعنی همچنانکہ خر مرده در نظر ایشان خوار
 باشد علما در نظر آن قوم همچنان باشد و این از حیث است باطن آن کوردانست و لا علم و علما غریب کہ وہ خداوند و لیکن احمقان دنیا
 پرست کہ در خوردی بگنبت نرسیدہ اند و در بزرگی صحبت بزرگان ندیدہ اند و از خطر و نقصان دین نمی ترسند و از علمای دین پرو
 نمی پرسند و بگی ہمت ایشان جمع مال دنیا است حلال از حرام نشناختہ اند و حق از باطل جدا نکرده اند و علم و علما را نزد ایشان قدر
 و قیمت نیست بیان کردن علم نزد ایشان بحقیقت عطاری بود و در بازار استوران و آئینہ دارے در محلہ کوران شعہ

بولہب را محرم طہ کہ کرد | لولو اندر کیسہ لالا کہ کرد | حیفہ باشد این سخن در گوش عام | تو تیا در چشم نابینا کہ کرد

دانتے کہ حق تعالی چه فرمودہ حق این مشت و عل اولئك كالا لانعام بل هم اضل انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت
 میکند از رسول علیہ السلام کہ فرمود ہر کس خوار داشت عالمی را بغیر حق خوار گرداند خدای تعالی او را بر سر خلق اولین و آخرین
 و ہر کس گرامی دارد عالمی را کم گرداند او را حق تعالی بگراست انبیاء علیہم السلام و در حدیث دیگر می آید نیز روایت انس بن مالک از
 سید مالک علیہ السلام کہ فرمود ہر کس آواز خود بردارد بالای آواز عالمی عقوبت کند حق تعالی او را در دنیا و آخرت مگر آنکہ توبہ کند
 و بخدا بازگردد پس علما را عزیز باید داشت رباعی ای کردہ وجود تو ز یک قطرہ منی نہان تا کنی با علما کہ بر منی پشندو کہ چه گفت
 مصطفی مدنی پشندو کہ عالمی اکر منی پشندو بحقیقت بدانکہ از تاریکی صلاکت بروشنائی ہدایت ہوا سطرہ علم و علما
 توان رسید و راہ دین را بی راہ بر نتوان رفت پس صحبت با علما باید داشت تا از فوائد علم ایشان بہرہ ور گردی نہ بینی کہ موسی
 علیہ السلام با کمال علم و نبوت بانکہ تشریف و کلمہ اللہ موسی تکلیما پر شدہ و جام محبت حق نوشیدہ لطلب علم نزدیک

خضر علیہ السلام آمد با شاگرد خود یوشع ابن نون قولہ تعالی فوجدنا عبدا من عبادنا اتیناہ رحمة من عندنا و علمناہ

من بلدنا علما در تفسیر بخاری میگوید موسی را علیہ السلام علم مطلق بود و خضر را علم مقید الحق خوش میگوید پس ای برادر عمر

عزیز را در چه چیز صرف کنی کہ بہتر از صحبت عسلم و علما باشد و حالانکہ تعظیم علم و حرمت داشت علما و توقیر و ستان حق از فرایض

و واجبات شریعت است پس اوقات را بہیودہ ضایع و مہمل بگذار کہ رسول علیہ السلام فرمود چون عالم حقانی بود و علم عمل

کند میان وی و میان انبیاء علیہم السلام فرق نباشد الا ایک درجہ و آن درجہ نبوت است پس تحصیل علم مشغول باید بود تا با

این سعادت برسی رباعی ای طالب علم ترک تحصیل مکن پیک روز عمر خویش تعطیل مکن پیک نکتہ اگر عالمی بفروشند

آن نکتہ بخر عالم و قیل مکن حکایت نقل است کہ امام ابو یوسف القاضی رحمہ اللہ را پیری پانزودہ سالہ یا شانزودہ سالہ بود

و ہر لولوان سپرد ببتگی بسیار بود و بغایت اورا دوست داشتی ناگاہ آن سپرد وفات یافت مرخصم خود را گفت من کار و دهن اورا

بتما باز گذاشتم و من ببتگی استاد خود میروم کہ مہادامروز در مجلس استاد من علمی رود کہ من آزا نشنودہ باشم و از من فوت

شود و من از ان محروم بانم لاجرم بعد از وفات وی بزرگی اورا بخواب دید در بہشت بر در گوشکی استادہ بود کہ سر آن گوشک

بازیر عرش رسیده بود پرسید که این کوشک از ان کیست گفت از ان من است گفت بچه یافتی این کوشک را گفت بگریص بود
بر علم و تعلیم و تعلم آن علم آموز تا غریز و جهان گردی رباعی خواهی که همیشه شاد و خرم باشی چه هر جا که روی ظریف عالم باشی
تکرار کن و چه کن و علم آموز تا تاج سر بنین آدم باشی حکایت استاد این ضعیف را سلمه الله فرزند می بود که اکبر اولاد ایشان
بود موصوف بکمال تقوی و معروف بجمال فتوی و فات یافت آن بزرگ دین بر سر بالین وی بود چون روح از بدن وی مفارقت
نمود جاسه در روی وی کشید و بدرسه آمد و یک جزو از حدیث درس گفت هنوز فکر دهن وی ناکرده آنگاه از مدرسه بیرون آمد
و بکار دهن وی مشغول گشت و در اثنای آن شنودم که فرمود که از مشرق تا مغرب مرا فرزند بود و همه را بیک بار اجل فرارسد
چون رضای حق در انست من نیز بان راضی باشم و چاره دیگر ندانم جز رضا و تسلیم در مقابل قضا و حکم خداوند حکیم علیم حسان
بن عطیه رضی الله عنه روایت میکنند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود من لم یحزن بموت عالم فهو منافق فانه لامصیبه

اعظم من موت العالم و اذ مات العالم بکت السموات و سکا لها سبعین یوما فارسی حدیث حسان بن عطیه
رضی الله عنه روایت میکنند از رسول علیه السلام که فرمود هر کس اندوگین نشود بموت عالمی وی منافق باشد بدستیکه بیج مصیبت
از موت عالم بزرگتر نیست و چون عالمی بمیرد آسمانها و ساکنان آسمانها تا بقدر زیموت آن عالم بگریزند و چون عالم حقانی بمیرد
رخنه در دین شود که تا قیامت بسته نشود و در حدیث دیگری آید که آدمی بحقیقت عالم است یا مستعلم یا دوستدار ایشان سایر آدمیان
بچون بیج اندر اسامی فی الاسلامی میگوید بیج آن مگسان خوردانند که بر روی گو سفندی نشینند چه کن تا در چه چهارم باری نباشی ربی

کاری که زد و نخب بر هاند علم است | امالی که ز تو کس نشاند علم است | جز علم طلب کن که در دینی دین | راهی که بمقصود رساند علم است
در فتاوی بلبجی می آرد که امام صدر الشهدی رح میگوید هر کس استحقاق کند عالمی رازن از وی طلاق شود و اگر مردی مر عالمی
را گوید ای ابله ای نادان ای خوک ای خر لغز ز کنند و پراوین وقتی بود که بر سبیل مزاح گوید و اگر ناکس گوید همین حکم دارد آما این
سخنان اگر بوجه حقارت گوید کافر گردد و چون کافر شود هر آینه زن بروی حرام شود و بقول امام محمد چون کفر گوید زن از وی
طلاق شود از برای آنکه این امانت بود و امانت علم و علم کفر است و هو المختار و به اخذ الفقیه ابو اللیث رحمہ الله الہی ما ہمد را

علم نافع کرامت فرمائے و از علم لایفیع زگا ہدار

باب پنجم در اصول فقہ و درین باب سے فصل ست

فصل اول در اقسام اصول شرع و احکام وی

در اصول امام شمس الدین الایبہ سرخسی و در اصول یزدوی و اصول حسامی و تحقیق حسامی و عامہ کتب اصول میگوید کہ
اصول شرع سے است کتاب و سنت و اجماع است و اصل چهارم قیاس مستنبط ازین اصول تلاتہ آما کتاب قرآن

منزل است بر رسول علیه السلام و مکتوب است در مصاحف منقول از وی نقل متواتر بی شبه چنانکه در اصول قرات ذکر آن رفت در اصول حسامی میگوید بلا شبه ذکر کرد اختر از قرآنی که ثابت شده است بطریق شبهت همچون قرات ابن مسعود چنانکه در اصول قرات ذکر آن ثابت شد و بدانکه کتاب خداوند منقسم می شود بهشت قسم خاص و عام و مشترک و ماقول و ظاهر و نص و مفسر و محکم اما سنت طریقه مسلو که را گویند در دین که والسنة الطریقه المسلو که ترفی الدین و سنت طریق رسول است صلی الله علیه و سلم و حکم سنت آنست که طلب اقامت وی کنند از مرد از غیر اقراض و وجوب از برای آنکه سنت طریقه است که فرموده شدیم با حیا ی آن و مستحی ملامت شود تارک وی اما اجماع و در آن اختلاف کرده اند بعضی گفته اند لا اجماع الا للصحابة و قال بعضهم لا اجماع الا لعامة الرسول اما صحیح نزد علمای ما رحمهم الله آنست که اجماع علمای هر عصری از اهل عدالت و اجتهاد حجت است و در باب اجماع کثرت و قلت علمای را اعتبار نیست و نبات را نیز بران اجماع تا وقت موت و مخالفت اهل هو را در آنچه نسبت کرده شود بوی هو او مخالفت کسانی که رای نباشند مرایشان را در احکام شرع مگر در آنچه مستغنی باشند از رای در آن همچون نقل قرآن و علمای ما رحمهم الله هیچ یک را ازینها که یاد کرده معتبر نمیدارند اما اجماع بر مراتب است قوی ترین اجماع صحابه است از برای آنکه خلاف نیست در آن و عترت رسول و اهل مدینه داخل اند در صحابه رضوان الله علیهم جمعین اما قیاس در لغت بمعنی تقدیر است يقال قس المنعل بالمنعل اے قدره به و در اصطلاح فقها چون بگیرند حکم فرع را از اصل آنرا قیاس نام نهند لتقدیر هم الفرع بالاصل فی المحکم و العلة در اصول حسامی میگوید در فصل عزیمت و رخصت که عزیمت در احکام شرع اسم است مر آن چیز را که او اصل است مر احکام شرع را غیر متعلق بعوارض اما رخصت اسم است مر آنرا که بنا کرده شد بر اعدا عبادا اما عزیمت چهار قسم است فرض و وجوب و سنت و نقل اما فرض آنست که ثابت شده باشد وجوب وی بدلیل قطعی یعنی دلیلی که در وی شبهه نباشد و حکم او لزوم علم و تصدیق است بدل و عمل کردن بدن تا منکروی کافر شود و تارک وی فاسق گردد یعنی چون بی عذر ترک آن کند اما واجب آنست که ثابت شده باشد وجوب وی بدلیلی که در وی شبهه نباشد و حکم وی لزوم عمل است بدن لا علیا علی البیتین تا جاحد وی کافر نشود و لیکن تارک وی فاسق گردد و قنیک استخفاف کند باخبار آحاد اگر تاویل کند آنرا فاسق نگردد و شرایط قبول آحاد چهار است اول آنکه راوی ثقة بود و دوم آنکه موافق کتاب خداوند و اخبار رسول علیه السلام و اجماع امت و حجت عقل بود سیم آنکه مناقض آن خبر دیگر نباشد چهارم آنکه در چیزی باشد که عنایت خلق در آن خاص بوده عام هر گاه که این شرایط بجای آمد آنرا قبول باید کرد و اما سنت رسول علیه السلام طریقه مسلو که را گویند در دین که عامل بوی مستحی که است گرد و تارک وی مستوجب ملامت گردد و سنن بر دو نوع می باشد سنت هدی و تارک وی مستوجب اسات و کراهیت میگرد و سنت زوائد و تارک وی مستوجب اسات نمیگردد چون سیر رسول علیه السلام از شبستز و خاستن و پوشیدن و مانند آن اما نفل اسم است مر زیادت را پس نوافل عبادت و زواید مشروع باشد که ما را باشد نه بر ما باشد و حکم وی آنست که ثواب یابد مرد با و درون وی و عقوبت نکند تارک وی و لازم شود بشرع نزد علمای ما اگر نیت کرد و مشروع نکرد لازم نمی شود و این اندک اشارت نیست که کرده شد الهی همه را توفیق نگاهداشتن حدود شرع ارزانی دارد.

فصل دوم در بیان خصت و انواع وی

بدانکه خصت چهار نوع است دو نوع از حقیقت یکے احتی از دیگری و دو از مجازی که اتم از دیگری اما نوع احتی از دو نوع حقیقت آنست که مباح باشد باقیام محرم و قیام حکم وی مثل اجرای کلمه شرک بر زبان مکره و افطار مکره در رمضان و اتلاف مال غیر و جنایت وی بر احرام و تناول مضطر مال غیر و ترک امر معروف و نهی خائف را بر نفس خود و حکم وی آنست که اخذ عیزیت اولی است اما نوع دوم از حقیقت آنست که مباح می شود باقیام سبب و تراخی حکم وی همچون فطر مریض و مسافر و از برای این است که صحیح است ادای هر دو و اگر بمیزند قبل از ادراک عدت ایام آخر لازم نیاید بر ایشان امر بقدره و حکم وی آنست که صوم افضل است نزد علمای ما از برای کمال سبب وی و از برای نزد که در خصت سست پس عزیمت سودی معنی رخصت می شود از جهت تضمین آن سیر موافقت مسلمانان را مگر آنکه تبر سدر بهلاک خود یا ضعیف گرداند او را روزه داشتن این زمان بر وی نباشد که بذل نفس خود کند از برای اقامت صوم زیرا که واجب از وی ساقط است بخلاف نوع اول اما آنکه اتم است از یکی از دو نوع مجاز و آن آنست که برگرفته شد از ما از اصر و اطلاق از برای آنکه آنرا رخصت نام می نهند بر سبیل مجاز از جهت آنکه نسخ است از برای محض تخفیف اما نوع چهارم و آن آنست که ساقط می شود از عبادت مع گونه مشر و عافی الجملة همچون عینیة مشروطه در بیع که ساقط است اشراط آن در نوعی از وی اصلا و آن سلم تا باشد عینیة در مسلمانیه بناه کننده مرقد را و اینجا سخن بسیارست فقس علی هذا الہی ما را در دین فقیہ گردان بفضلک و کریمک

بدانکه علم فرا بیض علم شریف و بزرگ است و رسول علیہ السلام او را نصف العلم فرموده است کہ تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها نصف العلم شعر فرائض تمیز از علم دین است: حدیث مصطفیٰ ابرہان این است: در شرح بہشتی و سایر شروح فرائض میگویند معنی حدیث آنست و الله اعلم کہ آدمی را دو حال است یکی حال حیات و یکے حال ممات و سایر علوم مردم در حال حیات باو محتاج اند و علم فرائض متعلق و مخصوص بحال ممات است پس با این اعتبار وی یک نیمہ علم باشد یا خود اگر مسائل فرائض را بنسبت هر فرد از افراد مردمان تقدیر کنند برابر آید با کل علوم پس یک نیمہ علم وی باشد یا خود ثواب دانستن این علم برابر آید یا ثواب دانستن باقی علوم یکے از فضلا ہشت قول در معنی این حدیث در یک بیت جمع کرده است در ہشت حرف شعر قول رسول الباری المصود: علم الفروض نصف العلم فاصبر: ما اول تاویلہ تامل: فی حسعش و نخوت ففکر: بح باعتبار الحال تس باعتبار السبب: باعتبار العلم: باعتبار المشقة: باعتبار التقدير: باعتبار الرغبة: و باعتبار توسع الكلام: باعتبار الثواب: در کتاب دستور الفرائض می آرد قال النبی علیہ السلام من تعلم مسئلة واحدة من الفرائض فله عشر امثالها من الاجر یعنی ہر کس یک مسئلہ از فقہ یا مورد حق تعالی در روز قیامت بفرماید تا ہزار قلاوہ از نور در گردن وی کنند و ہر کہ یک مسئلہ از فرائض یا مورد مرور بدہ امثال آن مزد و ثواب بود و در حدیث دیگر فرمود تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها اول علم یعنی و بیروی اول علم یعنی عن امق یعنی یا موزی علم

وایم

فرائض را و بگردان یا موزانید بدستیکه آن اول علمی است که فراموش کرده شود و بروایت دیگر آنست که آن اول علمی است که از امت من کشیده و از میان ایشان برداشته شود چون چنین است پس واجب بود بر مسلمانان آموختن این علم و دیگر آنرا تعلیم کردن تا ثواب موعود برسد و از فضیلت و شرف این علم است که رسول علیه السلام فرمود ان الله تعالی لم یجعل قسمت الموارث الی ملک مقرب ولا الی نبی مرسل ولی قسمتة بنفسه فوق سبکة ارفعة یعنی بدستیکه قسمت موارث را هیچ ملک مقرب و هیچ پیغمبر مرسل بازنگذاشت بلکه قسمت موارث را بر ذات خود گرفت خاصه و سلف رحیم الله نبشته اند العالم الذی لیس عنده علم الفرائض کالجسد الذی لا داس له یعنی عالمی که او را علم فرائض نبود همچون تن است که او را سر نه و پس از طلبه چنان نبرد که در تحصیل این علم کوشند که این فن جلیل است حق تعالی توفیق رفیق گردان

فصل دوم در حقوقی که تعلق میگیرد بآنکه میت

و بیان آنکه در میراث دادن ابتدا بکدام وارث باید کرد و ذکر آنکه مانع از ارث چند چیز است در فرائض سراجی و دستور الفرائض غیر آن از کتب فرائض میگوید چهار حق تبرکه میت تعلق میگیرد بقول علمای ما رحمهم الله اول ابتدا بتکفین و تجهیز وی کنند از غیر تبرک و تقطیر دویم قضای دیون وی کنند از جمیع آنچه باقی ماند از مال وی سیم تنفیذ وصایای وی کنند از ثلث مابقی بعد الدین و الکفن چهارم قسمت ترکه وی کنند میان ورثه وی از آنچه باقی ماند بکتاب و سنت و اجماع است پس ابتدا باصحاب فرائض کنند و اصحاب فرائض آنها اند که ایشان را سهام مقدرست در کتاب خداوند تعالی بعد از ان بعضیات نسبی پس بعضیات سببی یعنی مولای عتاقه پس بعضیه مولای عتاقه پس رد کنند بذوی الفروض نسبی بقدر حقوق ایشان و اگر از اصحاب فرائض و عصبات کسی نباشد بذوی الارحام باید داد و اگر ذوی الارحام نباشد بمولای الموات و اگر نباشد بمقرله بالنسب علی الغیر محشیه که ثابت نشود نسب وی باقرار او از ان غیر ما بشرط آنکه مقربا قرار خود میدرد و رجوع نکرده باشد و اگر او نباشد بموصی که جمیع مال باید داد یعنی کسی که میت وصیت کرده باشد که بعد از وفات وی جمیع مال ویرا بدو دهند و اگر موصی له نیز نباشد آن هنگام ترکه میت را در میت المال باید نهاد اما مانع از ارث چهار چیز است اول رقی چه واقف بود آن رقی و چه ناقص دویم قتل که تعلق گیرد باو و جوب قصاص یا کفارة سیم اختلاف و نین یعنی مومن از کافر و کافر از مومن میراث بگیرد چهارم اختلاف داین حقیقه او حکم چون جزئی و ذمی و یا چون متاسن و ذمی یا در جزئی از دو دار مختلف و اختلاف در سبب منعه است یعنی لشکر و باو شاه از برای انقطاع عصمت در میان ایشان و این نزدیک امام عظم است خلاف مرثاضی را رحمه الله محو ترک باهند یا روم باهند یا ترک با روم که ترک میراث نبود از هند اگر بمیراث هندی و سه در هند نزد ابو حنیفه رج و نزد امام شافعی رج میراث گیرد از وی اما اگر هر دو از یک ارباشند یکی از دیگر میراث برد باجماع و الله اعلم

فصل سیم در بیان آنکه میراث از چند گونه رسد

و از میان چند تن اند که ایشان را میراث رسد و از زمان چند تا آنکه میراث که رسد از سه گونه رسد از خویشاوندی از زن

و اگر عصبه نبود بخوابد و مسئله شوهر و دختر چهار یک شوهر و نیمه دختر باقی سہمی عصبه را از ہشت یک است و آنکہ باند با ہشت یک و نیمه باقی این فریضہ از ہشت است مسئلہ زن و پسر ہشت یک زن را و نیمہ دختر او باقی سہم عصبہ را اما آنکہ عول دارد فریضہ از شش است بعول ہفت شود و بہ ہشت شود و بہ شش شود و ازین بیشتر نشود مسئلہ مادر و پسر و دختر و شش یک مادر و باقی پسران با دختر فریضہ از شش است سہمی مادر و چہار سہم پسران و سہمی دختر مسئلہ شوہر و دو خواہر از مادر و پدربیمہ از شوہر و دو سہم یک از خواہران از مادر و پدربیمہ از شش است بعول ہفت شود سہم شوہر را و چہار سہم خواہران را مسئلہ شوہر و دو خواہر از مادر و پدربیمہ شوہر را و دو سہم خواہران را شش یک مادر را فریضہ از شش است بعول ہشت شود سہم شوہر و شش یک مادر و دو سہم خواہران را ہر یک را و دو سہم مسئلہ دو خواہر از مادر و پدربیمہ از مادر و شوہر و مادر دو سہم خواہران از پدربیمہ و مادر دو سہم خواہران از مادر و نیمہ شوہر و شش یک مادر را فریضہ از شش است و بعول دہ شود چہار سہم خواہران از مادر و پدربیمہ از مادر و دو سہم خواہران از مادر و باقی برین قیاس است فریضہ پنجم از دوازده است و بعول سیزدہ شود و پانزدہ شود و ہفدہ شود و ازین بیشتر نشود مسئلہ دو دختر و شوہر و پسر پسر دو سہم دختران را و چہار یک شوہر را و باقی پسر پسران فریضہ از دوازده است ہشت سہم دختران را ہر یکی را چہار سہم سہم شوہر را و سہمی پسر پسران مسئلہ دو دختر و شوہر و مادر دو سہم یک دختران را و چہار یک شوہر را و شش مادر را فریضہ از دوازده است و بعول سیزدہ شود ہشت سہم دختران را و سہم شوہر را و دو سہم مادر را مسئلہ چہار دختر و شوہر و مادر و پدربیمہ دو سہم یک دختران را و چہار یک شوہر را و شش یک پدربیمہ از دوازده است بعول پانزدہ شود ہشت سہم دختران را و سہم شوہر را و دو سہم مادر را و دو سہم پدربیمہ از مادر و خواہر از مادر و زن و مادر دو سہم یک خواہران را از مادر و پدربیمہ از شش یک خواہران را از مادر و چہار یک زن را و شش یک مادر را فریضہ از دوازده است بعول ہفدہ شود ہشت سہم خواہران مادر پدربیمہ از چہار سہم خواہران مادری را و سہم زن را و دو سہم مادر را فریضہ ششم از بست و چہار است بعول بست و ہفت شود و ازین بیشتر نشود مسئلہ دو دختر و مادر و زن دو سہم یک دختران را و شش یک زن را فریضہ از بست و چہار است شائزہ سہم دختران را و چہار سہم مادر را و سہم زن را و عصبہ را مسئلہ دو دختر و مادر و پدربیمہ دو سہم یک دختران را و شش یک مادر را و شش یک پدربیمہ از ہشت یک زن را مسئلہ از بست و چہار است بعول بست و ہفت شود شائزہ سہم دختران را و چہار سہم مادر را و چہار سہم پدربیمہ از سہم زن را و برین قیاس و بدانکہ آن فریضہ کا ز شش است ہشت یک و چہار یک در وی نیست دیگر ہمہ در اینجا است و آن مسئلہ کہ از دوازده است ہشت یک در وی نیست دیگر ہمہ در وی است و آنکہ از بست و چہار سہم رویت اللہ اعلم

فصل ہشتم در دست کردن مسئلہای فی ایض

بنا کہ ہر وقت مسئلہ از فرایض بیفتد در وی سے نظر باید کرد پس جواب باید گفت اول نظر بر ارثان کند کہ چنانکہ در دیگر نظر بسقوط کہ از میراث کہ خواهد افتاد آن کس کہ بیفتد از شمار بگذارد و دیگر نظر بشش فرض کنند تا ہر یکے را از ارثان چند

۹۱۰

خواهد رسید پس فریضه شان درست کند و بدید اگر راست آید ضرب نباید کرد و اگر راست نیاید و سهم بر وارثان منقسم بود و موافقتش نباشد عدد رؤس آنها که برایشان منقسم نیست بگیرد اگر بعضی نراند و بعضی ماده نراند و سهم و پدر و مادر را یک سهم و در اصل فریضه زند و اگر مسئله عول باشد در عولش زند چند آنکه جمع بر وارثان قسمت کند درست آید مسئله سه دختر و مادر و پدر ثلثان دختران و سدس مادر و سدس پدر فریضه از شش است سهمی مادر و سهمی پدر و چهار سهم دختران را و چهار بر سه منقسم نیست و موافقتش نیست عدد رؤس دختران سه است در اصل مسئله زند نراند شود سه سهم مادر و سه سهم پدر و دوازده سهم دختران هر یک را چهار سهم مسئله پنج خواهر از مادر و پدر و شوهر نیمه شوهر را و دو سهم یک خواهران را فریضه از شش است بعول هفت شود سه سهم شوهر را و چهار سهم خواهران را بر پنج منقسم نیست و موافقتش نیست پنج در هفت زویم سی و پنج باشد سه سهم شوهر در پنج ضرب کردیم پانزده شد و چهار خواهران به پنج ضرب کردیم بست شد و هر یک را چهار اما اگر وارثان از دو جنس باشد هر یک را آن سهم که رسد برایشان منقسم نباشد و موافقت نیز نباشد و لیکن عدد سر هر دو طایفه یک اندازه است یک عدد کفایت است که در اصل فریضه زند مسئله سه خواهر از مادر و پدر و سه خواهر از مادر و مادر و دو سهم یک خواهران از مادر و پدر و سهم یک خواهران از مادر و شش یک مادر فریضه از شش است بعول هفت شود چهار سهم خواهران از مادر و پدر بر سه منقسم نیست و موافقت نیست یک سه کفایت است که در عول مسئله ضرب کنیم سه هفت زویم بست و یک باشد دوازده سهم خواهران را از مادر و پدر و شش سهم خواهران را از مادر و سه سهم مادر را اگر وارثان دو جنس باشد و سهمشان برایشان راست نباشد و موافقت نباشد لیکن یک عدد از آن دیگر جزو نباشد چنانکه دوازده و سه از شش و سه از نه و چهار از دوازده مسئله سه دختر و شش جده و برادری از مادر و سه یک دختران را و شش یک جده از باقی برادر را فریضه از شش است چهار سهم دختران بر سه منقسم نیست و موافقت نیست و لیکن عدد دختران جزو نیست از شش که عدد جد است آنکه بزرگ تر است کفایت است شش را و شش ضرب کنیم جمله سی و شش باشد بست و چهار سهم دختران هر یک را هشت و شش سهم جدات هر یکی را سهمی و شش سهم برادر باشد علم

فصل پنجم در موافقت

بماند موافقت از دو گونه است موافقت سهم است با عدد و موافقت عدد است با عدد و تا مادام که موافقت سهم با عدد بتواند گرفت موافقت عدد با عدد نشاید گرفتن و چون موافقت خواهد گرفتن باید که چند آنکه عدد خور در دست از آن عدد بزرگ تر نیکنند پس چند آنکه از آن عدد بزرگ تر نماند چندانکه عدد خور در تر نیکنند همچنین می آنگند تا آنکه هر دو عدد بیک منزل باز آید پس اگر هر دو عدد بیکه باز آید میان شان هیچ موافقت نبود اگر هر یک بده باز آید موافقت باشد میان شان بنصف و اگر هر دو عدد و بنفنا شود موافقت شان باشد بیکه بیکه از عدد باید گرفت و در فریضه زود اگر هر یکی بچهار فاش شود موافقت است چهار یکی چهار یک از عدد باید گرفت و در اصل فریضه زود اگر به پنج فاش شود موافقت شان باشد به پنج یک پنج یک از عدد و باید گرفتن و در اصل فریضه زن مسئله چهار دختر و سه سهم یک دختران و باقی پسر

فرضیه از سه است سهی پسر پسر دو سهم دختران بر چهار منقسم نیست لکن موافقت بیاید چستن دو از چهار شوی دو باند موافقت است نیمه که بدوقتا شود نیمه چهار بگیریم و باصل فرضیه بزیم دو بسه شش باشد چهار سهم دختران دو و پسر مسئله مادر و پنج پسر و پنج دختر شش یک مادر و باقی فرزندان به زوجه ماده فرضیه از شش است سهی مادر پنج سهم باند بر پاتره منقسم نیست لیکن موافقت هست میان پنج و پاتره به پنج یک پنج پاتره بگیرد سه و شش بزنده شده باشد سهی مادر سه پاتره باند سه سهم پسران هر یک را دو سهم و پنج سهم دختران هر یکی را سهی و اگر مسئله چنان باشد که بعضی از اوزان را موافقت باشد با سهام و بعضی را نباشد موافقت ایشان بر باید گرفتن و بعد آن دیگران بزنده چندانکه حمله شود باصل فرضیه بیاید زدن

فصل دهم در مسائل جدا

بدانکه جدا باجماع نیفتد و حکم جدا حکم پدر است در میراث مگر در چهار مسئله که پدر با خواهر و برادر قسمت نکند و جدا قسمت کند چنانکه شوهر باشد و پدر و مادر شوهر نیمه بگیرد و مادر سبک از باقی بگیرد باقی پدر بگیرد و دو سبک و اگر بجای پدر جدا باشد یکی بگیرد و مادر دو سبک باقی بگیرد مسئله زن باشد و مادر و پدر چهار یکی زن بگیرد و مادر سبک باقی بگیرد و باقی دو سبک پدر بگیرد و اگر بجای پدر جدا باشد مادر دو سبک باقی بگیرد و جدا سبک باقی بگیرد هر جا که پدر باشد و مادر پدر مادر پدر با پدر میراث بگیرد همه مال پدر بگیرد و اگر جدا باشد و مادر پدر مادر پدر شش یک بگیرد و باقی جدا بگیرد و جدا با خواهر و برادر دو گونه حکم است یکی آنکه جدا باشد و خواهر و برادر و یکی آنکه جدا باشد و خواهر و برادر و دو سهمی با ایشان چنانکه زن و شوهر آنجا که جدا باشد و خواهر و برادر از دو حال بنگریم آنکه بهتر باشد جدا سهم اگر سبک مال بهتر باشد سبک همه مال بوی دیم و اگر قسمت بهتر بود قسمت دیم و جدا برادر حساب کنیم و آنجا که جدا خواهر و برادر و دو سهمی بود نخست سهم با دو سهم بوی دیم و آنکه باند بنگریم از سه حال آنکه بهتر بود جدا دیم اگر قسمت بهتر بود بوی دیم و اگر سبک باقی بهتر بود سبک باقی بوی دیم و اگر شش یک همه مال بهتر باشد آن بوی دیم مسئله جدا برادر اگر قسمت کنیم از دو سهم سهی جدا باشد و اگر از سبک مالش دیم از سه یکی باشد پس قسمت بهتر باشد فرضیه از دو است سهی جدا و سهی برادر مسئله جدا برادری و خواهری اگر قسمت کنیم دو برادر است و خواهری فرضیه از پنج است دو سهم جدا و دو سهم برادر و یک سهم خواهر و اگر جدا سبک مال دیم از شش دو باشد پس قسمت بهتر بود از پنج دو مسئله جدا برادر و دو خواهر اگر قسمت کنیم جدا از شش دو رسد و اگر سبک دیم از شش دو رسد پس مسئله از شش بدیم دو سهم جدا و دو برادر و دو خواهر مسئله جدا و خواهری و دو برادر اگر قسمت کنیم جدا از هفت سهم دو سهم رسد که چنانست که سه برادر و خواهری و اگر سبک مالش دیم از شش دو باشد پس سبک مال بهتر باشد و فرضیه از سه سهم یکی جدا و دیم دو باند بر پنج منقسم نیست و موافقت نیست پنج باصل مسئله بیاید زدن پنج بسه پاتره باشد از پاتره پنج جدا است که ثلث است ده بماند هشت دو برادر و دو خواهر مسئله شوهر و جدا برادر نیمه شوهر باقی آنکه بهتر است جدا فرضیه از دو باشد سهی شوهر را باشد سهی باند اگر قسمت کنیم نیم سهم جدا باشد و اگر سبک باوی دیم سبک این سهم باقی باشد و نسبتیم که جدا قسمت بهتر است فرضیه از چهار سهمیم دو سهم شوهر و دیم نیمه دو سهم باشد سهی جدا و سهی برادر مسئله زنی و دو برادر و جدا زنی را

چهار یک رسد فریضه از چهار است سهمی زن را سه سهم بماند اگر قسمت کنیم جد را سه رسد و اگر سبک باقی دهیم هم سهمی رسد فریضه و
 از چهار است سهمی زن را و سهمی جد را که سبک باقی است و دو سهم دو برادر را مسئله دو دختر و دو برادر و جد نلثان دختران را فریضه
 از سه باشد دو سهم دختران را سهمی بماند اگر قسمت کنیم جد را ازین سهم باقی دو دانگ بوی رسد و اگر سبک باقی دهیم هم دو دانگ است
 و اگر شش یک مالش دهیم نیم سهم باشد و نسبتیم که شش یک مالش بهتر باشد فریضه از شش نهم دو سبک دختران چهار سهمی
 را دو سهمی بجد دهیم سهمی بماند بر دو برادر منقسم نیست و شش بیاید زن دو از ده باشد هشت سهم دختران و دو سهم جد و دو سهم
 برادران مسئله اگر جد باشد و خواهر از پدر و مادر و برادر و خواهری از پدر هر کجا که جد را قسمت بهتر آید ایشان که از پدر اند
 بقسمت اندر بگیریم تا جد را قسمت بدیم پس اگر چیزی نماند بدیشان دهیم که از مادر و پدر اند مسئله جد و خواهری از مادر و پدر
 خواهری از پدر جد را قسمت بهتر است فریضه از چهار است دو سهم جد را و سهمی خواهر از مادر و پدر و سهمی خواهر از پدر پس آن سهم
 که خواهر پدری دارد خواهر مادر پدری از وی بستاند و گوید من خواهر مادر پدری ام و مرا نیمه همه مال رسد اما ترا در قسمت در آورند
 تا جد را از قسمت چیزی کم رسد اکنون که جد از میان بدر شد آن سهم تو مرا باشد که مر از چهار دو میرسد مسئله ام الفروج دو خواهر
 مادر و پدر و دو خواهر از مادر و شوهر و مادر و سبک خواهران از مادر و نیمه شوهر و شش یک مادر
 فریضه از شش است بعول ده شود چهار سهم خواهران از مادر و دو سهم خواهران از مادر و سه سهم شوهر و سهمی مادر مسئله
 هشت خواهری مادری ز پدری و چهار خواهر مادری و سه زن و دو جد این مسئله از دوازده است بعول هفده شود و اینها هفده زن میراث
 گیرنده اند هر یک را سهمی باشد نلثان که هشت سهم است از آن هشت خواهر و چهار کثلت است چهار خواهر مادری را در یک که سه
 سهم است سه زن را و سدس که دو سهم است دو جد را و الله اعلم آنچه اہم نہات اصول فرایض بود درین فصول جمع کرده شد آنکه برین
 زیاد خواهد بود از کتب فرایض باید جستجو که آنجا روشن است و بین و الله العالی سواد السبیل

فصل یازدهم در مسایل منفرقه از فروع و منرا ایض مشکله

مسئله مردی وفات یافت و چهار زن گذاشت نکاح صحیح کی را میراث و کابین هر دو میرسد و یکی را میراث میرسد
 ولیکن مہرنی رسد و سیم را مہر میرسد و میراث نمی رسد و چهارم رانی مہر میرسد و بی میراث چگونه بود جواب خواجه غلامی دارد
 دو کثیرک خود زنی بغلام خود داد پس غلام را آزاد کرد در غلام دوزن دیگر بخو است یکی ذمیہ و یکی مسلمہ بعد از آن مولایکی از آن
 کثیرک را آزاد کرد بعد از آن آن غلام که آزاد شده بود و شوهر این چهار زن بود بعد از آن سلیمان را ہم میراث میرسد و ہم مرد زن ذمیہ
 را مہر میرسد ولیکن میراث نمی رسد و زن معتقه را میراث رسد و مہرنی وزن بنده رانی میراث رسد و بی کابین که او مملوک است
 مسئله در دستور الفرایض میگوید زنی وفات کرد نیمه مال وی پدر برداشت و نیمه پسر این مسئله چگونه بود جواب گویم مردی
 دختر عم خویش را زنی گیرد و پدر آن مرد که عم زن متوفاست زنده بود نیمه مال پسر عم بردار و که شوهر وی است و نیمه دیگر عم بردار که
 پدر و بیست مسئله قومی میراث قسمت میگردند زنی بیامد و گفت قسمت کنید که من حامله ام اگر پسر زایم با شما میراث گیرد و اگر دختر آم
 میراث بگیرد چگونه بود جواب مردی از دنیا رفته باشد و دختر گذاشته و یک عم وزن برادر که حامله باشد اگر این حامله پسر زاید

آن پسر برادر زاده مرده باشد عصبه شود و باقی میراث او را بود و دم محروم شود که از ذوی الارحام باشد مسئله اگر زن حامله گوید اگر دختر زایم باشد میراث بر دو اگر پسر زایم میراث بر دو این چگونه بود جواب گویم زنی از دنیا رفته باشد و شوهر گذشته و مادر و دو خواهر مادری وزن پدر که از پدری حامله باشد اگر آن زن پسر زاید میراث بر دو زیرا که عصبه باشد و اگر از اصحاب فرایض چیزی نمی ماند که عصبه برگیرد اما اگر آن حامله دختر زاید خواهر پدری مرده باشد او را نیمه مال باشد و مسئله از جهت وی عول شود از شش تیر نیمه تیر از شش شش شوهر را سه تیر باید و او را در یک تیر و دو خواهر مادری را دو تیر و خواهر پدری را سه تیر پس معلوم شد که اگر این جمله دخترت میراث می برد و اگر پسرست نمی برد مسئله در فتاوی صدر الشهدا میگوید مردی وفات یافت و از وی وارث سه پسر ماند و پانزده خنب گذاشت پنج پسر که و پنج نیمه سر که و پنج خالی میخوانند که قسمت راست کنند چنانکه هر یک از پنج خنب سه دانج خنب برودن نگنند چگونه قسمت باید کرد تا راست آید جواب دو خم پر و یک نیمه و دو خنب خالی یک پسر را دهند و یک خم پر و سه خنب نیمه و یک خنب خالی پسر دیگر را دهند و پسر سیم را مثل پسر اول دهند قسمت صحیح آید و نیمه برابر آید مسئله دو مرد اندکی سنان دار و یکی دو نان مرد دیگر را بخوانند و این پنج نان را با وی بخورند آنگاه آن مرد سیم پنج درم بدان دو مرد داد و گفت بمقداران که از هر یک خورده ام این درمها را قسمت کنند چگونه باید کرد جواب میگویم هر یک غنیمی و ثلثشان غنیمی خورده باشند پس آن مرد سیم یک غنیمت از آن مرد خورده باشد که سه غنیمت داشته و ثلثشان از آن که دو غنیمت داشته پس چون درمها را خواهند که قسمت کنند سه درم آن بردار که سه غنیمت داشته و دو درم آنکه دو غنیمت داشته قسمت صحیح بود مسئله زنی بنده آزاد کرد و آن بنده آزاد شده بنده آزاد کرد و هر دو مرد و از ایشان ارث آزاد نامد میراث ایشان را باید داد و جواب میراث بنده اول و از آن بنده دویم هر دو آن زن را رسد که آزاد کننده بنده اول است سوال متراد از کسی میراث میرسد یا نه جواب گویم متراد میراث نمیرسد از یکس نه از مسلمان و نه از کافر و نه از متراد دیگر مثل وی و متراد را نیز حکم همین است مگر آنکه اهل ناحیتی یک بار متراد شوند و العیاذ بالله آنگاه از یک دیگر میراث برند مسئله حکم مسلمان در میراث چیست جواب حکم مسلمان همچو حکم مسلمانان است در میراث مادامی که از دین اسلام جدا نشود و اگر لغو باشد از دین اسلام جدا شود حکم وی حکم متراد بود و اگر در دین و موت و حیات او معلوم نباشد حکم وی حکم مفقود بود مسئله جامعی در آب غرق شدند یا در آتش سوخته گشتند یا در شب دیوار آمدند و معلوم نمی شود که کدام پیش مردند حکم میراث ایشان آنست که چنان گیرند که همه یکبار مرده باشند مال هر یک از ایشان مرور تا او را بود که در حال وفات وی زنده باشد و آن مردگان بعضی از بعضی میراث برند چنانکه مثلاً پدر و پسر با یکدیگر غرق شدند یا سوخته شدند یا از دیوار هلاک شدند از یکدیگر میراث نگیرند و صحیح

این است و حتم فرایض سراجی برین مسئله است والله اعلم

تاریخ تالیف کتاب ریاض الناصحین ۸۳۵ هجری

تاریخ طبع اول ۱۳۱۳ هجری

تاریخ طبع اول

مؤلف کتاب ریاض الناصحین جناب مولانا محمد بن شیخ محمد ریحانی است

مہتمم الجیب دارالعلوم موضع پروری ضلع مردان

پاکستان

تعارف مکتبہ ایشیائی تکریم و داعی حقیق مدیر شمس حسین علمی لیسٹیوٹ اسلام آباد

ارشنوایان و خواہندگان محضی نیست کہ درین زمان ناانگام فتنائے گوناگون
 موجزن گشته و فرقیائے باطل و دجل همچون قادیانید و وہابیت و ویبرید و
 نیچرید و نام نیا تو صیدید و غیرها و فزآن (بیمہ مدعیان اسلامند و در لباس
 اسلام ستیزه باسلام و اهل اسلام می کنند و ہر یک فرقہ در ترویج اناطیل خویشی
 رسائل و جرائد و کتابا شایع کنند پس اهل سنت و الجماعہ با حقیقت و اثرت خویشی
 از ایشان تنگ آمدند چرا کہ بعضی را گمراہ کردند پس درین زمان پرفتن و اندوختن
 مرد حسین علمی ماہ مبین علوی حضرت محمد حسین علمی ایشیائی (عشیق)
 چشم و پیرایہ مولانا محمد سعید نائی گرامی در فاک پاک استانبول ترکیہ نمودند
 شد کہ این مرد مجاہد از علوم اسلامیہ حفظ و افریافتہ و درس داده پس از ان
 بدست سید عبدالحکیم ارواسی ثم با علومی انقروئی تبعیت کردہ فلذہ
 نقشبندیہ گردیدہ ہر گاہ کہ این مرد راہ از گمراہی این فتنائے مشارالہا
 و جزآن آگاہ شد برائے مدافعت در میدان کارزار آمد و کتب اسلامیہ
 از تفسیر و فقہ خصوصاً عقاید تالیفات علماء کبار طبع کردن آغاز کرد و چند
 کتب بنفس نفیس تالیف کردہ شایع فرمودند و این مجاہدہ و محنت شاقہ
 و اتفاق و قیرہ را ادارہ دارالشفقہ قانچہ کردہ کتب مطبوعہ خویشی
 را در بلاد اسلامیہ ہر مستحق علماء ترسیل دارد تا انہا بتبلیس بعضی خصوصاً
 در لا علی از کتب دریافتہ اند و لا از من فی کانس الکرام نصیب
 حقا کہ اهل السنۃ و الجماعۃ ازین مرد مجاہد فیض یا بندند و اندازین مرد
 در گاہت را تا دیر برزندہ دارنکارہ ہنگامان از و فیض در فیض یا بند آمین ثم
 عہد عمرت در از باد تا نور مشتری ما از تو بر فوریم و تو از عمر بر فوری

مبدہ قوی قلبی حبیبی دار التبلیغ پروری ضلع مردان پاکستان قاضی حبیب الحق

کتابهای فارسی در کتبخانه اشیق کتاب اوی

- ۱- دُرُ الْمَعَارِف (ملفوظات حضرت عبد الله
دهلوی) : صفحه ۱۶ ، ۱۹۷۴
- ۲- اصول الاربعة فی تردید الوهابیة : صفحه ۱۲۸ ، ۱۹۷۵
- ۳- منتخبات از مکتوبات امام ربانی : صفحه ۱.۴ ، ۱۹۷۷
- ۴- مکاتیب شریفه حضرت عبد الله دهلوی : صفحه ۱۸۴ ، ۱۹۷۶
- ۵- مکتوبات امام ربانی (دفتر اول) : صفحه ۶۷۲ ، ۱۹۷۷
- ۶- مکتوبات امام ربانی (دفتر دوم و سوم) : صفحه ۶.۸ ، ۱۹۷۷
- ۷- زبدة المقامات (برکات احمدیه) : صفحه ۴. ، ۱۹۷۷
- ۸- سیف الابرار المسلول علی الفجار : صفحه ۶۸ ، ۱۹۷۷
- ۹- ریاض الناصحین : صفحه ۱۲۸ ، ۱۹۷۷
- ۱۰- کیمیای سعادت (لامام غزالی) : صفحه ۱۲. ، ۱۹۷۷

کتابهای بزبان اُردو در کتبخانه اشیق کتاب اوی

- ۱- خیرات الحسان : صفحه ۲.۴ ، ۱۹۷۶
- ۲- عقاید نظامیه . قصیده بدء الاملی
(فارسی مع اُردو) : ۱۲۰ ، ۱۹۷۶
- ۳- طریق النجاة (عربی مع اُردو) : صفحه ۲۵۶ ، ۱۹۷۶
- ۴- مسلك مجدد (فارسی مع اردو ترجمه) : صفحه ۴۸ ، ۱۹۷۶
- ۵- تأیید اهل سنت (فارسی و اردو) : صفحه ۹۶ ، ۱۹۷۷
- ۶- مدارج السنیة فی رد علی الوهابیة (عربی مع اُردو) : صفحه ۷۲ ، ۱۹۷۷

الكتب العربية المطبوعة في مكتبة اشيق كتاب أوى

- ١- علماء المسلمين ووهابيون : صفحة ١٦٣ . ١٩٧٣
- ٢- المنحة الوهبية في رد الوهابية : صفحة ١٦. ١٩٧٣
- ٣- المنتخبات : صفحة ٢٤. ١٩٧٣
- ٤- المتنبي القادياني : صفحة ٨. ١٩٧٣
- ٥- مفتاح الفلاح : صفحة ٨٨ . ١٩٧٣
- ٦- خلاصة التحقيق : صفحة ١١٢ . ١٩٧٤
- ٧- خلاصة الكلام (الجزء الثاني) : صفحة ١١٢ . ١٩٧٤
- ٨- اثبات النبوة مع هدية المهديتين : صفحة ١٦ و ٢٥ . ١٩٧٤
- ٩- حجة الله على العالمين (الجلد الثاني) : صفحة ١١٢ . ١٩٧٤
- ١٠- المستند المعتمد : صفحة ١٦. ١٩٧٥
- ١١- التوسل بالنبي وجهلة الوهابيين : صفحة ٢٤ . ١٩٧٥
- ١٢- الصواعق الالهية في الرد على الوهابية : صفحة ١٢ و ٢٤ . ١٩٧٥
- ١٣- البصائر المنكري التوسل بأهل المقابر : صفحة ٢٤٤ . ١٩٧٥
- ١٤- نخبة الآلي شرح قصيدة الامالي : صفحة ١٩٢ . ١٩٧٥
- ١٥- القول الفصل شرح الفقه الاكبر : صفحة ٢٠٧ . ١٩٧٥
- ١٦- الدولة المكية بالمادة الغيبية : صفحة ١٥٢ . ١٩٧٥
- ١٧- الدرر السنية في الرد على الوهابية ،
رسالة النصر في ذكر وقت صلوة العصر،
مجموعة على ثلاث رسالة : صفحة ١٠٢ . ١٩٧٦
- ١٨- انصاف، عقد الجيد، مقياس القياس : صفحة ٧٥ . ١٩٧٦
- ١٩- الفجر الصادق في الرد على المنكري التوسل
والخنوارق، ضياء الصدور : صفحة ٣٠ . ١٩٧٦
- ٢٠- ضلالات الوهابيين، بحث التلقين،
اوراق البغدادية في الحوادث النجدية : صفحة ٦٩ . ١٩٧٦
- ٢١- تطهير الفؤاد، شفاء السقام : صفحة ١٣٢ . ١٩٧٦
- ٢٢- سيف الجبار : صفحة ٤٨ . ١٩٧٥

۱۹۷۵	۲۳۵	صفحة	۲۳- الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الاول)،
۱۹۷۷	۳۱۲	صفحة	۲۴- الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الثاني)،
۱۹۷۴	۴	صفحة	۲۵- الانوار المحمدية (المجلد الاول) :
۱۹۷۶	۲.۸	صفحة	۲۶- تسهيل المنافع، الطب النبوي :
۱۹۷۵	۹۶	صفحة	۲۷- صرف عربي وعوامل
۱۹۷۵	۳۲	صفحة	۲۸- كتاب الصلوة
۱۹۷۵	۷۱	صفحة	۲۹- جزء عم من القرآن الكريم
۱۹۷۶	۱۱۲	صفحة	۳۰- المنقذ من الضلال، الجوامع العوام عن علم الكلام
۱۹۷۶	۱.۲	صفحة	۳۱- المسائل المنتخبة، التوسل بالموتى
۱۹۷۷	۸	صفحة	۳۲- الحديقة الندية في آداب الطريقة
۱۹۷۵	۱۶	صفحة	۳۳- فتنة الوهابية
۱۹۷۷	۱۰۲	صفحة	۳۴- البهجة السنية
۱۹۷۷	۶	صفحة	۳۵- تفسير سورة البقرة (لشيخ زاده)
۱۹۷۶	۳۵۲	صفحة	۳۶- مختصر (التحفة الاثني عشرية)
۱۹۷۶	۳۰	صفحة	۳۷- الحدائق الوردية (الجزء الثاني)
۱۹۷۷	۴۸	صفحة	۳۸- السعادة الأبدية فيما جاء به النقشبندية
۱۹۷۷	۴۶	صفحة	۳۹- الناهية عن طعن أمير المؤمنين معاوية
۱۹۷۷	۱.۴	صفحة	۴۰- فتاوى الحرمين برجف ندوة المين
۱۹۷۶	۱۶	صفحة	۴۱- فتاوى علماء الهند على منع الخطبة بغير العربية
۱۹۷۷	۲۴	صفحة	۴۲- أنجيل المتين في اتباع السلف الصالحين
۱۹۷۷	۲۲	صفحة	۴۳- سبيل النجاة من بدعة أهل الزيغ والضلالة
۱۹۷۷	۲۹۶	صفحة	۴۴- التهمة الكبرى على العالم في مولد سيد ولد آدم، الرد على من انكر قرآنه مولد النبي
۱۹۷۷	۱۱۳	صفحة	۴۵- إرغام المرید فی شرح توسل المرید
۱۹۷۷	۵۶	صفحة	۴۶- الاستاذ المودودي وشئ من افكاره
۱۹۷۷	۲۴	صفحة	۴۷- الأدلة القواطع في حكم ترجمة الخطبة في الجوامع

İşbu (Riyâd-ün nâsihin) kitâbı, hicretin sekizyüzotuzbeş 835 [m. 1432] senesinde, Hindistan âlimlerinden Muhammed Rebhâmî tarafından yazılmış, hicretin binüçyüz-onüç 1313 [m. 1895] senesinde Bombay şehrinde basılmışdır. En kıymetli islâm kitâbları arasından dörtyüzkırkdört kitâbın bilgilerinden toplanarak meydana getirilmiştir. İslâm inanışlarını, ibâdetlerini, iyi ve kötü huyları bildirmekde, iyi huylu olmağı, her mahlûka iyilik etmek lâzım olduğunu bildirmektedir. Kitâb farsçadır. İçinde Osmanlıca yazı hiç yoktur.

Işık Kitabevi

PRICE : 10 TL.

İşbu (Riyâd-ün nâsihin) kitâbı, hicretin sekizyüzotuzbeş 835 [m. 1432] senesinde, Hindistan âlimlerinden Muhammed Rebhâmî tarafından yazılmış, hicretin binüçyüz-onüç 1313 [m. 1895] senesinde Bombay şehrinde basılmışdır. En kıymetli islâm kitâbları arasından dörtyüzkırkdört kitâbın bilgilerinden toplanarak meydana getirilmiştir. İslâm inanışlarını, ibâdetlerini, iyi ve kötü huyları bildirmekde, iyi huylu olmağı, her mahlûka iyilik etmek lâzım olduğunu bildirmekdedir. Kitâb farsçadır. İçinde Osmanlıca yazı hiç yoktur.

Işık Kitabevi

PRICE : 10 TL.

این نسخہ کارآمد و خوب شایقین مولفہ جناب سے لانا محمد بن شیخ محمد ربجانی مفید و عظیم ہے



۱۳۰

تاریخ تالیف این کتاب
تاریخ طبع ۱۳۱۳

سپین کنائین

اہتمام میں درگاہ رحیم قاضی عبدالکریم بن قاضی نور محمد صاحب جمہور میں پندرہویں تا جرکت بمبئی

در مطبع نامی کریمی واقع بمبئی نوبہ طبع یافت

قد اعنتی بطبعہ طبعہ جدیدہ بالأوفست
حسین حلمی بن سعید استانبولی

IŞIK KİTABEVİ

Darüşşefaka Cad. No: 72

FATİH — ISTANBUL

TURKEY

1977